



وزارت معارف

معینیت انکشاف نصاب تعلیمی، تربیة

معلم و مرکز ساینس

ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

# زبان و ادبیات دری

صنف دوازدهم

(زبان دوم)

دری صنف دوازدهم (زبان دوم)

پی افکندهم از نظم کاغذ بلند

که از باد و باران نیاید گزند

(فردوسی)

Ketabton.com

سال چاپ: ۱۳۹۰ ه. ش

برید و فروش آن  
ت می گیرد.



وزارت معارف

معمیت انکشاف نصاب تعلیمی، تربیة

معلم و مرکز ساینس

ریاست انکشاف نصاب تعلیمی و

تالیف کتب درسی

# زبان و ادبیات دری

## صنف دوازدهم

### (زبان دوم)

پی افکنده از نظم کاخ بلند  
که از باد و باران نیابد گزند  
(فردوسی)

سال چاپ: ۱۳۹۰ هـ.ش.

الف

**مؤلف:** پوهندوی عبدالرازق اسمر

### ایدیت علمی و مسلکی

- سید محمود خلیق
- دو کتور فضل الہادی وزین

### ایدیت زبانی

- معاون مؤلف عین الدین اسدی عضو دیپارتمنت ادبیات دری.

### کمیټہٴ دینی، سیاسی و فرهنگی

- داکتر عطاء اللہ واحد یار مشاور ارشد وزارت معارف و رئیس نشرات.
- معاون مؤلف محمد اصغر و کیلی پوپلزائی.
- حبیب اللہ راحل مشاور وزارت معارف در ریاست انکشاف نصاب تعلیمی.

### کمیټہٴ نظارت

- دکتور اسد اللہ محقق معین انکشاف نصاب تعلیمی، تربیہ معلم و مرکز ساینس
- دکتور شیر علی ظریفی مسؤول پروژهٴ انکشاف نصاب تعلیمی
- معاون سر مؤلف عبدالظاہر گلستانی رئیس عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی

### طرح و دیزاین

عیات اللہ غفاری و حمید اللہ غفاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



### سرود ملی

دا وطن افغانستان دی      دا عزت د هر افغان دی  
کور د سولې کور د توري      هر بچی پي قهرمان دی  
دا وطن د ټولو کور دی      د بلوڅو د ازبکو  
د پښتون او هزاره وو      د ترکمنو د تاجکو  
ورسره عرب، گوجر دي      پامیریان، نورستانیان  
براهوي دي، قزلباش دي      هم ایماني، هم پشه بان  
دا هیواد به قل خلیزي      لکه لمر پر شنه اسمان  
په سینه کې د اسيا به      لکه زړه وي جاویدان  
نوم د حق مو دی رهبر      وایو الله اکبر وایو الله اکبر



بسم الله الرحمن الرحيم

## پیام وزیر معارف معلمان و شاگردان عزیز،

تعلیم و تربیه اساس انکشاف و توسعه هر کشور را تشکیل می دهد، نصاب تعلیمی یکی از عناصر مهم تعلیم و تربیه می باشد که مطابق انکشافات علمی معاصر و نیازمندی های جامعه وضع می گردد، واضح است که انکشافات علمی و نیازمندی های جامعه همواره در حال تطور می باشد؛ بناءً لازم است نصاب تعلیمی نیز به صورت علمی و دقیق انکشاف نماید. البته نباید نصاب تعلیمی تابع تغییرات سیاسی، نظریات و تمایلات اشخاص گردد.

کتابی که امروز در دسترس شما قرار دارد بنابر همین مشخصات تهیه و ترتیب گردیده است، موضوعات علمی مفید در آن اضافه شده، فعال نگه داشتن شاگردان در عملیه تدریس جزء پلان تدریس گردیده است.

امیدوارم تدریس این کتاب با استفاده از روش های آموزش فعال مطابق رهنمود ها و پلان تعلیمی تعیین شده صورت گیرد، و اولیای شاگردان نیز در تعلیم و تربیه با کیفیت دختران و پسران خود همکاری متداوم نمایند، تا اهداف و آرزوهای نظام معارف برآورده گردیده، نتایج و دست آوردهای خوبی برای شاگردان و کشور ما داشته باشند.

باور دارم که معلمان گرانقدر ما در تطبیق مؤثر نصاب تعلیمی مسؤولیت خود را صادقانه ادا می نمایند.

وزارت معارف همواره تلاش می نماید تا نصاب تعلیمی معارف مطابق اساسات دین مبین اسلام، حس وطن دوستی و معیار های علمی با در نظر داشت نیازمندی های مبرم جامعه ما انکشاف نماید.

در این عرصه از تمام شخصیت های علمی و دانشمندان تعلیم و تربیه کشور و اولیای محترم شاگردان تمنا دارم، تا با ارائه نظریات و پیشنهادات سالم و مفید خویش مؤلفان ما را در بهبود بیشتر تألیف کتب درسی یاری نمایند.

از همه دانشمندانی که در تهیه و ترتیب این کتاب سهم گرفته اند، و از مؤسسات محترم ملی و بین المللی و سایر کشورهای دوست که در تهیه و تدوین نصاب تعلیمی جدید و طبع و توزیع کتب درسی همکاری نموده اند، صمیمانه اظهار امتنان و قدردانی می نمایم.

و من الله التوفیق

فارق وردگ

وزیر معارف جمهوری اسلامی افغانستان

## فهرست

| صفحه | عنوان                           | شماره درس      |
|------|---------------------------------|----------------|
| ۱    | بهترین سر آغاز (حمد).           | درس یکم        |
| ۵    | نعت پیغمبر بزرگوار اسلام.       | درس دوم        |
| ۱۱   | ملت سازی.                       | درس سوم        |
| ۱۷   | آینده نگری.                     | درس چهارم      |
| ۲۱   | حکایتی از بهارستان جاهی.        | درس پنجم       |
| ۲۵   | قاری عبدالله.                   | درس ششم        |
| ۳۱   | نقش زبان در زنده گی اجتماعی.    | درس هفتم       |
| ۳۵   | دشمن دانا به از نادان دوست.     | درس هشتم       |
| ۳۹   | بر داری عمر و لیث در مرگ فرزند. | درس نهم        |
| ۴۳   | غزل هایی از سعدی و حافظ.        | درس دهم        |
| ۴۷   | چهار مقاله.                     | درس یازدهم     |
| ۵۳   | عبدالقهار عاصی.                 | درس دوازدهم    |
| ۵۷   | دوره های ادبی دری.              | درس سیزدهم     |
| ۶۳   | چشمه و سنگ.                     | درس چهاردهم    |
| ۶۵   | حضرت فاطمه الزهرا.              | درس پانزدهم    |
| ۶۹   | چوید کردی مباحث ایمن ز آفات.    | درس شانزدهم    |
| ۷۳   | اقبال لاهوری.                   | درس هفدهم      |
| ۷۹   | زبان دری و لهجه های آن.         | درس هجدهم      |
| ۸۵   | نصایح لقمان حکیم.               | درس نوزدهم     |
| ۸۹   | ناممکن است عافیتی بی تزلزل.     | درس بیستم      |
| ۹۳   | تناسب دخل و خرج.                | درس بیست و یکم |
| ۹۹   | عبدالهادی داوی.                 | درس بیست و دوم |
| ۱۰۳  | رسانه های تصویری.               | درس بیست و سوم |

| صفحه | عنوان                                | شماره درس        |
|------|--------------------------------------|------------------|
| ۱۰۷  | تاریخ ادبیات دری (قرون ۱۳ و ۱۴ هـ.ق. | درس بیست و چهارم |
| ۱۱۳  | فیض محمد کاتب کی بود؟                | درس بیست و پنجم  |
| ۱۱۹  | ارنست همینگوی.                       | درس بیست و ششم   |
| ۱۲۵  | انواع نثر دری.                       | درس بیست و هفتم  |
| ۱۳۱  | گوهر شاد بیگم.                       | درس بیست و هشتم  |
| ۱۳۵  | واژه نامه                            |                  |
| ۱۴۴  | فهرست منابع                          |                  |

## درس

# اول

حکیم نظامی گنجیه بی از بزرگترین شاعران و داستان سرایان کشور ما بود که در قرن ششم هجری قمری می زیست. از این شاعر بلند آوازه پنج منظومه به نام های مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندر نامه به یادگار مانده است. نخستین درس را با نام خداوند ﷻ از لیلی و مجنون نظامی گنجیه بی آغاز می کنیم.

## بهترین سر آغاز

ای نام تو بهترین سر آغاز      بی نام تو نامه کی کنم باز  
ای یاد تو مونس روانم      جز نام تو نیست بر زبانم  
ای کار گشای هر چه هستند      نام تو کلید هر چه بستند  
ای هست کن اساس هستی      کوتاه ز درت دراز دستی  
از آتش ظلم و دود مظلوم      احوال همه تراست معلوم  
هم قصه نمانموده دانی      هم نامه نانوشته خوانی  
ای عقل مرا کفایت از تو      جستن ز من و هلدایت از تو  
هم تو به عنایت، الهی      آنجا قدمم رسان که خواهی

از ظلمت خود رهایی ام ده  
با نور خود آشنایی ام ده

(نظامی گنجیه بی)

تو ضیاء

۱. نامه: در این جا به معنای کتاب است.
۲. دود: در این جا آه؛ دود مظلوم آه ستم دیده.
۳. ای عقل مرا کفایت از تو: ای خداوند که توانایی و شایسته گی خرد من از توست.

چگونه بنویسیم؟



این بخش که در (۲۸) درس ادامه خواهد یافت کوشش شده است تا در نگارش برخی

از کلمه‌های مستقل و نامستقل (باز و بسته) نخست بین شاگردان مکاتب و مدارس و به وسیله آنها در بین مردم ما هماهنگی املائی ایجاد گردد و به دو گانگی‌ها و چند گانگی‌های املائی پایان داده شود:

۱- هر گاه واژه‌های مختوم به واو‌لهای / O, u / (واو مجهول، واو معروف) مضاف، موصوف یا منسوب قرار گیرد، پس از آنها یک {ی} می‌افزاییم؛ مانند:

### واو مجهول

الف، به حیث موصوف:

- گلو ی خشک
- نمو ی سریع گلها
- آبرو ی انسان
- گفتگو ی سودمند

ب. به حیث مضاف:

- گلو ی آواز خوان
- نمو ی نباتات
- آبرو ی کسان را بناید ریخت
- ماهرو ی من

ج. به حیث منسوب:

- ماهرو ی سمرقند
- لیمو ی هندی
- شبو ی کابلی
- سبو ی استانی

### واو معروف

الف. به حیث موصوف:

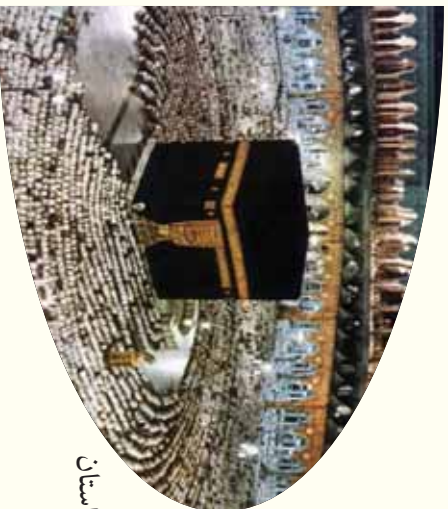
- بازو ی توانا
- مو ی سیاه
- رو ی سیل

ب. به حیث مضاف:

- بازو ی رستم داستان
- مو ی سیل
- خو ی کودکان

ج. به حیث منسوب:

- خواجو ی کرمانی
- خواجو



آهوی خنتی  
آرزوی بهشتی

- آهو
- آرزو
- ۲. هر گاه حرف {و} در پایان واژه‌ها نمودار کانسوزنت «صامت» باشد، در حالت‌های موصوف، مضاف و منسوب حرف دیگری در نوشته نمی‌آید و همین واو با کسره تلفظ می‌شود؛ مانند:

- دیو سفید
- دیو
- غریو جانکاه
- جلو اسپ
- گاو شیری
- گاو

۳. واژه‌های دخیل از عربی که در اصل مختوم به همزه {ه} بعد از الف باشند، همزه نوشته نمی‌شود. در حالات موصوف، مضاف و منسوب {ی} به آنها علاوه می‌گردد؛ مانند:

- امضا
- امضای استاد
- اشیا
- اشیای قیمتی
- ارتقا
- ارتقای علمی
- املا
- املائی دری
- علمای دینی
- علما



### بیاموزیم

۱. بیت نخست حمدیه که با عنوان ((بهترین سر آغاز)) شروع شده این مفهوم را افاده می‌کند که: ای خدای عالمان دانستم که فقط نام تو؛ بهترین سر آغاز است و من ((نامه را)) یعنی کتاب را با نام تو می‌گشایم؛ زیرا فقط تو سرور این مقام هستی و آغاز به نام تو زینده است و بس. همچنان بیت‌های بعدی:

۲. روان من انس دارنده یاد همیشه گی تو است و به غیر از نام تو نام دیگری بر زبانم نیست؛ یعنی تو یگانه معبود منی.

۳. هر چه به گشایش نیازمند باشد تو گشاینده ای و نام تو باز کننده هر سدی می‌باشد.

۴. ای خدای من تو به وجود آورنده بنیاد هستی می‌باشی و دراز دستی دیگری بر حریم صلاحیت تو ممکن نیست.

۵. ای خداوند عالمان احوال همه به تو معلوم است. تو می‌دانی که چه کسی آتش ظلم

را فروخته که آه مظلومان به آسمان بالاست.

۶. پروردگار عالم! تو رازهای پنهان یا مکتوم را آگاهی و توای که نامه نوشته نشده را می‌خوانی یعنی از ممکنات هر کسی فقط تو آگاه هستی. به همه چیزهای آشکار و پنهان تو واقف می‌باشی.

۷. اگر عقل من کار می‌کند، این کفایت را تو به من ارزانی فرموده‌ای، من فقط جستجوگر استم و هدایت دهنده و رهنمون من تو هستی.

۸. خدایا! تو به عنایت خود آنجا مرا برسان که رضای تو باشد.

۹. پروردگارا! به محضر تو التیجا دارم که از ظلمت‌ها مرا رهایی بخشی و به روشنائی‌ها آشنایی دهی.

**خود آزمایی** ۱. از میان کلمه‌هایی که در پایین آورده شده، آشنایی را که

متضاد یکدیگر اند پهلوی هم بنویسید:

مثال: (متضاد نیکی بدی است)

نور، کوته، ظلمت، دراز، معلوم، آشنایی، مجهول، یگانه گی.

۲. برای هریک از کلمه‌های عربی زیر دو هم خواناده بنویسید:

مثال: عقل (عاقل، معقول)

۳. ظلم، معلوم، حال، هدایت.

شاگردان پاسخ دهند:

۱- نظامی گنجیه بی کی بود؟

۲- کدام پنج مظلومه از نظامی گنجیه بی بود؟

۳- نظامی در کدام قرن می‌زیست؟



متن را در کتابچه‌های خود بنویسید و غلطی‌های املایی آنرا نشانی کرده با خود بیاورید:

((الیمو ترش را خورد که فشارخونش پایان آمد، آن وقت بود که سیاهی رو مکدر وی سرخی آورده بود. خوبد وی با نصیحت پدرش تغییر نخورد.

آهوه چالاک آرزوی زنده ماندن داشت؛ ولی بازو دشمنش قوی بود زیرا قصا چنان بود.

شاگردان به پرسش‌های ذیل پاسخ‌های دقیق دهند :

- ۱- معنای لغوی مهبط چیست؟ چرا این کلمه در شعر استفاده شده است؟
- ۲- منظومی که شما از این مصراع (( شبی بر نشست از فلک بر گذشت )) گرفته اید، چیست؟
- ۳- از بیت (( یتیمی که ناکرده قرآن درست + کتب خانه چند ملت بشت ))

چه مفهوم گرفتید؟

۴- عبارت (( بنی الوری )) را چگونه فهمیده اید؟



### نعت

- |                                     |                                  |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| کَرِیمُ السَّجَا یا جَمِیلُ الشِّیم | بنی البرا یا شفیع الامم (۱)      |
| امام رسل، پیشوای سیل*               | امین خداه، مهبط* جبرئیل          |
| یتیمی که ناکرده قرآن درست           | کتب خانه چند ملت بشت (۲)         |
| چو عزمش بر آهخت شمشیر بیم           | به معجز میان قمر زد دو نیم (۳)   |
| چو صیتش* در افواه دنیا فتاد         | تزلزل در ایوان کسری فتاد (۴)     |
| شبی بر نشست از فلک برگذشت           | به تمکین و جاه از ملک برگذشت     |
| چنان گرم در تپه قربت براند          | که در سدره جبرئیل از او باز ماند |
| بدو گفت سالار بیت الحرام            | که ای حامل وحی، برتر خرام (۵)    |

بگفتا فراتر مجالم نماند  
 بماندم که نیروی بالم نماند  
 اگر یک سر مو فراتر برم  
 فروغ تجلی بسوزد برم  
 چه نعت پسندیده گویم تو را  
 علیک السلام ای نبی الوری (۶)  
 خدایت ثنا گفت و تبجیل\* کرد  
 زمین بوسِ قدرِ تو جبریل کرد  
 چه و صفت کند سعدی نا تمام  
 علیک الصلوٰة ای نبی السلام

**تذیما** ۱- ((کریم السجایا جمیل الشیم نبی البریا شفیع الامم)) پیغمبر ﷺ دارای خوی‌های نیک و عادات پسندیده بوده، پیامبر و شفاعت کننده گروه‌های مردم است.

۲- پیامبری که هنوز وحی بروی تمام نشده بود، با رسالت خود، همهٔ ادیان را منسوخ کرد.

۳- چون تصمیم به ازالهٔ مشرکان گرفت، با معجزهٔ خود ماه را به دو نیم کرد، مصراع دوم اشاره است به شق القمر: شگافتن ماه که از معجزات پیغمبر اسلام در برابر درخواست منکران است. سورهٔ قمر آیه (۱) اُتْرِتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ؛ (نزد یک شد قیامت و پاره شد ماه).

۴- تزلزل در ایوان کسری افتاد: ایوان مداین، کاخ بزرگ ساسانیان در تیسفون که بخشی از آن هنوز باقی است. در روایات آمده است که هنگام تولد پیغمبر بزرگوار اسلام حوادثی روی داد و از آن جمله شگاف برداشتن ایوان کسرا بود، به تعبیری دیگر، یعنی در قدرت ساسانیان خلل راه یافت.

۵- حامل وحی: جبرئیل امین و سالار بیت الحرام: پیامبر اکرم (ص) است.  
 ۶- نبی الوری: پیامبر و فرستادهٔ خدا بر مردم (وری: مردم)

### چگونه بنویسیم و با تلفظ کنیم؟



| شماره | فادرست  | درست    | شماره | فادرست   | درست      |
|-------|---------|---------|-------|----------|-----------|
| ۱     | فرصت    | فرصت    | ۱۲    | طوفان    | توفان     |
| ۲     | اطاق    | اتاق    | ۱۳    | پطروپل   | پترول     |
| ۳     | مصوّن   | مصون    | ۱۴    | طاوس     | طاووس     |
| ۴     | مسؤل    | مسؤول   | ۱۵    | عبدالطيف | عبداللطيف |
| ۵     | شفاخانه | شفاخانه | ۱۶    | طيدن     | تپیدن     |
| ۶     | سوال    | سؤال    | ۱۷    | غلطیدن   | غلطیدن    |
| ۷     | املاء   | املا    | ۱۸    | امپراطور | امپراتور  |
| ۸     | انشاء   | انشا    | ۱۹    | معنی شعر | معنای شعر |
| ۹     | بگوئید  | بگوئید  | ۲۰    | داود     | داوود     |
| ۱۰    | شون     | شئون    | ۲۱    | صالون    | سالون     |
| ۱۱    | قائم    | قایم    | ۲۲    | مساوی    | مساوی     |

\*هرگاه واژه‌های مختم به ((های غیر ملفوظ)) با {-گان} یا {-ها} جمع شوند، ((های غیر ملفوظ)) حذف نمی‌شود؛ مانند:

|         |             |            |
|---------|-------------|------------|
| بنده    | بنده گان    | بنده ها    |
| رونده   | رونده گان   | رونده ها   |
| وابسته  | وابسته گان  | وابسته ها  |
| ستاره   | ستاره گان   | ستاره ها   |
| نویسنده | نویسنده گان | نویسنده ها |
| تشنه    | تشنه گان    | تشنه ها    |

هر گاه با واژه‌های مختوم به ((های غیر ملفوظ)) هر گونه پسوند یا واژه‌های دیگر بیاید ((های غیر ملفوظ)) حذف نمی‌شود؛ مانند:

|        |           |            |             |
|--------|-----------|------------|-------------|
| تشنه   | تشنه گی   | تشنه وار   | تشنه گونه   |
| وارسته | وارسته گی | وارسته وار | وارسته گونه |
| هسته   | هسته گی   |            |             |
| چگونه  | چگونه گی  |            |             |
| نامه   | نامه ام   | نامه ات    | نامه اش     |

\* هر گاه واژه‌های مختوم به ((بای معروف)) /i و ((دیفانگ‌های یایی)) ay، uy، / در حالات موصوف، مضاف و منسوب آیند، پس از آنها چیزی در نوشته افزوده نمی‌شود؛ مانند:

|       |            |
|-------|------------|
| چو کی | چو کی معلم |
| قیچی  | قیچی خیاطی |
| چای   | چای سبز    |
| نی    | نی شکسته   |
| بوی   | بوی خوش    |
| خوی   | خوی بد     |

\* با واژه‌ایی که مختوم به حروف نمودار صامت‌ها باشند، در حالات موصوف، مضاف و منسوب یا هنگام پیوستن پسوند‌های ضمیری و جمع و پسوند‌های نسبتی چیزی در نوشته علاوه نمی‌شود؛ مانند:

شعر: شعر نو، شعر سعدی، شعر من، شعرم، شعرش، شعر دری  
 جلو: جلو کهنه، جلو اسپ، جلو او، جلوش  
 گل: گل سرخ، گل نارنج، گل تو، گلم، گلش، گل هالندی  
 قلم: قلم خود کار، قلم هوشنگ، قلم تو، قلمم، قلمش، قلم جاپانی



## بیاموزیم

- ((سبیل)) کلمه عربی (سَبِيلٌ) تلفظ می‌شود، به معنای راه و طریق، راه راست، طریقه، روش، قربانی، نذر، وقف، نذر شده، آزاد شده، مأخوذ از ((فی سبیل الله)) ولی سبیل با کسر {س} که (سَبِيلٌ) تلفظ می‌شود کسی را خوب ادب کردن که به معنای تنبیه کردن است.

به هر حال سبیل در بیت دوم نعت به معنای راه و طریق، یعنی همان طور که پیشوای رسولان است راه نماینده نیز است.



## خود آزمایی

۱- مفهوم این بیت را به زبان خود بیان دارید:

امین خدا، مهبط جبریل

امام رسل، پیشوای سبیل

۲ - توضیح مفهوم بیت ذیل را در کتابچه‌های تان بنویسید و به همصنفی پهلوی تان به خاطر تصحیح بپسارید:

شبی بر نشست از فلک بر گذشت      به تمکین و جاه از ملک بر گذشت

۳- این بیت‌ها را به نثر تبدیل کنید (البته روی تخته):

که ای حامل وحی، برتر خرام

بدو گفت سالار بیت الحرام

بمادام که نیروی بالم نماند

بگفتا فراتر محالم نماند

فروغ تجلی بسوزد پرم

اگر یک سرموی فراتر برم

۴- صنف به دو گروه تقسیم شود و در مورد آیات مختلف نعت خوانده شده به پرسش و پاسخ بپردازند.



- ۱- متن نعت را به دقت بخوانید و محتوای آنرا که در توصیف پیغمبر بزرگوار اسلام اختصاص دارد، به سبک نثر خود تان بنویسید و در ساعت درسی آینده بیاورید.
- ۲- متن درس سوم را که در هفته آینده خواهیم خواند به دقت مطالعه نموده آماده ارائه پاسخ به پرسش‌های آن باشید.



- شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ‌های مناسب و دقیق ارائه بدارند:
- ۱- مهمترین و قویترین تهداب ساختار یک ملت را چه چیز تشکیل می‌دهد؟
  - ۲- فرهنگ جوامع متشکل از کدام بخش می‌باشد؟
  - ۳- مهمترین بنیاد های ملت که اکثر دانشمندان بر آن اتفاق نظر دارند کدام‌هاست؟
  - ۴- اساس استقلال و قوت ملت افغانستان را چه چیزی تشکیل میدهد؟



## ملت سازی

انسانها بر مبنای خصوصیهایی که آنان را از دیگر موجودات روی زمین متمایز می‌سازد، بحیث مخلوق برتر خداوند بصورت اجتماعی زنده گی نموده و دارای روابطی اند که زیست مشترک آنانرا شکل می‌دهد. شناخت این روابط و کشف قانونمندی های حاکم بر روابط انسانها با یکدیگر، ما را در فهم جوامع بشری و تعامل علمی و بهتر با پدیده های اجتماعی کمک می‌کند.

یکی از قضایای مطرح اجتماعی در جهان امروز که به روابط وزنده گی مشترک کنله های بشری ارتباط می‌گیرد موضوع « ملت سازی» می‌باشد. این قضیه بخاطر اهمیتی که کسب کرده است توجه دانشمندان را به خود معطوف ساخته و موضوع مطالعات و تحقیقات گسترده یی درعرصه های جامعه شناسی ، علوم سیاسی و حقوق می‌باشد. دانشمندان نظریات متعددی پیرامون «ملت سازی» و عناصر تاثیر گذار در ساختار ملتها ارائه کرده اند . تنوع و اختلاف نظر در مورد ملت سازی مانند هر قضیه علمی دیگری بر می‌گردد به نحوه جهانبینی و برداشت و تلقی انسانها از پدیده های اجتماعی که به نوبه خود بر تفسیر این پدیده ها اثر گذاراست. با وجود اختلاف نظر و تنوع برداشتها، نقاط اتفاق زیادی بین دانشمندان در باره عوامل و اساساتی که باعث بوجود آمدن ملت ها

می شود وجود دارد. مهمترین بنیادهای ملت سازی که اکثر دانشمندان بر آن اتفاق نظر دارند عبارت اند از: دین، سرزمین، فرهنگ، زبان و منافع اقتصادی و سیاسی مشترک. با وجودیکه مشترکات یاد شده شالوده ساختار ملتها را تشکیل میدهند، از نظر اهمیت و تأثیر گذاری یکسان نبوده از هم تفاوت دارند. درینجا بطور کوتاه به بحث مختصر مهمترین بنیادهای ملت سازی پرداخته می شود:

### دین

از نظر عده زیادی از دانشمندان علوم اجتماعی دین و عقیده مشترک مهمترین قوتترین تهداب ساختار یک ملت را تشکیل داده و نقش بنیادینی در نیرومندی وحدت ملی و استحکام بافتهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع و ملتها دارد. زنده گی بشر بر روی زمین از همان آغاز خلقت و پیدایش انسان با دین بحيث یک غریزه و نیاز درونی همراه بوده است، بر اساس آخرین تحقیقات علمی در عرصه های تاریخ، باستان شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی و مطالعه تمدنهای بشری که قرآن کریم واحادیث نبوی نیز آنرا تایید می کند دین در به وجود آوردن جوامع و کتله های انسانی بزرگترین سهم را داشته و درین راستا چنان نیرو مند و تأثیر گذار است که با وجود اختلاف فرهنگ، زبان، و منافع اقتصادی و سیاسی مردم را در یک دایره وسیع جمع نموده به آنها هویت مشخص و مستقل می بخشد.

### سرزمین مشترک

وجود سرزمین مشخص یکی از عناصر مهم و اساسی در تشکیل ملت می باشد؛ زیرا ملت برای زیستن و ساختن دولت مستقل به سرزمین ضرورت دارد و بنای دولت نیز بدون سرزمین ممکن نیست.

### فرهنگ

فرهنگ عبارت است از داشته های معنوی مردمان مشخص که در برگیرنده تاریخ، عادات، زبان، رسم و رواج، روش زنده گی، هنر، ادبیات و جلوه های تمدنی آنان می باشد. نقش فرهنگ را در ساختار ملتها نمی توان نادیده گرفت؛ زیرا داشته های فرهنگی مشترک سبب تفاهم و نزدیکی مردم با یکدیگر شده زمینه های زنده گی مشترک را بین کتله های بشری ایجاد کرده و آنرا استحکام می بخشد.

### زبان

زبان وسیله محاطبه و ارتباط بین بشر بوده و در نزدیک ساختن انسان ها نقش مهمی را ایفا می کند. داشتن زبان و یا زبانهای مشترک عامل مهمی در تقارب و تفاهم انسانها به شمار میرود. زبان مشترک میتواند زبان مادری انسان باشد و یا زبان و زبانهای دیگری که انسان

### منافع مشترک

آنها یاد گرفته و از آن بچیت وسیله تفاهم و ارتباط با مردم استفاده می کنند.

انسانها برای ادامه حیات شان دارای نیازهایی اند که بدون برآورده شدن آن زنده گی غیر ممکن یا دشوار است. بعضی ازین نیازها فردی و برخی دیگر ضرورت های اجتماعی است که شکل و ماهیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد. وجود این منافع مشترک می تواند کتله های بشری را جمع نموده و در نزدیکی و اتحاد آنها نقش ایفا کند. پیشرفت و ترقی اقتصادی یک کشور بدون شک در استقرار وضع سیاسی و شگوفایی علمی و فرهنگی آن سرزمین نقش دارد. شگوفایی اقتصادی و زنده گی مرفه و آبرومند شهروندان یک کشور در نزدیکی و تفاهم بین آنها و ثبات سیاسی کشور شان مهم است.

### ما و ملت سازی

آنچه پیرامون عوامل تاثیر گذار در تکوین و ساختار ملتها گفته شد در ساختار و ترکیب ملت افغانستان صادق می آید. عناصریکه برای ساختن یک ملت ضروری اند همه در ملت افغانستان با قوت و وضوح وجود دارند؛ وجود دین، سرزمین، فرهنگ، زبان و منافع مشترک همه عناصری اند که از مردم افغانستان ملت واحد و یکپارچه ساخته است. دین بزرگ و انسان ساز اسلام دین ملت ماست؛ بیشتر از ۹۹٪ مردم افغانستان مسلمان اند. اسلام از قرون متمادی یعنی از همان آغاز مشرف شدن مردم افغانستان به آن نه تنها در قلب و فکر مردم ما؛ بلکه در تار و پود بافت اجتماعی مردم این سرزمین جا گرفته و برای ملت ما هویت و تشخیص بخشیده است.

بدون شک دین اسلام بزرگترین عامل و عنصر در ساختار و تکوین ملت افغانستان است، اسلام در طول تاریخ، مردمان این سرزمین و اقوام مختلف ساکن در آن را بر بنیاد اخوت و برادری ایمانی و اعتقادی بهم پیوسته و متحد نگهداشته است. تأثیر عقیده و تعلیمات و ارزشهای اسلامی در بافت ملی و اجتماعی ملت ما چنان نیرومند است که دانشمندان بقای ملت افغانستان و استحکام وحدت ملی آنرا مرهون اسلام و استحکام پایه های آن درین سرزمین میدانند. از نظر اسلام انسانها از هر رنگ و قوم و زبان و جایکه باشند باهم برابر و مسلمانان باهم برادر اند. بهترین مردم در نزد خدا پرهیزگارترین آنان بوده اختلاف رنگ، نژاد، قوم، زبان و غیره تنها برای شناخت، تفاهم و تعاون بین انسانهاست.

فرهنگ غنی و تاریخ پر افتخار عنصر مهم دیگر است در ساختار و تکوین ملت افغانستان. مردم ما از گذشته های بسیار دور نقش مهمی در تمدن بشری داشته اند. با

طلوع خورشید اسلام سرزمین ما با تقدیم هزاران هزار عالم و دانشمند به تمدن جهانی در عرصه های مختلف علم و دانش، به اوج شکوفایی فرهنگی و تمدنی رسید و آثار بسیار مهم و دیرپایی بر زنده گی و فرهنگ مردمان این سرزمین بر جای گذاشت. وجود این گنجینه های فرهنگی مشترک همراه با منافع مشترک اقتصادی و سیاسی عناصر دیگر ساختار ملت ما را تشکیل میدهد.

### وحدت ملی اساس استقلال و قوت ملت افغانستان

وجود یک افغانستان آزاد و مستقل از تأثیر و مداخلات بیگانگان و قدرتهای استعمارگر و داشتن یک ملت قوی، مرفه و آبرومند مستلزم وحدت ملی ملت ماست و تقویت و استحکام وحدت ملی ما در گرو تقویت و استحکام عناصر و عواملی است که در به میان آمدن این ملت سهم دارند.

بدون شک این جبهه و رسالت دینی و ملی هر فرد افغان اعم از مرد و زن است تا در استحکام وحدت و یکپارچگی ملت افغانستان بکوشد. نقش علما، روشنفکران و جوانان کشور در این راستا بسیار مهم و حیاتی می باشد. مبارزه با تمام اشکال تعصب و تبعیض نژادی، قومی، زبانی، ستمی و سایر شعارهایی که سبب تضعیف وحدت ملی و خدشه دار شدن اتحاد و یکپارچگی ملت مسلمان افغانستان می شود یک نوع جهاد مقدس و بزرگ به شمار میرود. آنایکه با دامن زدن به تعصبات و تبعیضهای قومی، نژادی، لسانی، ستمی و غیره درین ملت ما تفرقه و فتنه ایجاد می کنند دوستان افغانستان و ملت ما نبوده و با این کارهای نادرست شان اهداف دشمنان مبین و ملت را خدمت می کنند.

### افغانستان عضوی مفید در پیکر امت اسلامی و جامعه جهانی

این را نیز باید به یاد داشت که وجود ما به حیث یک ملت و کشور مستقل به معنای مخالفت یا دشمنی با ملتها و کشورهای دیگر دنیا نیست. کشور ما بخشی از جامعه جهانی، و ملت افغانستان عضوی از خانواده ملتهای دنیا بوده و بر مبنای اصول پذیرفته شده بین المللی، احترام متقابل و تساوی حقوق، خواهان روابط نیک و دوستانه با تمام ملتها و کشورهای دنیا می باشد. همچنان ملت مسلمان افغانستان بخش مهمی از پیکر واحد امت اسلامی را تشکیل میدهد و کشور ما جزئی از جهان اسلام یا وطن بزرگ اسلامی است. ملت افغانستان با حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور خود، و با رعایت اصل احترام متقابل، بحیث یک عضو صالح مفید جامعه جهانی با تمام کشورها و ملتهای دنیا در آنچه به خیر و منفعت جهان و بشریت بوده و سبب تحکیم عدالت و صلح جهانی شود همکار فعال می باشد. همچنان ملت مسلمان افغانستان به حیث جزئی از امت اسلامی تعاون و همکاری برادرانه با ملتهای مسلمان دنیا را وجیه اسلامی خویش دانسته

خواهان نقش فعال و مثبت در فضایی سرنوشت ساز امت اسلامی است. باید دانست که از نظر دین و فرهنگ پر بار ما بین ملی بودن یعنی وطن خویش را دوست داشتن و برای ترقی و رفاه آن کار کردن، و بین مسلمان بودن و وابستگی به امت بزرگ اسلامی و خدمت به فضایی آن، و بین جهانی بودن یعنی تلاش بخاطر تحقق صلح و عدالت جهانی و کار برای خیر و رفاه و فلاح بشریت هیچگونه تضادی وجود ندارد.

**توضیحات** \* پیرامون تعریف فرهنگ بعضی ها معتقد اند که فرهنگ در برگیرنده مجموع دستاوردهای معنوی و مادی یک جامعه را می گویند؛ ولی نه تنها در جامعه ما؛ بلکه در اکثر جوامع بشری اصطلاح «فرهنگ» به داشته های معنوی جوامع اطلاق می شود؛ چنانچه شخصیت فرهنگی به کسانی خطاب می گردد که در امور اندیشه و فکر ایفای وظیفه کند و یا مصروف فعالیت باشد و علاوه بر دیگر فعالیت ها به انعکاس و جلوه دهی مظاهر تمدنی جامعه کار نماید.

### چگونه بنویسیم



واژه های مختم به «های غیر ملفوظ» که در آنها حرف {هـ} نمودار زیر (فصحی و اول / a) است در حالات موصوف، مضاف و منسوب نشانه {ء} بالای {هـ} نوشته می شود؛ مانند:

|                  |         |
|------------------|---------|
| خانه او          | خانه    |
| لانه زنبور       | لانه    |
| اتحادیه معلمان   | اتحادیه |
| دره یغمان        | دره     |
| ستاره دنباله دار | ستاره   |



### بیاموزیم

- یکی از قضایای مطرح اجتماعی در جهان امروز که به روابط و زنده گی مشترک کتله های بشری ارتباط می گیرد، موضوع «ملت سازی» می باشد.
- تنوع و اختلاف نظر در مورد ملت سازی مانند هر قضیه علمی دیگر بر می گردد به نحوه جهانی بینی و برداشت و تلقی انسان ها از پدیده های اجتماعی که به نوبه خود بر تفسیر این پدیده ها اثر گذار است.

- دین و عقیده مشترک مهمترین و قویترین تهداب ساختار یک ملت را تشکیل داده و نقش بنیادینی در نیرومندی وحدت ملی و استحکام بافت های اجتماعی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع و ملت ها دارد.
- وجود سرزمین مشخص یکی از عناصر مهم و اساسی در تشکیل ملت می باشد؛ زیرا ملت برای زیستن و ساختن دولت مستقل، به سرزمین ضرورت دارد و بنای دولت نیز بدون سرزمین ممکن نیست.
- وجود دین، سرزمین، فرهنگ، زبان و منافع مشترک همه عناصری اند که از مردم افغانستان ملت واحد و یک پارچه ساخته است.
- وجود یک افغانستان آزاد و مستقل از تأثیرات و مداخلات بیگانه گان و قدرت های استعمارگر و داشتن یک ملت قوی، مرفه و آبرمند مستلزم وحدت ملی ماست و تقویت و استحکام وحدت ملی ما در گرو تقویت و استحکام عناصر و عواملی است که در به میان آمدن این ملت سهم دارند.
- وجود ما افغان ها به حیث یک ملت و کشور مستقل به معنای مخالفت یا دشمنی با ملت ها و کشور های دیگر دنیا نیست.



### خود آزمایی

- ۱- مهمترین بنیاد های ملت سازی را کدام چیز ها تشکیل می دهد؟
- ۲- اختلاف نظر در مورد ملت سازی به چه چیز هایی بر می گردد؟
- ۳- از مجموع بنیاد های ملت سازی کدام یکی از آنها مهمترین و قویترین تهداب ساختار یک ملت را تشکیل می دهد؟
- ۴- آیا بدون فرهنگ مشترک می توان به ملت سازی پرداخت؟
- ۵- به چه دلیل وحدت ملی اساس استقلال و قوت ملت افغانستان را تشکیل می دهد؟
- ۶- شگوفایی اقتصادی و زنده گی مرفه و آبرمند شهروندان یک کشور بر چه چیز بنا شده است؟



### کارخانه گی

- ۱- متن درس چهارم را آنچنان دقیق مطالعه کنید که به پرسش های ناشی از آن پاسخ های دقیق گفته بتوانید.
- ۲- اینکه چرا، دین، سرزمین مشترک، فرهنگ، زبان و منافع مشترک بنیادهای اساسی تشکیل ملت را می سازد، در باره هر کدام استدلال کنید.

## درس

# چهارم

شاگردان اگر به پرسش‌های آتی پاسخ داده بتوانند، معلوم خواهند شد که متن را مرور کرده‌اند:

- ۱- محمد حجازی در حالیکه نویسنده بوده، در چه رشته‌ای تحصیلات خود را به پایان رسانیده بود؟
- ۲- چرا در حالت مضاف موصوف و یا منسوب به عوض همزه‌ اخیر کلمه‌های عربی {ی} آورده می‌شود؟
- ۳- شما با پیام متن آینده نگرى هم نظر استید یا خیر؟ به چه دلیل؟



## آینده نگرى

چرا امید پیوسته در وادی تاریک آینده می‌فروزد و رهروان را به خود می‌خواند؟ اما چه بسا دل اندیشه ساز ما که چشم از روشنی فرو بسته در سیاهی و احمه توده عظیم کار، دشواری، رنج و زنده گی را همچو کوه سهمناک و پر غول می‌پندارد که سر بر آسمان کشیده و راه رسیدن را از بالا و پست بر ما گرفته از تصور این همه زحمت و خطر همواره درون مان آشفتنه و لرزان است؛ لیکن این سهو دیده پندار است که اندکی را کوهی می‌پندارد و جویباری را دریایی می‌انگارد. نه تنها غم یک عمر؛ بلکه اگر خوراک یک عمر را برای خوردن یک روزه در مقابل خود انباشته ببینیم و حشت می‌کنیم.

سهم هر روز تکلیف و کار یک روز بیش نیست. باید خاطر خویش را به تشویش موهوم فرسوده نسازیم. سختی نیامده بسی صعب و مخوف می نماید؛ نباید از آن استقبال کرد؛ اگر آمد باید به خوشدلی و بی باکی پذیرفت، چه هر چند ما خدا نتر و بی پروا تر باشیم او کوچکتر و بی آزار تر می شود.

کار امروز گران نیست و رنج حاضر بسی آسان؛ بلکه هیچ است؛ به شرط آنکه وهم فردا را بر آن نینزایی، چون بیش از مزد روزانه از این جهان کسی بهره ندارد، بیش از بار یک روز نباید به دوش گرفت و چون نعمت فردا نصیب امروز نیست؛ زحمت نیامده را نباید کشید. باید وظیفه هر ساعت و هر روز را به انجام آورد و باقی را به امید آینده سپرد.

اما کار امروز را هم به فردا نباید گذاشت. فردا روز دیگر و ما وجود دیگری خواهیم بود. تکلیف امروز خود را به عهده فردای دیگری گذاشتن از داد و خرد دور است.

کار ماه و سال را به حصه های روزانه تقسیم کرده هر روز لختی از آن را به منزل برسانیم و از خود خوشنود و سرفراز باشیم، زنده گی آسان و آینده درخشان خواهد بود.

(از کتاب اندیشه محمد حجازی)

### توضیحات

★ محمد حجازی از نویسندگان پر آوازه روزگار خود بود. موصوف بین سالهای (۱۲۸۰ و ۱۳۵۲) ه. ش. زنده گی میکرد. وی علاوه بر اشتغال های اداری در کشور ایران به تصنیف، تالیف و ترجمه پرداخت؛ سبکی ساده و روان و دلاویز داشت.

وی در زمینه های گوناگون ادبی از جمله در نمایشنامه نویسی، رمان، داستان کوتاه، مقاله و حکایت، آثاری پدید آورد. هما، پرچهره، زیبا، پروانه، ساغر و پیام از جمله آثار دیگر وی است.

### چگونه بنویسیم



با واژه‌هایی که مختوم به الف ممدوده /ā/ باشند در حالاتی که موصوف، مضاف و منسوب قرار گیرند یک {ی} افزوده می‌شود؛ مانند:

|      |               |        |                |
|------|---------------|--------|----------------|
| دانا | دانای راز     | شبه‌ها | شبه‌های زمستان |
| صدا  | صدای گیرا     | هوا    | هوای بهار      |
| قبا  | قبای ابریشمین | ثرقا   | ثرقای شب       |

واژه‌های دخیل از عربی که در اصل مختوم به همزة {ء} بعد از الف باشند، همزة آن نوشته نمی‌شود. در حالت‌های موصوف، مضاف و منسوب مانند قاعده (واژه‌های مختوم به الف ممدوده) تنها یک {ی} به آنها علاوه می‌گردد؛ مانند:

|       |             |       |             |
|-------|-------------|-------|-------------|
| امضا  | امضای استاد | املا  | املائی دری  |
| ابنا  | بنای زمانه  | علما  | علمای کلام  |
| اشیا  | اشیای قیمتی | اجرا  | اجرای وظیفه |
| ارتقا | ارتقای علمی | ایفا  | ایفای امور  |
| انشا  | انشای ساده  | انقضا | انقضای مدت  |



### بیاموزیم

۱- متنی را که خواندید از جمله‌متون نثر دوره جدید و معاصر زبان فارسی دری است. عمده‌ترین تفاوت آن با آثار متنور کلاسیک زبان دری (دوره‌های بعد از خراسانی الی جدید و معاصر) این است که نثر جدید و معاصر، روان، ساده و بدون پیرایه‌های ادبی می‌باشد؛ قرائت شود، اکثراً به مشکلی روبه‌رو نخواهیم بود. این عمده‌ترین خصوصیت آثار متنور دوره جدید و معاصر برای نسل امروز است.

۲- هر متن متنور کوتاه و یا دراز پیامی را در خود نهفته دارد که نویسنده می‌خواهد خواننده‌های خود را به آن باور مند سازد؛ چنانچه: «برخی‌ها معتقدند که به گذشته نمی‌بینیم، خوش دارم به آینده بنگریم» این نیز یک نوع تفکر است؛ ولی نویسنده متن این درس، پیام می‌دهد که در آینده نگری نباید پیوسته بدین باشیم. یعنی اکنون را فدای فردایی نسازیم که هیچگاه غم انگیز نخواهد بود. می‌خواهد پیام دهد به غمی که

نیامده اکنون گریه نکند.  
تلاش نماید آینده را به خوشینی بنگرید و نیز یادمانی می کند که نباید چنان پنداشت  
که آینده همیشه خوب و زیبا خواهد بود و با این امید نباید هر وظیفه امروز را به فردا  
محول کنید.



- ۱- به نظر شما محمد حجازی با نگارش چنین متنی به خواننده‌های خود، چه تقویش دارد و خواننده‌ها را صاحب چگونه اندیشه بی فکر کرده است؟
- ۲- اگر از شما پرسیده شود که پیرامون آینده کشور خود چه فکر می کنید، طی یک صفحه چگونه نثری می نویسید که به جوانان وطن ما امید دهنده باشد؟
- ۳- شما می توانید رویاهای خیال انگیز خود را در صنف ایستاده به همصنفان خود در دو دقیقه بیان کنید؟

- ۴- پیرامون این جمله متن درس: ((چرا امید پیوسته در وادی تاریک آینده می فروزد؟)) چگونه تعبیر و توضیحی ارائه کرده می توانید؟
- ۵- پیرامون مفهوم این جمله: ((این سهو دیده پندار است که اندکی را کوهی می بیند و جویباری را دریایی می انگارد.)) پیش روی صنف ایستاده پنج دقیقه تبصره کنید.
- ۶- چرا به عوض ((امضای استاد))، ((امضاء استاد)) تنوسیم؟ در حالیکه شما می دانید که واژه ((امضاء)) در زبان عربی مختوم به همزه است.



- ۱- متن درس پنجم را دقیق خوانده در هفته آینده به ساعت درسی آنچنان به صنف بیایید که به پرسش‌های صفحه نخست آن پاسخ‌های لازم داشته باشید.
- ۲- شب در حالیکه چراغ را با خود نداشته باشید، به بیرون اتاق تان به روی (صحن) جویلی بر آیید؛ آنچه را در آسمان می بینید و آنچه را از داخل و بیرون جویلی می شنوید، به شکل یک فلمبردار به روی کاغذ نوشته بیاورید.

به پرسش‌های زیر، شاگردان پاسخ دهند تا اطمینان حاصل شود که درس را خوانده‌اند:

- ۱- ((بهارستان)) نام چیست و از کیست؟
- ۲- حکایت آتی چه پیام دارد؟
- ۳- آیا این پیامی در همه احوال و اوضاع دارای ارزش یگانه است؟
- ۴- یکی از دو ((هـ)) را غیر ملفوظ چرا می‌گویند؟

## حکایتی از بهارستان جامی



ابراهیم بن سلیمان بن عبد الملک گوید که: در آن وقت که نوبت خلافت از بنی امیه به بنی عباس انتقال یافت و بنی عباس بنی امیه را می‌گرفتند و می‌کشند، من بیرون کوفه بر بام سرائی که به صحرای مشرف بود نشسته بودم، دیدم که علم‌های سیاه از کوفه بیرون آمدند. در خاطر من چنین افتاد که آن جماعت به طلب من می‌آیند. از بام فرود آمدم و به کوفه در آندم هیچ کس را نمی‌شناختم که پیش وی پنهان شوم به در سرائی بزرگ رسیدم؛ در آن دم دیدم که مردی خوب صورت سواره ایستاده است و جمعی از غلامان و خادمان گرد او بر آمده در پیش او آمدم و سلام کردم. گفت: تو کیستی و حاجت تو چیست؟ مردی ام گریخته و از خصم ترسیده به منزل تو پناه آورده‌ام. مرا به منزل خود در آورده، در حجره‌یی که نزدیک حرم وی بود بنشان. چند روز آنجا بودم، به بهترین حال، هر چه دوست تر می‌داشتم از مطاعم و مشارب و ملابس، همه پیش من حاضر بود.

از من هیچ نمی‌پرسید. هر روز یکبار سوار باز می‌آمد. یک روز از او پرسیدم که هر روز ترا می‌بینم که سوار می‌شوی و زود می‌آیی به چه کار می‌روی؟ گفت: ابراهیم بن سلیمان پدر مرا کشته است، شیشه‌ام که پنهان شده است. هر روز می‌روم به امید آنکه شاید که وی را ببابم و قصاص پدر از او بستانم. چون این را شنیدم از ادبار خود در

تعجب ماندم که مرا قضا در منزل کسی انداخت که طالب قتل من است. از حیات خود سیر آمدم. آن مرد را نام وی و نام پدر وی پرسیدم. دانستم که راست می‌گوید. گفتیم: ای جوانمرد، ترا در ذمه من حقوق بسیار است که واجب است بر من. ترا بر خصم دلالت کنم و این راه آمد و شد بر تو کوتاه گردانم. ابراهیم بن سلیمان منم. خون پدر خود را از من بخواه. او از من باور نکرد و گفت:

از حیات خود به تنگ آمدی، می‌خواهی که از این محنت خلاص شوی؟ گفتیم: لا والله، من او را کشته‌ام و نشانها گفتم دانست که راست می‌گویم. رنگ او بر افروخت و چشمان او سرخ شد. زمانی سر در پیش انداخت. بعد از آن گفت: زود باشد به پدر رسی و او خون خود از تو خواهد. من زینهارم، که ترا داده‌ام، باطل نکنم. بر خیز و بیرون رو که بر نفس خود ایمن نیستی، مبدا که گزندى به تورسانم. این گفت و هزار دینار عطا فرمود. بگرفتم و بیرون آمدم.

### نظم

|                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| زمردان جهان مردی بیاموز       | جوانمردا، جوانمردی بیاموز       |
| زبان از طعن بدگویان نگهدار    | درون از کین جویان نگهدار        |
| کزان بد رخنه در اقبال خود کرد | نکویی کن به آن کو، با تو بد کرد |
| نگردد جز به تو آن نیکویی باز  | چو آیین نکو کاری کنی ساز        |

از: (بهارستان جامی)

### توضیحات

۱- بهارستان جامی: این اثر نفیس نورالدین عبدالرحمن جامی است که برای فرزندش ضیاءالدین یوسف، در وقتی که ده ساله بوده و به آموختن مقدمات زبان عربی اشتغال داشته به روش گلستان سعدی تألیف کرده است.

۲- جامی کی بود؟ نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن محمد دشتی از اساتید مسلم نظم فارسی در قرن نهم هجری است. تولد وی در جام هرات باستان [و اکنون جام مربوط ولایت غور است] صورت پذیرفته و هم اکنون مرقد وی در شهر باستانی هرات، موقعیت دارد. وی در شب بیست و سوم ماه شعبان سال (۸۱۷) ه. ق. دیده به جهان گشوده است. تألیفات وی را (۳۵) جلد کتاب و رساله تشکیل داده است؛ چون: اعتقاد نامه، بهارستان، تاریخ هرات، تحفه الاحرار، خرد نامه، دیوان اشعار، هفت اورنگ، یوسف و زلیخا و غیره.

### چگونه بنویسیم



واژه‌های مختوم به {هـ} غیر ملفوظ اگر موصوف، مضاف و یا منسوب واقع شوند چگونه باید نوشته شوند؟

★ در واژه‌های مختوم به‌های غیر ملفوظ که در آنها حرف {هـ} نمودار (زبر، فتحه، واول، /a/) باشد در حالات موصوف، مضاف و منسوب نشانه {ء} بالای {هـ} نوشته می‌شود؛ مانند:

|                |         |                     |         |
|----------------|---------|---------------------|---------|
| قبالة شرعی     | قبالة   | خانه خدا            | خانه    |
| نامه مهر انگیز | نامه    | لانه محقر           | لانه    |
| بنده نفس       | بنده    | اتحادیه نویسنده گان | اتحادیه |
| کارنامه بزرگان | کارنامه | درهٔ یغمان          | دره     |
|                |         | ستارهٔ دنباله دار   | ستاره   |

★ هر گاه واژه‌های مختوم به ((های غیر ملفوظ)) با {گان} یا {ها} جمع شوند، ((های غیر ملفوظ)) حذف نمی‌شود؛ مانند:

|                 |                                                       |                                                                   |
|-----------------|-------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------|
| درنده‌ها        | درنده گان                                             | درنده                                                             |
| گوینده‌ها       | گوینده گان                                            | گوینده                                                            |
| رفته‌ها         | رفته گان                                              | رفته                                                              |
| فروشنده‌ها      | فروشنده گان                                           | فروشنده                                                           |
| بیننده‌ها       | بیننده گان                                            | بیننده                                                            |
| وارسته‌ها       | وارسته گان                                            | وارسته                                                            |
| فرزانه‌های دیگر | فرزانه‌های غیر ملفوظ)) هر گونه پسوند یا واژه‌های دیگر | هر گاه با واژه‌های مختوم به ((های غیر ملفوظ)) حذف نمی‌شود؛ مانند: |
| فرزانه گونه     | فرزانه وار                                            | فرزانه گی                                                         |
| لانه اش         | لانه ات                                               | لانه ام                                                           |
|                 |                                                       | فرزانه لانه                                                       |



### بیاموزیم

□ صاحب نظران ادبیات و دانش پیرامون ((حکایت)) تعریف‌های گونه گونی به یادگار گذاشته‌اند که برای مزید معلومات چند آنرا می‌آوریم:

حکایت واژه عربی است که به معنای باز گفتن چیزی، سخن نقل کردن و قول کسی را گفتن است. حکایت را میتوان چنین تعریف کرد: حکایت عبارت از نقل کلمه بی

است از موضوعی به موضع دیگر بدون آنکه حرکت یا صیغه آن کلمه تغییر کند. و نیز به گونه‌ی آورده‌اند که گویا ((زمان گذشته را حال فرض کنی و بیان داری)). به هر حال حکایت را یک نوع ادبی مربوط به داستان و قصه می‌دانند.

□ حکایاتی که در متون قدیم آورده شده هر کدام آنها از نوع ادبیات تعلیمی به حساب می‌آیند؛ زیرا تجربه‌ی بی، آگاهی، حکمتی، روشی، سرگذشت و پیشی را پیام می‌دهند و برای نسل امروز و نسل‌های آینده ارزش ویژه‌ی دارند؛ چنانچه در حکایت این درس یک ارزش اخلاقی دنیای شرق را که جوانمردی و خلاف قول عمل نکردن است پیام می‌دهد و جامی به نحوی از این ارزش حمایت کرده است.



#### ۱- خلافت چه معنی دارد؟

- ۲- انتقال خلافت از یک خانواده به خانواده دیگر آیا ارزش اسلامی داشته است؟
- ۳- پیام این درس را در جامعه‌ی امروزی با ارزش می‌یابید و یا فاقد ارزش؟ به چه دلیل؟
- ۴- بعضی‌ها عقیده دارند که اگر واژه ((بنده)) جمع بسته شود، ((ها)) غیر ملفوظ آن حذف می‌شود و به شکل ((بند گان)) نوشته می‌شود، شما برای رد یا تأیید آن چه دلیل دارید؟
- ۵- به نظر شما ((ها)) ملفوظ و غیر ملفوظ از هم چه فرق دارند و چگونه تشخیص شده می‌توانند؛ در حالیکه هر دوی آنها یک نوع شکل ساختمانی یا حرف دارند؟
- ۶- ((نوع ادبی)) چیست؟
- ۷- ((بهارستان)) اثر کیست و با پیروی از چه نگاشته شده است؟



- ۱- متن درس (۶) را آنچنان مطالعه نمایید که به پرسش‌ها پاسخ‌های اطمینان بخش دهید.

- ۲- پیرامون اینکه پیام انعکاس یافته در حکایت خوانده شده برای جامعه‌ی ما چه ارمغان خواهد داشت؟ مقاله‌ی بنویسید.

## درس ششم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ ارائه دارند.

۱- محمد تقی بهار درباره قاری عبدالله چگونه عرض ارادت کرده بود؟

۲- قاری در عربی تبهر داشت؛ ولی آیامی دانید از کدام سبک‌ها آگاه بود؟

۳- قاری بعد از استقلال کشور به کدام جریان ادبی پیوست؟



زبسکه خرم و دلکش بود هوای وطن  
نسیم تازه از این کوهسار می‌گذرد  
(قاری عبدالله)

## قاری عبدالله نام ماندگار در ادبیات معاصر افغانستان

ملک الشعرا قاری عبد الله نه تنها شخصیت عرفانی و سخنسرای توانای زبان دری بود؛ بلکه حیثیت پدری برای معارف نوین کشور ما را داشت. موصوف صاحب ذوق لطیف و شور و جذبه روحانی بود و هم شاعر برجسته، ادیب، ناقد نکته‌سنج و نکته‌یاب گستره ادبیات دری زمان خود، و همچنین در عالم عرفان و فلسفه اسلامی پایگاه مورد توجه داشته است؛ چنانکه دانشمند و ملک الشعرا ایران محمد تقی بهار که هم عصر قاری عبدالله بود در مورد مرتبه و مقام علمی و ادبی قاری چنین گفته است:

کفش برداری کنم در محضر قاری اگر      به که در ایران فروغی جا دهد بر سر مرا

از نظر سابقه شعری و استادی حق او بر دیگر گوینده گان معاصر افغانستان مبرهن است. او در زبان عربی تبحر داشت.

قاری عبدالله از نخبه ترین شخصیت‌های علمی و ادبی منطقه در زمان خود بود. مصداق این ادعا همان سخنی است که ملک الشعرا (بهار) در میان جمعی از دانشمندان و ادیان ایران درباره وی اظهار داشت. در روزگاری که قاری عبدالله مدیر مسئول ((مجله کابل)) بود، آن مجله به کشورهای همجوار از جمله ایران فرستاده می‌شد. روزی ملک الشعرا ((بهار)) در حالیکه مجله کابل را در دست داشت و آنرا به ادیان و دانشمندان محفل نشان می‌داد، گفت: ((ما همین اکنون در ایران مجله بی به گونه مجله ((کابل)) که شخصیتی چون قاری عبدالله آن را مدیریت کند، نداریم.))

ولادت ملک الشعرا قاری عبدالله در شهر کابل به سال (۱۲۴۷) خورشیدی مصادف بود. پدر وی قطب الدین و پدر کلانش حافظ محمد غوث از دانشمندان روزگار خود بودند. قاری، علوم روز را از پدر و استادان دیگر آموخت، افتخار حفظ قرآن عظیم الشان را یافت، ادبیات عرب را آموخت، فقه، منطق، کلام و حکمت قدیم را فرا گرفت و استاد خط نستعلیق شد.

### شهرت علمی و وظایف قاری

قاری در (۲۰) ساله گی با علم، فضل و اخلاق شهرت زیاد حاصل نموده، مشاور و امام حبیب الله و لיעهد امیر عبد الرحمن خان گردید که در سفر و حضر با وی می‌بود، وقتی حبیب الله، امیر شد، قاری عبدالله را مربی علمی و ادبی یکی از فرزندان خود ساخت و در عهد اعلیحضرت محمد نادر شاه، در حالی که از کار متقاعد شده بود، تدریس و تعلیم محمد ظاهر شاه را که هنوز شاهزاده بود به دوش گرفت.

قاری در مکاتب جدید افغانستان از نخستین آموزگاران بود. وقتی مکتب حبیبیه در روزگار امیر حبیب الله خان، در کابل ایجاد شد، قاری عبدالله نیز در کنار استادان هندی، در آن مکتب به حیث معلم مؤظف گردید. از آن روزگار تا عهد اعلیحضرت محمد نادر شاه بیش از چهل سال وظیفه معلمی را در مکاتب حبیبیه، حریبه، سراجیه و مکاتب عالی دیگر ادامه داد. در خلال همین دوره، مدتی در دارالتألیف وزارت معارف به تألیف و تصحیح کتب برای شاگردان پرداخت.

قاری عبد الله بعد از تقاعد در عهد اعلیحضرت محمد نادر خان عضو انجمن ادبی کابل شد. در سالهای پایانی عمر علاوه بر عضویت انجمن و کارهای دایرةالمعارف مشاور شرعی و علمی ریاست مستقل مطبوعات نیز گردید.

## شعر و شاعری قاری عبدالله

قاری عبدالله در قالب‌های مختلفی شعر سروده، از غزل، قصیده و مثنوی گرفته تا ترکیب بند، مسمط، رباعی، دوبیتی و درامه منظوم که ترکیبی است از قطعات در اوزان و قوافی متنوع و مختلف. غزل‌های قاری عبدالله از پخته گی و کمال خاصی برخوردار است، تاحدی که او را در شمار چند غزلسرای اوایل قرن چهاردهم هـ. ش. قرار می‌دهد.

یکی دیگر از خصایص شعر او صلابت و پخته گی معانی در عین سلاست و روانی است. همچنین کاربرد واژه‌ها، ترکیبات و تغییرات لهجه یی در شعر را می‌توان از زمرهٔ ویژه گی‌های دیگر شعر او دانست که از نظر زبان‌شناسی و مطالعه در بعضی لهجه‌های زبان دری قابل توجه است؛ مانند: به کاربردن واژهٔ ((صبا)) بجای ((صبح)) به معنای فردا که استعمال یک کلمهٔ عامیانه است:

از سر کوی توای بت به خدا خواهم رفت      رفتم گر نشند امروز صبا خواهم رفت  
معمولا سروده‌های شاعران زبان دری را در چهار چوب چهار سبک (خراسانی، هندی، عراقی و دورهٔ بازگشت ادبی) به شناسایی می‌گیرند؛ چنانچه دیده می‌شود، قاری عبدالله پایان سبک هندی و سر آغاز سبک جدید و دورهٔ بازگشت ادبی و ساده نویسی را در افغانستان نماینده گی می‌کند.

با استرداد استقلال و تأثیر پذیری از جریان تحولات ادبی در منطقه، گرایش به ساده نویسی رونق می‌گیرد و دورهٔ بازگشت ادبی از ابهام آفرینی، به ساده نویسی رو می‌آورد که قاری نیز به این جریان می‌پیوندد و خود در این مورد چنین می‌گوید:

محیط، سبک قدیم من از رواج انداخت      اگر چه خامه به سبک قدیم بود ادیب  
بسی محیط چنین انقلاب‌ها دارد      همیشه طرز جهان است این فراز و نشیب  
بالاخره این مرد بزرگ، دانشمند، شاعر و عارف ارجمند افغانستان در روز جمعه، نهم ماه ثور (۱۳۲۲) خورشیدی پس از عمری خدمت فرهنگی و علمی در کابل پدورد زنده گی گفت و اما آثار پربها، فراوان و ارجمندی را به میراث گذاشت که جاودانه گی نام او را در تاریخ کشور مسجل ساخت.

## کار او برای معارف و فرهنگ

ملک الشعرا ی فقید، به منزلهٔ برجسته ترین شخصیت علمی و ادبی عصر حاضر به شمار رفته است؛ زیرا مرحوم قاری، خدمات ستراوار ستایش بسیاری به معارف و

فرهنگ افغانستان انجام داده که هیچگاه فراموش خاطر نخواهد شد. نام نیکش همیشه در صفحات جدید تاریخ وطن به خط درشت ثبت خواهد بود. هر چند خودش درین مانیست؛ اما ثمر و حاصل عمرش یک قشر اجتماعی تحصیل یافته و متور مملکت و یک سلسله آثار پر بهای علمی و ادبی وی است که به حیث یک سرمایه بی پایان در دست استفاده فرزندان افغانستان باقی مانده و نسل امروز و فردا از آن فیض می‌برند و به آن افتخار خواهند داشت.

### آثار ملکی اشعرا قاری عبدالله

قاری در (۵۵) سال حیات علمی خود، با وجود تعلیم و تدریس در مکاتب و مدارس عالی، آثار فراوان از خویش بر جا گذاشته است. وی تنها در موضوع زبان دری و دستور زبان، هژده جلد کتاب درسی برای تدریس در مکاتب افغانستان نوشته است، که عده‌یی از هموطنان ما از طریق همین کتاب‌ها خواندن و نوشتن را در مکاتب رسمی کشور فرا گرفته‌اند. تعداد تألیفات، ترجمه‌ها و مقالات او از دوصد نسخه تجاوز می‌کند که بیشتر شامل مضامینی چون زبان و ادبیات، تذکره نگاری، تاریخ، جغرافیه، فلسفه، منطق، عقاید، نقد ادبی و کار برای دایرة المعارف می‌شود. از جمله مهم‌ترین آثار او می‌توان اشعار، ترجمه منطق امام غزالی، روات و فقه‌های افغانستان، املا و اصول تنقیط، تاریخ و جغرافیای افغانستان و تذکره شعرای معاصر را نام برد.

### نمونه کلام قاری عبدالله

|                                   |                                   |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| به هوش باش که ایام کار می‌گذرد    | به اسبه محمل لیل و نهار می‌گذرد   |
| و گرنه خرمی این بهار می‌گذرد      | غنیمت است جوانی به فکر خود پرداز  |
| کسی که زنده‌گی او به کار می‌گذرد  | ز دهر بهره‌ صمر عزیز می‌گذرد      |
| به گریه ابر از این کوهسار می‌گذرد | بهار رفت و چمن شد خزان و گل افسرد |
| کدورتی که به دل زین غبار می‌گذرد  | هوس به خاطر افسرده جا گرفت میرس   |
| در این بساط گهی از سوار می‌گذرد   | ترددی که در این ره پیاده شطرنج    |
| نسیم تازه از این کوهسار می‌گذرد   | زیس که خرم و دلکش بود هوای وطن    |
| که گل خیال کند گر به خار می‌گذرد  | رسد به منزل مقصود رهروی قاری      |

بهار: ملک الشعرا محمد تقی بهار بن ملک الشعرا محمد کاظم صبوری شاعر معاصر ایران بین سالهای (۱۲۴۵ - ۱۳۳۰) ه. ش. زنده گی کرد. وی در عین حال شاعر و محقق و نویسنده و استاد دانشگاه (پوهنتون) و روزنامه نگار و مرد سیاست بود. بهار در شعر شیوه فصیح قدما را به نیکو ترین صورتی بیان کرده در ضمن از زبان متداول، لغات و تغییرات و اصطلاحاتی را در اشعار خود به عاریت گرفته است. وی شعر را وسیله بیان مقاصد گوناگون قرار داده و با اطلاعی که از زبان پهلوی داشت به ایجاد ترکیبات جدید و استعمال مجدد برخی از واژه‌های متروک توفیق یافت. دیوان بهار در دو مجلد به طبع رسیده، از آثار تحقیقی او تصحیح و تحشیه ((تاریخ سیستان))، ((مجمل التواریخ والقصص)) و تالیف ((سبک شناسی)) سه مجلد است.

نستعلیق: یکی از خطوط معروف اسلامی، معمول در کشورما و ایران و شبه قاره هند و آن از خط نسخ و تعلیق گرفته شده: آ ا ب پ ت...

مجله کابل: در سال (۱۳۱۰) ه. ش. یا آغاز سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید، در کابل انجمن ادبی تأسیس شد. به تعقیب آن این انجمن نشریه بی را به نام مجله کابل به دست نشر سپرد. در حدود (۱۰) سال، نخست نشرات آن به زبان دری بود، بعدها اشعار و مقاله‌هایی به زبان پشتو نیز در آن اقبال نشر یافت و سپس این مجله صد در صد به زبان پشتو نشرات خود را اختصاصی ساخت. اکنون به حیث ارگان نشراتی بخش زبان پشتوی مرکز زبانهای اکادمی علوم افغانستان به چاپ می‌رسد. روزگاری این مجله مقام شامخی در بین نشرات منطقه داشت که مؤید این ادعا همانا ارج گذاری مرحوم محمد تقی بهار می‌تواند به حساب آید.

### چگونه بنویسیم؟



o هر گاه حرف پایانی واژه، {واو} باشد، در پیوند با پسوندهای زیرین، در میان واژه و پسوند، یک {ی} اضافه می‌شود که همیشه با واژه پسینش به صورت پیوسته نوشته می‌شود؛ مانند:

o پسوند جمع (-ان): ماهر و ی + ان = ماهریان، بدخیان، نیکویان.

o پسوند اسم معنی (-ی): نیکو + ی + ی = نیکویی، جادویی، بدخویی خوب نیست.

o پسوند تکبیر (-ی): ترسو + ی + ی = ترسویی ادعای جسارت کرد.

۵ پسونند صفت نسبتی (-ی): لیمویی رنگی است که من خوش دارم.  
هر گاه حرف پایانی واژه، {او} باشد در پیوند با پسونند تصغیر {-ک} در آخر واژه و پسونند {-گ} در میان واژه اضافه می شود که همیشه با واژه قبل از آن باید به صورت پیوست نوشته شود؛ مانند: جارو گگگ، کدو گگگ، خانه گگگ، ترسو گگگ.



### پیاموزیم

ملک الشعر: نزرگ شاعران یا پادشاه شاعران، مهتر شاعران و ملک الشعر القایی بوده است که عموماً از سری مقامات عالی دولتی برای شاعران تفویض می شده است. فلسفه: علم تشریح قوانین عمومی جهان، جامعه و تفکر انسان را گویند. قبل از آنکه شاخه های مختلف علوم به وجود آید کلیه بخش های علوم زیر عنوان فلسفه مطالعه می شد؛ در حالیکه علوم مختلف امروزی هر کدام قوانین بخشی از جهان، جامعه و تفکر را مطالعه می کند نه کلی ترین و یا عمومی ترین قوانین آنها را؛ مثلاً: بیولوژی قوانین مستولی بر زنده جانها را، تاریخ و یا جامعه شناسی قوانین جامعه انسانی را و...



### خود آزمایی

- ۱- درباره پیام این بیت چه گفته می توانید:  
رسد به منزل مقصود رهروی قاری      که گل خیال کند گر به خار می گذرد
- ۲- قاری عبدالله یکی از نخستین آموزگاران (معلمان) مکاتب جدید افغانستان بود. شما نام مکاتبی را ذکر کنید که موصوف در آنها معلمی کرده بود.
- ۳- قاری نماینده کدام سبک ادبی کشور بود؟



### کارخانه گی

- ۱- درباره خدمات قاری عبدالله به معارف و فرهنگ کشور مقاله بی در حد توان بنویسید و آماده باشید که آنرا در صنف قرائت کنید و به پرسش های مطرح پاسخ دهید.
- ۲- متن درس (۷) را خوانده و به روز آینده آماده ارائه پاسخ های مناسب به پرسش ها باشید.



شاگردان آماده شوند تا به پرسشهای آتی پاسخ‌های دقیق ارائه کنند:

- ۱- زبان بطور کلی چگونه تعریف می‌شود؟
- ۲- تعریف خاص زبان چند گونه و کدام‌هاست؟
- ۳- خط از کدام زمانها به اینطرف به وجود آمده است؟

درس

هفتم



## نقش زبان در زنده‌گی اجتماعی

زبان نه تنها وسیلهٔ افهام و تفهیم در بین انسانهاست؛ بلکه عامل مؤثر در تکامل زنده‌گی اجتماعی بشر به حساب می‌آید. به وسیلهٔ زبان است که کلیه دستاوردهای مادی و معنوی یک نسل به نسل‌های بعدی به طور امانت معرفی می‌گردد، و در طول زمانها هر نسل تجارب، اندوخته‌ها و ابداعات خود را به ارثیه‌های گذشته گان خویش می‌افزاید و به نسل‌های آینده معرفی می‌دارد.

در زنده‌گی بدوی که هنوز خط و کتابت رایج نشده بود، با وجود ضایعات در تحفظ دستاوردهای ذهنی، انتقال سینه به سینه مفاهیم معمول بود؛ ولی نیاز انسان موجبات آنرا فراهم ساخت که نه تنها خط و کتابت از شکل تصویری آن به شکل الفبایی ارتقا یابد؛ بلکه پیوست آن ذخیرهٔ لغوی و ساختار زبان نیز به دست انکشاف و توسعه سپرده شود و به این خاطر است که تاریخ حیات اجتماعات بشری به دوره‌های تاریخی و قبل تاریخ تقسیم گردید؛ چنانچه دورهٔ قبل از ایجاد خط را زمان ماقبل تاریخ و از ایجاد خط به این سو را دورهٔ تاریخی نامیدند.

در حیات حیوانات وضع به منوالی است که از هزاران سال به اینطرف تغییری در

سطح زنده‌گی آنان پدیدار نگشته و اگر تسهیلاتی به خاطر زیست بهتر برای آنها فراهم شده آنهم به اثر ابتکار انسانها بوده است؛ ولی در حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سازمانی انسان طی قرون گذشته تغییرات و انکشافات شگرفی بعمل آمده، وسایل تولیدی اصلاح شده و به معنق ترین ماشین‌ها مبدل گشته، وسایل زیست خیلی منکشف شده به توسعه روبرو گردیده، بر اکثر امراض مهلک غلبه حاصل شده از قوانین جهان جامعه و تفکر آگاهی نسبی حاصل و با این همه زنده‌گی اجتماعی انسان به اثر تکامل زبان با یک فوق العاده گی خاص به پیشرفت مواجه گردیده، در حیات اجتماعی و فردی برنامه ریزی‌ها پیشینی‌ها به وجود آمده، با عوض ساختن چهره محیط زیست به اثر دریافت شناخت از قوانین آن بسیاری از مشکلاتی که سر راه پیشرفت و توسعه بوده، راه حل یافته و از همه مهمتر تمام تجارب دوره تاریخی را به ثبت پرداخته و هم اکنون به وسیله زبان است که حوادث ملین‌ها سال قبل از دوره تاریخی را شناسایی نموده و از گنجینه‌های معلوماتی برای تغییرات مثبت به سود حیات اجتماعی انسانها استفاده‌های خیلی با ارزش صورت می‌پذیرد.

جریان پیدایش زبان، وضع لغات و نام‌ها و به هم بستن واژه‌ها و پرداختن جمله‌ها و عبارتهایی از دست آوردهای برجسته بشریت در دوره‌های باستان بوده است که راه را برای آموزش و پرورش و انتقال فرهنگ و تمدن و هنر به نسلهای بعدی و نگهداری و انکشاف و توسعه آنها هموار ساخت. اگر این ابداع سترگ و ابتکار ارجمند بشری نبی‌بود، تمدن و فرهنگ و هنر با این درجه ارتقا و مراحل عالی هیچگاهی به چشم نمی‌خورد.

در واقع تاریخ پیدایش زبان با تاریخ آفرینش انسان و تشکیل دسته‌ها و اجتماعات مرتبط است. این بدان معنی است که زبان همان هنگامی که بشر به زیست گروهی پرداخت بادی همراه بوده است. در این شکی نیست که زبان حیات بدوی بشر نیز بدوی بوده است که پا به پای پیمودن مراحل تکامل زنده‌گی، زبان نیز به انکشاف و توسعه گراییده است.

به صورت کل هرگونه وسیله مفاهمه و ارتباط باهمی میان افراد، زبان گفته می‌شود چه این ارتباط توسط اشارات انجام گیرد چه به وسیله علائم و چه به وسیله راه‌های دیگر؛ مثلاً: فشار دادن دست با دست دیگران که به چه نحوه صورت بگیرد، همین حالات ویژه خواهد بود. یا به وسیله علائم چهره کسی از اضطراب یا خوشی وی چیزهایی را می‌فهمیم.

ولی زبان به مفهوم خاص آن عبارت از سیستم صوتی رمزی (سمبولیک) وضعی، میثاقی، اکتسابی و اجتماعی است که افراد یک جامعه لسانی آنرا به منظور افهام و

تفہیم بہ کار می‌برند. واحد گفتار در هر زبانی جمله است کہ مفہیم را می‌گیریم و مفہیمی را انتقال می‌دهیم. زبان از صداها تشکیل شدہ نہ از حروف و این صداها بہ مترلہ عناصر سازندہ زبان اند کہ از اجتماع آنها زبان بہ وجود می‌آید. اکنون درک نموده ایم کہ زبان در زندہ گی اجتماعی انسان‌ها چہ نقش عظیم و سازندہ‌یی داشتہ و خواہد داشت. خلاصہ اینکہ حیات انسان در گرو زبان است کہ بدون آن زندہ گی اجتماعی ممکن نمی‌شد.

### توضیحات

★ (انتقال سنیہ بہ سنیہ مفہیم) بخاطری گفته شدہ کہ انسان‌ها قبل از درک وظیفہ مغز، مرکز عواطف، احساس، اخذ و درک و انتقال و ثبت مفہیم، دل یا قلب را می‌دانستند و از جایی کہ قلب در قفسہ سنیہ موقعیت دارد بہ عوض انتقال مفہیم توسط مغز یا از مغز انسانی بہ مغز انسان دیگر، انتقال سنیہ بہ سنیہ یعنی نقل از یک حافظہ بہ حافظہ دیگر می‌دانستند، چنانچہ شاعران گفته اند:

★ در قسمتی از متن گفته شدہ کہ: ((... هر گونه مفاهمه و ارتباط باهمی میان افراد، زبان گفته می‌شود)) و در جای دیگر چنین آمده: ((... ولی زبان... عبارت از سیستم صوتی... است)) متوجہ باشیم کہ این دو بیان تضاد گوئی نیست؛ زیرا در نخست گفته شدہ کہ بہ صورت کل هر گونه وسیلہ...)) زبان است؛ ولی در اخیر زبان بہ مفہوم خاص آن تعریف شدہ کہ ((عبارت از سیستم صوتی... است))

### چگونه بنویسیم



• هر گاه حرف آخر کلمہ {و} باشد و در ہم کناری با افعال کمکی یا معاون (استم، استیم، استی، استید، استند، یا اند)، {الف} آغاز ہمہ این‌ها بہ استثنای ((اند))، حذف می‌شود؛ مانند:

- استم: نیکو ستم
- استیم: بدخو ستم
- استی: خوبروستی
- استید: کامجو ستید
- است: ابروست
- استند: ماهرستند

اما {الف} آغازین ((اند)) بہ {ای} مبدل می‌شود؛ مانند: نامجو بند، ترسو بند، نیکو بند.



## بیاموزیم

- ★ زبان را اینچنین تعریف کرده اند که درست است: (زبان نظامی است مشکل از علائم آوایی قرار دادی که برای ایجاد ارتباط بین یک گروه اجتماعی به کار می رود.)
- ★ از پیدایش کتاب بیشتر از چهار هزار سال می گذرد و کتاب پایه بی از پایه های فرهنگ است.
- ★ نوشته، هزاران سال پیش بر تخته سنگ ها، لوح های گلین صفحاتی از چوب، عاج، استخوان، پوست جانوران و مانند آنها نوشته می شد.
- ★ اختراع کاغذ (۱۸۲۰) سال پیش از امروز توسط چینیایی ها صورت پذیرفت و صدها سال پنهان ماند و (۱۳۲۰) سال پیش از امروز که مسلمانان بر سمرقند دست یافتند به وجود کارگاه کاغذ سازی که توسط چینی ها صورت پذیرفته بود آگاه شدند. این فن نخست به بغداد و سپس از طریق افریقا به اروپا راه یافت.
- ★ چاپ را هم چینی ها (۱۰۲۰) سال پیش از امروز اختراع و کتاب را نخستین بار چاپ کردند.



## خود آزمایی

- ۱- زبان آیا صرف وسیله افهام و تفهیم است یا نقش دیگری هم در زنده گی انسانها دارد؟
- ۲- نخستین خط به کدام شکل وجود داشت؟ الفبایی یا چیز دیگر؟
- ۳- تاریخ بشر بر چه بنیادی به قبل از تاریخ و دوره تاریخی تقسیم شده است؟
- ۴- در حیات حیوانات چرا از هزاران سال به اینطرف تلاش خود آنها دانست؟ چرا؟
- ۵- آیا نمی توان تغییر ماحول حیوانات را نتیجه تلاش خود آنها دانست؟ چرا؟
- ۶- کی روبروی شاگردان صنف صحبت کرده می تواند که چه چیزی و به چه دلیل زمینه آموزش و پرورش را برای بشر و انتقال فرهنگ و تمدن و هنر را به نسلهای بعدی مساعد ساخته است؟
- ۷- زبان به مفهوم خاص تعریفی دارد، کی آنرا بالای تخته نوشته می تواند؟



## کارخانه گی

- ۱- درس شماره (۸) را برای هفته آینده آماده گی بگیری تا به پرسش ها جواب داد بتوانی.
- ۲- هر کدام تان در روز آینده آماده گی بگیری تا به سوالات شاگرد بپلوی خود در باره درس شماره (۷) در برابر صنف پاسخ بدهید.
- ۳- از دوستان تان پرسید که زبان را چگونه تعریف می کنند، آنها را یادداشت کرده به صنف گزارش دهید.

شاگردان آماده شوند تا با ارائه پاسخ‌های مناسب از آماده‌گی خود اطمینان دهند:

- ۱- پیام شعر زیر چیست؟
- ۲- کلمه‌های «مان»، «تان» و «شان» به کدام شخص‌ها خطاب می‌شود؟



## دشمن دانا به از نادان دوست

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| آب حیات از دم افعی مجوی      | دوستی از دشمن معنی مجوی      |
| بہتر از آن دوست کہ نادان بود | دشمن دانا کہ غم جان بود      |
| رفت بیرون با دوسہ ہمزادہ گان | کرد کی از جملہ آزادہ گان     |
| پو یہ ہمی کرد و در آمد بہ سر | پای چو در راہ نہاد آن پسر    |
| مہر دل و مہرہ پایش شکست      | پایش از آن پو یہ در آمد زدست |
| تنگتر از حادثہ حال او        | شد نفس آن دو سہ ہمسال او     |
| در بن چاہش بیاید نہفت        | آنکہ ورا دوست ترین بود، گفت  |
| دشمن او بسودد رایشان یکی     | عاقبت اندیش ترین کود کی      |
| تہمت این واقعہ بر من نہند    | چونکہ مرا زینہمہ دشمن نہند   |
| تسا پدرش چارہ آن کار کرد     | زی پدرش رفت و خبردار کرد     |
| برہمہ چیزش توانایی است       | ہر کہ در او جوہر دانایی است  |

((از مخزن الاسرار نظامی))

**توضیحات** واژه (آزاده گان) و ((غلامان)) جزء ذخیره لغوی پیشینیان ما بوده و اینچنین واژه‌ها به ما به ارث رسیده است.

### چگونه بنویسیم؟



• هرگاه حرف پایانی واژه، {واو} باشد، در هم کناری با ضمائر مشترک (خود)، خویش و خویشان (و ضمائر اضافی (مان، تان، شان)، بازم در میان واژه و پسوند یک {ی} اضافه می‌شود؛ اما این {ی} نیز به صورت مستقل نوشته شده با ضمائر پسین خویش نمی‌پیوندد؛ مانند:

• خود: برای خود خریدم. برای خود خریدی. برای خود خرید. (مفرد هر سه شخص)

• خود: برای خود خریدیم. برای خود خریدید. برای خود خریدند. (جمع هر سه شخص)

• خویش: خویش را رهانیدم. خویش را رهانیدی. خویش را رهانیدند. (مفرد سه شخص)

• خویش: خویش را رهانیدیم. خویش را رهانیدید. خویش را رهانیدند. (جمع سه شخص)

• خویشان: خویشان بودم، خویشان گفته بودی. خویشان گفته بودند. (مفرد سه شخص)

• خویشان: خویشان بودیم. خویشان گفته بودید. خویشان گفته بودند. (جمع هر سه شخص)

• مان: خانه مان، آرزوی مان، کتاب مان، سیمای مان.

• تان: خانه تان، آرزوی تان، کتاب تان، سیمای تان.

• شان: خانه شان، آرزوی شان، کتاب شان، سیمای شان.

• اما اگر حرف پایانی واژه، {واو} باشد و در همکناری با ضمائر اضافی (ت)، (م) و (ش) قرار گیرد، بازم همان {ی} در میان واژه و ضمیر علاوه می‌شود؛ اما {ی}

باید با ضمیر به صورت پیوسته نوشته شود؛ مانند:

- ت: گیسویت، ابرویت، آهویت.
- ش: جاروش، سوش، بازوش.
- م: آرزویم، آبرویم، ماهرویم.



### بیاموزیم

• بیت نخست (دوستی از دشمن معنی...) به معنای آن است که هر کسی دشمن معنی و معنویت باشد، یعنی نادان و جاهل بود، از وی هیچگاه انتظار دوستی را نداشته باش؛ همچنان که از دم یا نفس مارافعی نمی توان آب حیات را انتظار داشت. لذا نادان و جاهل را دوست مگیر.

گذشته از آن دشمن معنا و معنویت بودن از نظر اعتقادات اسلامی، درست نیست؛ زیرا معنویت ابدی و جاودانه است و دنیای مادی یعنی مقابل معنویت گذرا و تغییر پذیر و نابود شونده، دانش و علم داشتن معنویت انسان را به کمال می رساند. از اینرو نظامی گنجیه یی در نخستین بیت متن این درس موضوع را از یک موضع رفیع فلسفی طرح کرده است.

دل بستن محض به مادیات و ابا ورزیدن از کمال معنویت خویش یعنی دوری جستن از علم و دانش در خور شأن انسان نیست و نیز بی توجهی به علم خلاف این حدیث است که:

((طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ))



### خود آزمایی

۱- نخستین بیت متن منظومی را که خواندید چگونه تفسیر می کنید؟

۲- مفهوم بیت سوم متن را مورد بحث قرار دهید.

۳- فرق بین ضمائر ((خود)) ((خویش)) ((خوشتن)) و ((مان))، ((تان)) و ((شان))

چیست؟

۴- چرا بعد از کلمه ((لیمو)) در عبارت ((لیموی شیراز)) ای { اضافه می‌شود؟  
۵- قصه کورک و دوسه همزاده گان وی مشابه به کدام واقعه تاریخی قبل از اسلام است؟



- ۱- بیت‌های دوم و آخر متن را حفظ نمایید تا در ساعت آینده بخوانده بتوانید.
- ۲- محتوای شعر خوانده شده را در چند سطر بنویسید.



## درس نهم

شاگردان به پرسش‌های زیر پاسخ‌های مناسب ارائه بدارند:

۱- کدام کلمه‌ها و ترکیب‌ها را در درس امروزی یافته

اید؟

۲- تاریخ بیهقی توسط کی و در کدام عصر نوشته یا تألیف شده است؟

۳- عمرو لیث از نظر مقام و منزلت دولتی کی بود؟

## بردباری عمرو لیث در مرگ فرزندان



عمرو لیث، یک سال از کرمان بازگشت سوی سیستان و پسرش محمد که او را به لقب فتی العسکر (جو انمرد سپاه) گفتندی، برنای سخت پاکیزه در رسیده بود و به کار آمده. از قضا در بیابان کرمان این پسر را علت قولنج گرفت، بر پنج منزلی از شهر سیستان و ممکن نشد عمرو را آنجا مقام کردن، پسر را آن جا ماند با اطبا و معتمدان و یک دبیر و صد مجمر، و با زعیم گفت: چنان باید که مجمران بر اثر یکدیگر می آیند و دبیر می نویسد که بیمار چه کرد؟ و چه خورد؟ و چه گفت و خفت یا نخفت، چنانکه عمرو بر همه احوال واقف می باشد. تا ایزد عز ذکره چه تقدیر کرده است و عمرو به شهر فرود آمد و سرای خاص رفت و خالی بنشست بر مصلائی نماز، خشک چنانکه روز و شب آن جا بود و همان جا خفتی بر زمین و بالش فراسر نه و مجمران پیوسته می رسیدند در شبانه روزی بیست و سی و آنچه دبیر می نشست بر وی می خواندند و او جریح می کرد و می گریست و صدقه به افراط می داد و هفت شبانه روز هم بدین جمله بود روز، روزی بود و شب به نانی خشک گشادن و نان خورشی نخوردن و با جزعی بسیار. روز هشتم شیگر، مهر مجمران در رسید بی نامه که پسر گذشته بود و دبیر نیارست خبر مرگ نبشتن. او را بفرستاد تا مگر به جای آرد حال افتاده را چون پیش عمرو آمد و زمین بوسه داد و نامه نداشت، عمرو گفت:

کودک فرمان یافت؟

زعیم مجمران گفت: خداوند را سال‌های بسیار بقا باد!

عمر و گفت: الحمد لله. سپاس خدای را عزوجل که هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند. برو این حدیث پوشیده دار و خود برخاست و به گرما به رفت و مویش باز کردند و بمالیدند و بر آمد و پیاسود و بخت و پس از نماز وکیل را بفرمود تا بخواند و مثال داد که برو مهمانی بزرگ بساز و سه هزار بره و آنچه با آن رود و مطربان راست کن فردا. وکیل باز گشت و همه بساختند. حاجب را گفت فردا بارعام خواهد بود، آگاه کن لشکر را و رعایا را از شریف و ضعیف.

دیگر روز پگاه نشست و بار دادند و خوانانهای بسیار نهاده بودند پس از بار دست بدان کردند و مطربان بر کار شدند چون فارغ خواستند شد، عمرو لیث روی به خواص و اولیا و حشم کرد و گفت: بدانید که مرگ حق است و ما هفت شبانه روز به درد فرزند، محمد مشغول بودیم با ما نه خواب و نه خورد و نه قرار بود که نباید بمیرد، حکم خدای عزوجل چنان بود که وفات یافت و اگر باز فروختندی به هر چه عزیز تر باز خرید می؛ اما این راه به آدمی بسته است چون گذشته شد و مقرر است که مرده باز نیاید جزع و گریستن دیوانه گی باشد و کار زنان. به خانه ها باز روید و بر عادت می باشید و شاد می زید که پادشاهان را سوگ داشتن محال باشد. حاضران دعا کردند و باز گشتند.

(تاریخ بیهقی)

**توضیحات** عمرو بن لیث کی بود؟ عمرو (عمر) که پدرش لیث نام داشت، دومین پادشاه صفاری که به تاریخ (۲۶۵) هـ. ق. جلوس نمود و عزل وی به تاریخ

(۲۸۷) هـ. ق. صورت پذیرفت. جلوس وی بر تخت شاهی سلسله صفاریان

معادل بود به (۸۷۸) م. و عزل وی مصادف به (۹۰۰) م. بوده است. عمرو یکی از امیران با سیاست، خردمند و با هوش بود در نظم و ترتیب سپاهیان جهادی وافر می کرد و در مملکت داری مراسم نیکو نهاد.

در جنگی که میان او و امیر اسمعیل سامانی در حوالی بلخ در سال (۲۸۷) هـ. ق. واقع شد، عمرو بن لیث مغلوب و اسیر گردید. او را به بغداد فرستادند و دو سال بعد وی را به امر خلیفه عباسی گشتند.

\* تاریخ بیهقی: این کتاب توسط ابو الفضل بیهقی تألیف شده است. بیهقی یکی از نثر نویسان ماهر عصر غزنوی بود که مدت نژده سال در دیوان رسایل دربار غزنوی به حیث منشی خدمت کرده و تاریخ سلسله غزنویان را به زبان فصیح و ادبی نوشت.

### چگونه بنویسیم



هر گاه حرف پایانی واژه، {ری} باشد و در جمله به حیث موصوف، مضاف یا منسوب قرار گیرد، در میان این گونه واژه‌ها و واژه‌های بعدی شان، چیزی علاوه نمی‌شود و تغیر و تبدیلی در حرف‌های شان رونما نمی‌گردد؛ مانند:

\* زنده گی آرام، ساقی زیبا، روی شسته.

\* مثنوی مولوی، چای خوشمزه، خوی زشت.

\* قاضی و جدان، مستی چشمان، تلافی گناه.



### بیاموزیم

\* ((... در رسیده بود)) به معنای بالغ شده بود.

\* ((... خالی بنیست)) یعنی تنها نیست.

\* ((... بالش فرا سر نه)) دو معنی را افاده می‌کند: اول اینکه بالش زیر سر نبود و دوم اینکه بالش را زیر سر بگذار و در این درس ((بالش زیر سرش نبود)) معنی می‌دهد.

\* ((خفتی)) {ری} اخیر کلمه علامت استمرار است و به معنای می‌خفت یا همی‌خفت.

\* ((... نان و خورشی)) ((خورش)) آنچه که از سبزی یا گوشت آماده کنند و با نان و یا برنج خورند. قاتق یا قاتیغ هم گفته شده است، آنرا در زبان فارسی خورشت هم می‌گویند.

\* ((پسر گذشته بود)) یعنی پسر فوت کرده بود یا پدرود زنده گی گفته بود.

\* ((... تا مگر به جای آرد حال افتاده را)) تا مگر بفهمد وضعیت پیش آمده را (فوت پسر را)

\* ((کودک فرمان یافت؟)) یعنی کودک فوت کرد؟

\* مجمر به معنای جماره سوار و جماره شتر تند رو و یا تیز رو و یا تیز تگ که آنرا شتر بادی نیز گفته‌اند. در قدیم چون وسایل مخابره نبود، دربارها برای رسانیدن و یا دریافت پیامی یا خبری از این نوع شتر استفاده می‌کردند و شخص بالای آن سوار و به اسرع وقت احوال می‌برد و می‌آورد.



- ۱- پیام این متن بیهقی را به زبان خود بیان دارید.
- ۲- تفاوت این نثر با نثر معاصر را چگونه درک کرده اید؟
- ۳- عبارت (... هزار بره و آنچه با آن رود) را چگونه تفسیر می کنید؟
- ۴- معنی های ((شریف)) و ((وضیع)) را روی تخته نوشته می توانید؟
- ۵- ((مصلائی نماز)) چه معنی دارد؟
- ۶- (... و هفت شبانه روز هم بدین جمله بود) را چگونه مفهوم گرفته اید؟
- ۷- (... و دبیر نیارست خبر مرگ نبشتن) را چگونه به زبان خود بیان کرده می توانید؟
- ۸- (... فردا بار عام خواهد بود) را چگونه فهمیده اید؟
- ۹- (...) حدیث پوشیده دار) چه معنی دارد؟



- ۱- متن درس (۱۰) و عناوین آنرا چنان بخوانید تا به پرسش ها پاسخ داده بتوانید.
- ۲- برای ساعت آینده، پنج پنج مثال به ادامه مثال های قسمت ((چگونه بنویسیم)) نوشته بیاورید.
- ۳- برای مباحثه پنج دقیقه یی پیرامون درس جدید آماده گی داشته باشید.

## درس دهم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ‌های مناسب ارائه بدارند:

- ۱- تفاوت پیام غزل‌های حافظ و سعدی را بیان نمایید.
- ۲- مفهوم (خوبان پارسی گوی...) حافظ به نظر شما چیست؟
- ۳- واژه‌های مخموم به {ری} یک جا با پسوند نکره چگونه نوشته می‌شود (۲) مثال بگویید.
- ۴- سعدی یکه تاز کدام عرصه کار ادبی بوده است؟

## غزل‌هایی از سعدی و حافظ



## در آرزوی تو باشم

در آن نفس که بهیرم در آرزوی تو باشم  
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم  
به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم  
به گفتگوی تو خیزم به به جست و جوی تو باشم  
به محفلی که در آیند شاهدان دو عالم  
نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم  
حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم  
جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم  
به خواب‌عافیت آن گه که رویه سوی تو باشم  
به خوابگاه عدم گر هزار سال بهخسیم  
مرایه باده چه حاجت که مست روی تو باشم  
می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن  
اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم

(سعدی)

## دل می رود ز دستم

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را (۱) دردا که راز پنهان خو اهد شد آشکارا  
کشتی نشسته گانیم ای باد شرط (۲) بر خیز باشد که باز ببینم دیدار آشنای را  
ده روزه مهر گر دون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران، فرصت شمار یارا (۳)  
ای صاحب کرامت، شکرانه سلامت روزی تقدی کن درویش بی نوا را  
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است: با دوستان مروت با دشمنان مدارا  
هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را  
سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد دلیر که در کف او موم است سنگ خارا (۴)  
آیینۀ سکندر جام جم است بنگر (۵) تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا  
خوبان پارسی گو، بخشنده گان عمر ند ساقی بده بشارت زندان پارسا را

حافظ به خود پیوشید این خرقه می آلود

ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

(از دیوان حافظ)

توضیحات

• سعدی استاد سخن و یکه تاز عرصه نثر مسجع و شعر عاشقانه بود. ظرافت بیان، استواری سخن، شیوایی و رسانی، ساده گی و لطف کلام و عظمت و اعتدال از ویژه گی های شعر و نثر اوست. غزل سعدی شیرین و شنیدنی، صمیمی و تأثیر گذار است و ساخت و بافت آثار وی روان و دل نواز. غزلی که از وی در بالا آوردیم، شاعر آرزوی وصل محبوب و دل بریدن از هر چه غیر دوست را بیان می کند.

• شعر حافظ سرشار از اندیشه های عمیق حکمی و عرفانی، احساسی و عواطف ژرف انسانی است. در آن سروده زیبا، عشق و زندگی، امیدواری و نشاط حیات، طنز و انتقاد، اغتمام فرصت و پیام های اخلاقی موج می زند. شعر حافظ، آیینۀ زنده گی است در سروده های بالای وی می توان تصویر دلپذیر جهان که حافظ انسان را بدان می خوراند، به روشنی تمام مشاهده کرد.

۱- خدا را یعنی به خدا قسم، خدا را شاهد می گیرم.

۲- باد موافق.

۳- در حق؛ نیکی به جای یاران فرصت شمار: نیکی در حق یاران را غنیمت بشمار.

۴- در راه عشق، از فرمان معشوق (خداوند) سرپیچی مکن و گر نه محبوب که همه چیز در ید قدرت اوست ترا در آتش خود خواهد سوزاند.

۵- جام می در اصطلاح عارفان، قلب پاک انسان پاک و آگاه و عارف است که در این بیت از نظر جهانی و دور نگری به آینه اسکندر مانند شده است. آینه سکندر در حقیقت آینه سکندریه است؛ یعنی آینه‌ای که بر فراز مناره شهر سکندریه نصب کرده بودند. گویند کشتی‌ها را از صد میل راه دور نشان می‌داد. این آینه از عجایب هفتگانه عالم شمرده شده است.

### چگونه بنویسیم



• هرگاه حرف پایانی واژه {ی} باشد، در بنویسند با پسوند‌های زیرین، حرف دیگری در میان آنها اضافه نمی‌شود؛ اما همیشه با این پسوندها نوشته می‌شود؛ مانند:

- پسوند جمع (-ان): مفتی + مفتیان، گردیزیان، منطقیان.
- پسوند جمع (-ها): کشتی + ی = کشتیها، بلندیا، ساده گیها.
- پسوند اسم معنی (-ی): صوفی + ی = صوفی، حاجبی. مردم آنها را چنین می‌گویند. ((صوفیگری، حاجیگری.))



### بیاموزیم

#### ایهام چیست؟

کاربرد دو یا چند گانه کلمه‌ها در شعر و نثر ((ایهام)) می‌گویند.

کاربرد درست و هنر مندائه ایهام<sup>(۱)</sup> موجب زیبایی سخن و تأثیر بیشتر کلام می‌شود؛ مثلاً:

• گفتم غم تو دارم، گفنا غمت سر آید      گفتم که ماه من شو، گفنا اگر بر آید  
بر آید: ۱- طلوع کند. ۲- امکان پذیر باشد.

۱- ایهام در لغت به معنای به گمان افکندن دیگران است.

• دی می‌شد و گفتم صنما عهد به جای آر  
گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست

عهد: ۱- پیمان. ۲- روزگار.

• امید هست که روی مـلال در نکشد  
از این سخن که گلستان نه جای دلنگی است  
گلستان: ۱- گلستان سعدی. ۲- باغ.



۱- مقصود از ((کیمیای هستی)) در مصراع ((کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را)) چیست؟

۲- دربارهٔ پیام‌های زیر مصداق‌هایی از غزل ((دل می‌رود ز دستم)) پیدا کنید: درویش  
نوازی، حسن خلق، اغتنام فرصت.

۳- در غزل سعدی مقصود از ((مجلسی که شاهدان دو عالم)) در آن گرد می‌آیند،  
چیست؟



۱- متن درس یازدهم را شاگردان آنچنان مطالعه کنند که به پرسشهای آن درس  
پاسخ‌های لازم ارائه کرده بتوانند.

۲- شاگردان غزل سعدی را حفظ نمایند.

۳- دربارهٔ مفهوم کلی غزل حافظ در ساعت بعدی شاگردان صحبت نمایند.

شاگردان به پرسش‌های ذیل جواب دقیق دهند:

- ۱- چهار مقاله چرا به این نام یاد شد این اثر نفیس نوشته کی است؟
- ۲- چهار مقاله در عهد کدام سلسله شاهان وطن ما نوشته شده است؟
- ۳- عروضی سمرقندی از نوشتن این اثر نفیس زبان دری چه مقصود داشت؟

## چهار مقاله

چهار مقاله اثر منثور ابوالحسن نظام الدین احمد علی بن عمر بن سمرقندی مشهور به نظامی عروضی نویسنده و شاعر قرن ششم هجری است؛ ولی این اثر به نام ابوالحسن حسام الدین علی (شاهزاده غوری) ابن فخرالدوله مسعود بن عزالدین حسین تألیف شده است.

نام اصلی این کتاب ظاهراً ((مجمع النوادر)) بوده؛ ولی چون دارای چهار مقالت است به نام ((چهار مقاله)) شهرت یافته است. این کتاب بین سالهای (۵۵۱-۵۵۲) هجری قمری تألیف شده است.

چهار مقاله شامل یک مقدمه و چهار مقالت (مقاله) است. مقدمه پس از حمد خدا، دارای پنج فصل است:

اول در ذکر و مدح پادشاهان غور معاصر مؤلف و فصول بعد در چگونگی آفرینش مخلوقات از جماد و نبات، حیوان و انسان، حواس ظاهر و قوای باطن در پایان مقدمه، مؤلف، حکایتی نقل کرده است.

عنوان‌های مقاله‌های چهارگانه چنین است:

مقالت اول: در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و آنچه بدان تعلق دارد.  
مقالت دوم: در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر.



مقاله سو: در علم نجوم و غزالت منجم در آن علم.  
مقاله چهارم: در علم طب و هدایت طیب.

مؤلف در طی این مقالات ها خواسته است شرایط و اوصاف چهار صنف را که به عقیده وی باید ملازم دربار پادشاه باشند، نقل کرده، در هر مقاله نخست دیباچه بی در تعریف موضوع آن و شرایط کسانی که بدان اتصاف یابند، آورده؛ سپس قریب ده حکایت به مناسبت ذکر کرده است که موجب ترویج خاطر و اطلاع بر رسم ها و سنت های گذشته گان و مطالب تاریخی و ضمناً مؤید مدعای نویسنده است.

نظامی در فصل پایان کتاب گوید: ((مقصود از تحریر این رسالت و تقریر این مقالات اظهار فضل نیست و اذکار خدمت نی؛ بلکه ارشاد مبتدی است و احما د خداوند ملک عظیم...))

چهار مقاله از جهت قدامت تألیف و ایجاز لفظ و اشباع معنی، ساده گی عبارت و عاری بودن از صنایع لفظی - به جز موارد محدود- و خالی بودن از کلمات و جمل مترادف به استثنای چند موضوع و به کار نبردن سجع های متکلف، و نیز در سلامت انشا و وضوح مطالب و تجسم معانی و توصیف تام و استعمال لغات و اصطلاحات به جای خویش، در زمره ارجمند ترین کتاب های نثر ادبی به شمار میرود، و در روش نگارش معادل قابو سنامه و سیاستنامه است؛ و سبک آن اثر بردار است از سبک های قرن پنجم و ششم، و به عبارت دیگر ترکیبی است از شیوه نثر مرسل قدیم و نثر فنی قرن (۵) و (۶) هجری قمری.

کتاب چهار مقاله از جهت ذکر گروهی از نویسندگان، گوینده گان، طیبیان و منجمان شایان اهمیت بسیار است، چه عده بی از برزگان در آن یاد شده است که ذکر ایشان در مآخذی دیگر نیامده. اطلاعاتی که مؤلف در باره فردوسی و خیام و معزی و دیگران که معاصر یا قریب به عصر او بوده اند آورده، بسیار سودمند می باشد. نظر به این فواید، این کتاب از قدیم مورد توجه ادیبان و فاضلان قرار گرفته، ذکر آن در تاریخ طبرستان و تاریخ گزیده، تذکره دولتشاه، نگارستان، دستور الکاتب، مجمع النوادر بنیانی و فرهنگ جهانگیری و روضه الانوار سبزواری آمده است.

## نمونه یی از متن کتاب

### حکایت

فرخی از سیستان بود پسر جلغ غلام امیر خلف - بانو، طبعی به غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتمی، و چنگ تَر زدی، و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان، و این دهقان او را هر سال دوست کیل پنج منی غله دادی و صد درم سیم نوحی، او را تمام بوردی، اما زنی خواست هم از موالی خلف، و خرجش بیشتر افتاد و دَبه و زنبیل در افزود، فرخی بی برگ ماند، و در سیستان کسی دیگر نبود؛ مگر امراء ایشان. فرخی قصه به دهقان برداشت که ((ما خرج بیشتر شده است، چه شود که دهقان از آنجا که کرم اوست غله من سه صد کیل کند و سیم صد و پنجا درم، تا مگر با خرج من برابر شود؟)) دهقان بر پشت قصه توقیع کرد که ((این قدر از تو دریغ نیست و افزون از این را روی نیست.)) فرخی چون بشید مأیوس گشت، و از صادر و وارد استخبار می کرد که در اطراف و اکفاف عالم نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد، باشد که اصابتی یابد، تا خبر کردند او را از امیر ابوالمظفر چغانی به چغانیان، که این نوع را تربیت می کنند، و این جماعت را صله و جایزه فخر همی دهند، و امروز از ملوک عصر و امرای وقت درین باب او را یار نیست. قصیده یی بگفت و عزیمت آن جانب کرد:

با کاروان حله برفتم ز سیستان  
با حله تپیده زدل، بافته ز جان

الحق نیکو قصیده یی است و در او وصف شعر کرده است، در غایت نیکویی و مدح خود بی نظیر است. پس برگی بساخت و روی به چغانیان نهاد، و چون به حضرت چغانیان رسید بهار گاه بود و امیر به داغگاه و شنیدم که هجده هزار مادیان زهی داشت، هر یکی را کره یی در دنبال، و هر سال برفتی و کره گان داغ فرمودی، و عمید اسعد که کدخدای امیر بود به حضرت بود نزدلی راست می کرد تا در پی امیر برد. فرخی به نزدیک او رفت و او را قصیده یی خواند، و شعر امیر برو عرضه کرد. خواهجه عمید اسعد مردی فاضل بود شاعر دوست، شعر فرخی را شعری دید، تر و عذب، خوش و استادانه، فرخی را سگری دید بی اندام، جبه یی پیش و پس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگری وار در سر و پای و کفش بس ناخوش، و شعری در آسمان هفتم هیچ باور نکرد که این شعر آن سگری را شاید بود. بر سیل امتحان گفت: ((امیر به داغگاه است و من میروم پیش او، و ترا با خود ببرم به داغگاه که داغگاه عظیم خوش جایی است، جهانی اندر جهانی سبزه بینی، پر خیمه و چراغ چون ستاره، از هر یکی آواز

رود می آید، و حریفان درهم نشسته و همی نوشند و عشرت همی کنند و به درگاه امیر آتشی افروخته چند کوهی و کره گان را داغ همی کنند و گمند در دست دیگر و اسب می بخشد. قصیده یی گوی لایق وقت، وصف داغگاه کن، تا ترا پیش امیر برم.) فرخی آن شب برفت و قصیده یی پرداخت سخت نیکو، و بامداد در پیش خواجه عمید اسعد آورد، و بیت مطلع آن قصیده این است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار    پریشان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار  
(از چهار مقاله)

**توضیحات** • تحریر: از ریشهٔ ((حر)) به معنای آزاد و تحریر به معنای آزاد و ((تحریر)) به معنای آزاد کردن برده یا غلام و کثیر و «تحریر رقیه» هم در

متون آمده است (آزاد سازی سرزمین) و نیز به معنای نوشتن، کتابت، با واژه‌های کردن و نمودن استعمال شده است و همچنان به معنای پاکیزه کردن، مهذب نمودن و ((تحریر اقلیدوس)) هم آمده که عبارت از کتاب اشکال هندسی وی بوده است.

• قابو سنامه: کتابی است به فارسی دری که مؤلف آن عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر و نام قابو سنامه از نام مؤلف که در تواریخ به قابوس دوم معروف است مأخوذ می‌باشد. وی این کتاب را به نام فرزندش ((گیلان‌شاه)) در (۴۴) فصل نوشته به آن قصه که اگر بعد از وی قدرت را حفظ کند، از دولرداری و لشکر داری و آداب اجتماعی و علوم و فنون متداول آگاهی یابد. کتاب را در (۴۷۵) و به بعضی روایات در (۴۵۷) هجری قمری تألیف کرده است.

• سیاستنامه: یا سیر الملوک کتابی است به فارسی دری، تألیف نظام الملک وزیر مشهور سلجوقیان و آن حاصل تجارب اوست که در پنجاه فصل جمع شده، در سلاست، انشا و روشنی مطالب و تنوع موضوع کم نظیر است.

• نثر مرسل: نثر ساده و نثری که با جملات کوتاه و عاری از واژه‌های دشوار عربی باشد که در آن صنایع لفظی و معنوی به کار برده نمی‌شود.

• تاریخ طبرستان: کتابی است دربارهٔ تاریخ طبرستان، تألیف ابن اسفندیار نام یکی از خاندان‌های هشتگانه عهد ساسانی و مقر این خاندان شهر ری بوده است.



### چگونه بنویسیم؟

واژه‌های ((است))، ((استند)) و ((اند)) چنین نوشته می‌شوند:

|                                               |             |
|-----------------------------------------------|-------------|
| الف - پس از واژه‌های مختوم به الف معدوده { }، |             |
| دانا: دانست                                   | دانا استند  |
| توانا: تواناست                                | توانا استند |
| کجا: کجاست                                    | کجا استند   |

ب - پس از {و} معروف و مجهول،

(۱) پس از واژه مختوم به واو مجهول:

|                     |               |
|---------------------|---------------|
| نیکو: نیکوست        | نیکو استند    |
| بدخو: بدخوست        | بدخو استند    |
| رویه رو: رو به روست | رویه رو استند |

(۲) پس از واژه‌های مختوم به واوهای صامت /  $aW$  و /  $aW'$  و /  $eW$  /

|              |           |
|--------------|-----------|
| نو: نوست     | نو استند  |
| جلو: جلو است | جلو استند |

گاو: گاو است

هزار ناو: هزار ناواست

دیو: دیواست

(۲) پس از واژه‌های مختوم به {ی} معروف و برخی از دفتانگ‌های یایی،

| زنده گی | زنده گيست | شخصی   | شخصيست  |
|---------|-----------|--------|---------|
| مبتدی   | مبتديست   | زیبایی | زیبايست |
| علمی    | علميست    | دانایی | دانايست |
| طبیعی   | طبعيست    |        |         |

(۴) پس از واژه‌های مختوم به‌های غیر ملفوظ و تمام صامتها،

|      |            |       |           |
|------|------------|-------|-----------|
| خانه | خانانه است | چنین  | چنین است  |
| لانه | لانه است   | دیوار | دیوار است |
| گواه | گواه است   | نزدیک | نزدیک است |
| زنده | زنده است   |       |           |



## بیاموزیم

• شعر خوش گفتی: کلمه ((گفت + ی = گفتی)) پای جمع شده با گفت یکی از علائم استمرار در ادبیات کلاسیک زبان دری است و به معنای ((می گفت)) است که ((می)) و ((همی -)) بحيث میشوند؛ ولی ((-ی)) پسوند و هر سه کلمه نامستقل از علائم استمرار است. تلفظ آن با گفتی (تو گفتی) فرق دارد. تو گفتی ولی ((گفتی)) (می گفت) است.

• دهقان: در پهلوی ((دهیگان)) و در دری قبل از اسلام ((دهگان)) بوده معرب آن ((دهقان)) است به معنای صاحب ده، و زمین دار بزرگ؛ ولی امروز دهقان به کسی گفته می شود که بالای زمین به کشت و زراعت می پردازد.

• دویت: به معنای دو صده، دویت کیل پنج منی، کیل به معنای پیمانه، مثل امروز می گویند بوری یا جوال، در گذشته ها کیل برای پیمایش وزن حجم به کار می رفته است.

• ابو المظفر چغانی: «چغانیان» که معرب آن ((صفغانیان)) است، ناحیه بی است واقع در مسیر علیای آمو دریا (جیحون)، مرکز این ناحیه نیز به همین نام خوانده می شده و نسبت بدان ((چغانیانی)) یا ((چغانی)) است. چغانرود نام رودخانه بی است که از همین کلمه می باشد و نیز چغانیان یا آل محتاج نام خاندانی است که پس از اسلام در چغانیان حکومت کرده اند. افراد این خاندان عبارتند از: محتاج، ابوبکر محمد بن مظفر و غیره که فرخی نزد ایشان مراجعه کرد و از وی و شعرش تقدیر بعمل آمد.



## خود آزمایی

- ۱- چهار مقاله اثر کیست و چه وقت نوشته شده بود؟
- ۲- نام اصلی چهار مقاله چه بود و چرا به ((چهار مقاله)) مشهور شد؟
- ۳- چهار مقاله حائز چند مقالات و هر بخش آن در باب چی نوشته شده است؟
- ۴- مقصود از تحریر چهار مقاله نزد عروضی چه بود؟



## کارخانه گی

- ۱- هر شاگرد مکلف است آیات باقیمانده قصیده وصف داغگاه را که فرخی سروده است پیدا کرده، روز دیگر آنرا به خط زیبا نوشته با خود بیاورد.
- ۲- متن درس ((۱۲)) را بخوانید و به پرسش های آن پاسخ بدهید.

به پرسشها پاسخ ارائه کنید.

- ۱- کدام نوع شعرها در سروده‌های عاصی جایگاه خاص دارد؟
- ۲- گفته شده که شعر عاصی بی بلند و پست نبود. شما توضیح کنید که چرا؟
- ۳- اشعار عاصی چگونه پیام‌هایی را در خود دارد؟



## عبدالقهار عاصی

او در یک شب پاییزی یعنی چهارم میزان (۱۳۳۵) هـ. ش. در دل یکی از دره‌های هندوکش (پنجشیر) به دنیا آمد. امروز دوستان اوان شعر و ترانه با اشعار او در قلمرو کشور ما و در ماورای مرزهای آن آشنایی دارند. انگیزه شاعر شدنش پشت جلد ((مقامه گل سوری)) این طور آمده است: (... تلخی‌ها، زخم‌ها، پیدادها شاعرم کرد.) عاصی در امتداد یک دهه و اندی در کار شاعری در تمامی شکل‌ها و اقالیم شعر فارسی دری به سیر و سیاحت پرداخت. از دویستی آغاز کرد؛ به غزل، قطعه و مثنوی رسید. دیوارهای پست و بلند قدیم را پشت سر گذاشت، گامی آن سو تر نهاد و از آنجا به سرزمین‌های گسترده شعر نو راه یافت. با این طبع آزمایی گامی دیگر پیش رفت به قلمرو شعر سپید برای خود گذرگاهی باز کرد و اما دریغ و اندوه فراوان که در شام چهارشنبه ششم میزان (۱۳۷۳) هـ. ش. چراغ زنده گی وی خاموش شد.

ترانه و دویستی در شعر عاصی جایگاه خاصی دارد. او شعر را از همین جا آغاز کرد و تا پایان زنده گی گرایش ذهنی او به سرائش ترانه و دویستی در کنار سرائش انواع شعر، همچنان ادامه یافت.

شعر عاصی مانند هر شعر دیگری بی بلند و پست نبود. این هم غیر قابل انکار است که عاصی در اشکال مختلف شعری به آزمایش طبع خود همت گماشت و پیروزی‌ها را نصیب خود ساخت.

عاصی عضو دار الانشای انجمن اسلامی نویسنده گان و منشی روابط بین المللی آن بود. آخرین نامه یی را که وی به یکی از دوستانش نوشت و از مشهد به او فرستاد با این بیت حافظ آغاز شده بود:

غم غربیی و غربت چو بر نمی تآیم      به شهر خود روم و شهر یار خود باشم  
و در همین نامه نگاشته بود که: ((... من به همان پیمانه که توانایی داشتم از عهده دور ماندن بر آمدم. کشش های خاک و وطن خیلی دست و پا گیر است...))  
از عبدالقهار عاصی هشت مجموعه شعری که عبارت اند از: ((مقامه گل سوری))، ((الایی برای ملیمه))، ((غزل من و غم من))، ((تنها ولی همیشه))، ((از جزیره خون))، ((دیوان عاشقانه باغ)) و... اقبال چاپ یافت.

عاصی شاعر نسل جوان که هنوز محصل دانشکده (پوهنځی) زراعت پوهنتون کابل بود، اشعارش را به چاپ می رساند، اینکه اشعار وی چگونه پیام هایی در خود نهفته دارد، از خودش می شنویم که در مقدمه ((گل سوری)) خویش گفته بود: ((من از زخم های سخن زده ام، سرود ساز کرده ام نه از بازی های شبانه باشگاه ها و درختستان ها. من از بی سرانجامی مردمانی درد کشیده ام که هیولایی از چهار سوی، پوست و گوشت شان را می درد. من از بیداد دستانی به فریاد آمده ام که بیچاره ترینان را در خاک می کشند...))

زنده گی عاصی شبیه داستان کوناهی بود و در امتداد آن زیاد سرود و نوشت که یادش گرامی باد!

نمونه یی از اشعار عاصی

### جزیره خون

به کدام دل از این جا به مسافرت برآیم      که در این جزیره خون رنگ و ریشه کرده پآیم  
من و گفتگوی از باغ و چناب رودخانه      که دریچه یی بدان سوی، اگر شود گشایم  
دل تابناک و گرمی که شگفته از دهانم      سخنی است از گلزار و غزلی است از عزایم  
من و قسمت سیاهی، ز خرابه های این جا      من و ارغنون دردم، من و تلخی صدایم  
همه سسوی لطف آواز کشیدن آوریده      همه چیز باب فریاد زدن شده برایم  
قفس هزار بلبل، بشکسته در گلوریم      نفس هزار بلبل، بنشته در نسوایم

**تو ضیما** ۱- ((... رگ و ریشه کرده پام)) این جا به معنای ((ماندگارم بر سرزمین خودم)) از کشورش به جای دیگری رفته نمی تواند؛ با وجود آنکه جنگ‌ها میهنش را به ((جزیره خون)) مبدل ساخته بود.

۲- ((دل تابناک و گرمی که شکفته از دهانم)) شگفتن دل تابناک و گرم از دهان را سخن برخاسته از دل که گداخته و آتشین بوده می توان تعبیر کرد که در خزل وی بازتاب دارد. یعنی غم خود را عاصی هنرمنانه منعکس می سازد.

۳- ((ففس هزار ببلل بشکسته در گلوریم)) را می توان تغییر کرد که در نتیجه آنچه در ((جزیره خون)) گفته است را سبب آزاد شدن هزار نوا کننده در گلوی خود می داند.



### چگونه بنویسیم

- هر گاه حرف پایانی واژه، {ی} باشد، در همکناری با ضمائر مشترک (خود، خویش، خویشان، ضمیرهای پیوسته متصل) ملکی (-ت، -ش، -م) و (تان، شان، مان) مطابق قواعد زیر نوشته می شود:
- در همکناری با ضمائر پیوسته (-ت)، (-م) و (-ش) میان واژه و ضمیر پیوسته کدام حرف، علاوه نشده به صورت پیوسته نوشته می شود؛ مانند:
    - /-ت /: گادیت، برادیت، شادیت
    - /-م /: پیروزم، آزادیم، گرفتاریم
    - /-ش /: ویرایش، پایانش، مهمانیش
  - در همکنار با ضمائر مشترک (خود، خویش، خویشان) و ضمائر جمع پیوسته (تان، شان، مان) بازهم میان واژه و یکی از ضمائر یاد شده، حرفی علاوه نمی شود؛ اما واژه اصلی از این ضمائر جدا نوشته می شود؛ مانند:
    - خود: زنده گی خود، تنهایی خود، شادی خود.
    - خویش: آزادی خویش، هستی خویش، شادابی خویش.
    - خویشان: بیانی خویشان، جوانی خویشان، بربادی خویشان.
    - تان: گرفتاری تان، پیری تان، خسته گی تان.
    - شان: ستمگاری شان، افتاده گی شان، برده باری شان.
    - مان: دوستی مان، دشمنی مان، همکاری مان.



### بیاموزیم

۱. عبدالقهار عاصی آن شاعر جوان که (۳۸) سال عمر داشت به شهادت رسید.
۲. مقامه: به معنای: مجلس، خطبه، شرح داستان، بیان سرگذشت و مقاله‌ی ادبی که به ترفنی مشحون از صنایع بدیعی و توأم با اشعار و امثال آورده شود؛ مانند: مقامات حمیدی؛ ولی این جا به معنای (بیان سرگذشت) به کار گرفته شده است.
۳. شعر سپید: برخی معتقدند که (شعر سپید) همان شعر نیمایی است و اندر باب شعر نیمایی گفته اند: شعری که قافیه و بحرهای عروضی در آن رعایت نشده باشد؛ ولی عنصر تخیل در آن مانند هر شعر دیگر بر جسته بوده باشد.
۴. ملیحه: قریه‌ی بی است در پنجشیر که زادگاه عبدالقهار عاصی بوده است.



### خود آزمایی

- ۱- از هشت اثر چاپ شده عبدالقهار عاصی کم از کم پنج مجموعه شعری وی را نام ببرید.
- ۲- قهار عاصی سرایش شعر را از چه نوع شعر آغاز کرد؟
- ۳- در متن خواندید که ((شعر عاصی بی بلند و پست نیست)) به چه معنی است؟
- ۴- عبدالقهار عاصی عضویت دارالانشای انجمن اسلامی نویسنده گان را داشت. انجمن اسلامی نویسنده گان کدام ارگان دولتی بوده یا غیر دولتی؟
- ۵- کدام آوازخوان کشور ما از اشعار عبدالقهار عاصی استفاده بیشتر نموده است؟
- ۶- با وجود اینکه عاصی در رشته زراعت تحصیلات عالی را به پایان رسانید، چرا شاعر شد؟
- ۷- اینکه عاصی شاعری را پیشه گرفت، علت اجتماعی آنرا چگونه درک نموده اید؟



### کارخانه‌گی

- درس آینده را دقیق بخوانید تا سوالات را پاسخ داده بتوانید و علاوه بر آن:
- پیام زیر را در چند سطر بنویسید:
- به کدام دل از این جا به مسافرت برآیم      که در این جزیره خون رنگ وریشه کرده پایم

## درس

## سینز دهم

شاعران پاسخ‌های مناسب را به پرسش‌های ذیل ارائه بدارند:

- ۱- چرا دوره هندی ادبیات دری را هندی نام داده اند؟
- ۲- چرا رسوخ زبان عربی در دوره عراقی ادبیات دری بیشتر و برجسته تر شد؟
- ۳- رود کی و حافظ آیا از یک دوره ادبی بصورت مجرد و صرف به ذات خود تطور یا تغییر پذیرفت. شما چه می گوید؟



## دوره‌های ادبی دری

آثار ادبی جوامع و ملل در درازنای زمان، پیوسته؛ ولی آهسته آهسته با اثرگیری از پدیده‌های اجتماعی و موارث فرهنگی به وجود آورده می‌شود و به همین سان تغییر می‌پذیرد. از اینرو برای تشخیص منظم چگونه گی تطور و تحول آثار ادبی باید آثار در تسلسل تاریخی و همگام با اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه مطالعه و تحقیق شود که یکی از روش‌های تحقیق چگونه گی تطور آثار ادبی تقسیم بندی آنان به دوره‌های مختلف از آغاز تا امروز است؛ چنانچه ادبیات دری را به چهار دوره تقسیم کرده اند که تمایز و تباین بین هر دوره را می‌توان در آن مشاهده کرد. این دوره‌ها عبارت اند از:

- ۱- دوره نخست، مکتب خراسانی از (۲۰۵ - ۶۱۷) هجری قمری.
- ۲- دوره دوم، مکتب عراقی از (۶۱۷ - ۹۲۰) هجری قمری.
- ۳- دوره سوم، مکتب هندی از (۹۲۰ - ۱۲۹۷) هجری قمری.
- ۴- دوره چهارم، مکتب جدید و معاصر از (۱۲۹۷) هجری قمری به این طرف.

در این دوره‌ها آثار ادبی بخصوص شعر دری از نظر شکل و محتوا ویژه گی‌های عمده یافته ویژه گی‌های قبلی دچار دگرگونی و تحولاتی شده است که باید این دگرگونی‌ها را حین مطالعه هر دوره روشن ساخت:

**اول - دوره خراسانی:** تشبیهات در اشعار این دوره، دلنشین و تازه است. این دوره در حقیقت دوره شاعران قدیم افغانستان و ماوراءالنهر است. شاعران و استادان زیر دستی چون رودکی، فرخی، عنصری، فردوسی، منوچهری، ناصر خسرو، سنایی و مسعود سعد سلمان ظهور کرده و شیوه خراسانی را به کمال رسانیده اند. دوره خراسانی دو مرحله دارد: یکی دوره سامانی و دیگر دوره غزنوی و سلجوقی. در دوره سامانی ساده گی بیان و تعبیرات و اصلاحات و نیز غلبه کلمات فارسی دری بر واژه‌های عربی و توجه به توصیفات طبیعی، محسوس، ساده و عینی از ویژه گی‌های شعر این دوره محسوب می‌شود.

معانی که در شعر این دوره می‌آید غالباً یا مدح است و یا هجو و هزل که هر دو معتدل است و دور از اغراق. گذشته از آن تغزلات عاشقانه، پند، اندرز و حکمت با شیوه شاعرانه از معانی شعر این دوره به شمار می‌رود.

از قالب‌های مهم شعری این دوره یکی قصیده است و دیگر مثنوی. در قصیده معمولاً مدح، هجو و تنزل، در مثنوی، تمثیل، داستان و حماسه سروده می‌شد. قالب‌های دیگری مانند رباعی و دوبیتی بسیار اندک بود و ناپذیر. صنایع لفظی و معنوی در شعر این دوره اگر وجود دارد، خالی از تکلف و تصنع است و بسیار اندک.

استفاده از بعضی معلومات علمی و برخی آیات و احادیث نبوی و روایات تاریخی و حماسی در شعر این دوره وجود دارد؛ اما سبک خراسانی در دوره غزنوی و اوایل سلجوقی با شعر دوره سامانی تفاوت هایی دارد و شعر در این هنگام به پخته گی می‌رسد. در شعر این دوره بعضی قالب‌های تازه مانند ترجیع بند و ترکیب بند و نیز مسمط و قطعه به وجود می‌آید؛ ولی قصیده و مثنوی با قوت دوام می‌یابد.

صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی و انواع تشبیهات رواج می‌یابد. صنایع بدیعی از لزوم و ضروریات شعر و شاعری برون می‌شود و حتی بعضی صنایع متکلفانه وارد می‌گردد. اصطلاحات نجوم، فلسفه، ریاضیات و بعضی مباحث علوم طبیعی و طبی در شعر وارد می‌شود. استفاده از قرآن مجید و احادیث پیغمبر (ص) و اشعار عربی رایج می‌گردد. در معانی، اغراق و مبالغه معمول می‌شود. این دوره با روحیه حماسی شروع می‌شود و با روحیه صوفیانه پایان می‌یابد.

**دوم - دوره عراقی:** شعر دری که مرکز اصلی آن در افغانستان امروزی یا خراسان آن وقت بود به تدریج به عراق و آذربایجان نیز راه می‌یابد. در این دوره با ترویج بیشتر تعالیم اسلامی، علوم و معارف اسلامی شاعران و ادیبان نیز خود را به زیور علوم آن زمان آراسته می‌سازند. یکی از مباهات و تفاخر شاعران رواج شعر دری در عراق و آذربایجان می‌باشد. با تأثیر گذاری علوم اسلامی و ادبیات عربی در شعر دری، دوره تحول دیگر به وجود می‌آید. در این دوره انوری، ظهیر قاریابی، خاقانی و نظامی، جمال الدین اصفهانی و بعدها در دوره مغول سعدی و حافظ با آثار گرانهای خود قد می‌افرازند. علاوه بر خصایص گذشته هزل‌های تیز، زشت و رکیک را انوری، سوزنی سمرقندی می‌سرایند؛ بلکه خاقانی و جمال الدین اصفهانی نیز در این شیوه طبع آزمایی می‌کردند.

غزل عرفانی و اخلاقی و نیز زهد از معانی رایج در این دوره است؛ به طور کلی خصایص شعر دوره عراقی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

کثرت لغات و ترکیبات عربی، از میان رفتن لغات مهجور فارسی دری، اظهار فضل کردن و توجه به حکمت، فلسفه و منطق، اشاره‌ها به اخبار و احوال انبیا، مشایخ و مشاهیر قدما، اجتناب از صراحت بیان و کاربرد مجازها و کنایه‌ها و گرایش به تشبیهات غیر صریح، انواع استعارات، لفر، معما، ایهام، اغراق‌ها، تکلف‌های صنعتی و صنایع بدیعی به ویژه در قصیده و گاه اظهار بیزاری از حکمت یونانی.

گذشته از این‌ها توجه به اموال شخصی و زن و فرزند و اظهار بد بینی و تأسف از زنده گی و گاه نفرت از شعر و شاعری از خصیصه‌های مکتب یا دوره عراقی است.

**سوم - دوره هندی:** این دوره از ظهور دولت بابر در هند و دوره صفوی در پارس، آنروز یا ایران آغاز می‌شود که بیشتر عوامل سیاسی، اجتماعی و دینی در ایجاد آن دخیل بوده است. در این دوره سلاطین به مدح و اغراق‌ها توجه نمی‌کنند و بازار شاعران مدیحه سرامورد بی‌اعتنائی قرار می‌گیرد. برخی از شاعران به دربار بابر می‌هند می‌شنایند و عده بی دیگر به شعرهای مذهبی و مرثیه سرایی روی می‌آورند.

غزل از مهمترین نوع شعر است که با معانی بلند در سبک هندی، جان بیشتر می‌یابد. در این دوره با وجود محتوای غزل‌ها که مشحون از عشق و عاشق پیشه گی است؛ نوعی واقع گرایی و واقع گرایی در مکتب هندی به خصوص غزل متباز می‌شود؛ به طور نمونه:

به هر مجلس که جا سازم حدیث نیکوان پرسم      که حرف آن مه نامهربان را در میان پرسم  
ولی واقع گرایی در عشق به تدریج در پرده بی از خیال پردازی فرو می‌رود و نوعی پیچیده گی و ابهام را سبب می‌شود؛ چنانچه در این بیت:

نگارستان بی رنگی جمالی در نظر دارد      که مینای پری دارد سفال رنگ تصویرش

در دوره هندی یا مکتب هندی قالب غزل از اهمیت خاص برخوردار می گردد و شعرای این مکتب چون، بیدل صائب، کلیم، عرفی شیرازی و امثال آنان به غزل توجه ویژه کرده بودند.

به طور کلی خصایص این دوره عبارت بود اجتناب از ساده گی بیان، سعی در رفت فکر و خیال، رعایت ایجاز در الفاظ، جستجوی مضامین پیچیده و تغییرات بی سابقه، آوردن ترکیبات بیگانه، کلمه های غیر مأنوس، نازک کاری، مضمون آفرینی، غرابت تشبیهات، استعارات و آفرینش خیال و نیز ترجیح جانب معنی بر جانب لفظ، سرایش تعداد زیاد شعر در بین نماینده های این مکتب معمول بوده است؛ چنانکه گفته شده است که صائب در حدود دو صد هزار بیت گفته است.

**دوره جدید یا معاصر:** در صد سال قبل از قیادت امیر عبدالرحمن خان در کشور طی (۹۰) سال به تعداد نود جنگ داخلی و خارجی را افغانستان پشت سر گذاشت که دیگر فرصت تأمین و تنظیم داخلی و امور اداری و ترقیات علمی و مدنی و پیشرفت اجتماعی را نداشت. در طی یک قرن امنیت عمومی به دست اضمحلال قرار گرفت، اقتصاد، زراعت، صنعت، تجارت، علم و ادب همه دستخوش حوادث نظامی، نفاق های داخلی و جنگ های خارجی بوده، شهرها ویرانه گردید، منابع آب صدمه دید، اراضی خشک و بایر ماند؛ بنابر آن ثروت ملی و آرامش زنده گی که مولد ترقیات اجتماعی و افروزی علم و فن می باشد روز به روز کاهش می یافت تا جایی که اغلب مدارس و موقوفات قدیم که منبع انتشار علوم قدیمه و عربیه از قبیل منطق، حکمت، طب، هیئت، ریاضی و غیره بودند تا درجه صفر تنزل نمود و در سگاه های تفسیر، حدیث، تشریق علوم ادبیه مفقود گردید. طلبه باذوق افغانستان مجبور بودند برای تحصیل آن علوم به ممالک توران زمین، هندوستان، عراق و ممالک عربی زبان مسافرت نمایند و مدارس انگشت شماری که در بعضی شهرهای مملکت باقی مانده بود فقط به تدریس فقه و صرف و نحو و بعضاً حدیث شریف و گاهی هم حکمت قدیم می پرداخت. اطفال افغانستان در مساجد معدودی از زبان فارسی دری کتب پنج کتابه، حافظ، سعدی، انوار سهیلی و از پشتو کتب رشید بیان، فواید الشریعه، رحمان بابا، فتح خان، سیف الملوک و امثال آن و از عربی کتب صرف بهایی، خلاصه، قدوری، منیه، مستخلص و چند کتاب دیگر از این قبیل را می خواندند. اطبا کتب طب را در عربی نزد ملا صاحبان عربی دان فرا می گرفتند و محاسبان کشور رساله های خلاصه الحساب و انشای ترسل می خواندند.

در چنین وضعیتی است که یأس فراوان سرپای ادبیات پس از دوره هندی را فرا

می گیرد و راهی جز بازگشت به دوره خراسانی در برابر نویسنده گان و شاعران فارسی دری باقی نمی ماند که دوباره به عوض معلق و پچیده گویی یگان یگان به سرایش اشعار ساده و سلیس از نظربیان ولی فقر ادبی گویا مکتب جدید و معاصر را بنیان می نهند؛ ولی هنوز به اوزان عروضی و قافیه و ردیف محصور اند.

جنبش مشروطه خواهی و تأمین روابط با غرب دو عامل است که از یکطرف رگه های سیاست وارد ادبیات به ویژه شعر می شود که تنها عامل آن داخلی یعنی جنبش مشروطیت نبوده؛ بلکه جنگ های اول و دوم جهانی و ایجاد روحیه آزادی خواهی ملل که علیه نظام استعماری جهانی قد علم کنند بر دوره جدید و معاصر ادبیات فارسی دری نیز اثر گذاری داشته است.

شخصیت هایی چون محمود طرزی، قاری عبدالله، واصل کابلی، عبدالهادی داوی و دیگران به سرایش نظم های سلیس و روان و مشحون از احساس آزادی خواهی تشویق مردم به پیشرفت، ترقی، کسب علم و دانش و فن، آنهم برای بیدار سازی مردم پرداختند و آغاز نشرات جریده مشهور سراج الاخبار و نظایر آن بر تقویت این دوره اثر گذار بوده است و سرانجام با اثرگیری از تبارز شعر نو در ایران، نشر ترجمه های آثار اروپایی سبب شد تا گامهای جدیدی در عرصه های نظم و نثر در کشور ما متبازتر شود و شاعرانی سبب شد تا گامهای جدیدی در عرصه های نظم و نثر در کشور ما سیاسی و جنگ های فرسایشی تحمیلی ادبیات مهاجرت را بار آورد که از نظر شکل و محتوی آثار متنور و منظوم این دوره رنگ جدید تری را بخود گرفت تا مکتب جدید و معاصر ادبیات دری روبه تکوین گذاشت.

## ت. ضمیمه تو

نام گذاری دوره های ادبی که گاهی آنرا به چهار و گاهی به پنج و حتی برخی ها به هشت دوره سرگذشت ادبیات فارسی دری در افغانستان را اسم گذاری کرده اند؛ مثلاً: بنیان مکتب خراسانی ادبیات دری سرزمین های دو

طرف هندوکش و ماورالنهر بود، از اینرو خراسانی نام گرفت و بعد هم دوره عراقی و هندی که بیشتر این دوره ها در همین سرزمین های منطقه شگوفه کرد و ثمر گرفت و تغییرات در سبک های قبل از هر دوره، دوره جدیدی پا به عرصه وجود گذاشت.

## چگونه بنویسیم



- اگر پس از واژه های مختوم به {ی} معروف و برخی از دفتانگ های یایی، فعل «است» ییاید به طریق ذیل نوشته می شود:

|         |          |          |         |
|---------|----------|----------|---------|
| شخصیت   | شخصی     | زنده گیت | زنده گی |
| زیبایست | - زیبایی | مبتدیت   | - مبتدی |
| دانایست | - دانایی | علمیت    | - علمی  |
|         |          | طبعیت    | - طبیعی |

• نوشتن این واژه‌ها با « الف » به شکل زنده گی است، طبیعی است و دانایی است نیز جواز دارد.



### بیاموزیم

دوره‌های ادبی دری یا فارسی دری تا ختم دوره هندی در کشورهای مجاور پارسی زبان مشترک است و شاعران دوره اول، دوم و سوم به خصوص از هر سه کشور افغانستان، ایران و تاجکستان است چون رودکی، فردوسی، حافظ و بیدل و معاصران آنان؛ ولی دوره چهارم یا به عبارت دیگر دوره پنجم (جدید) از هر یکی از این سه کشور خصوصیات خاص خود را نیز دارد، زیرا مرزهای جغرافیایی جدید، موجب بروز حوادث سیاسی و نظامی و حتی فرهنگی مختص به هر یک از سه کشور فوق‌الذکر گردیده بنابراین نمی‌توان دوره بازگشت ادبی ایران را به هر سه کشور متعلق دانست به طور مثال: هفتاد سال رژیم شوروی بر زبان پارسی دری در قلمرو تاجکستان چیزهایی را اثر گذاری نمود که در افغانستان و ایران آنچنان نبود؛ ولی اشتباه نشود که در هر سه کشور باز هم باید بگوییم که زبان واحد وجود دارد.



### خود آزمایی

- ۱- چرا دوره‌ها را بنام جای‌های مختلف نامگذاری کرده اند؟
- ۲- دوره جدید و معاصر ادبیات دری چه وجه مشترک با دوره خراسانی دارد؟
- ۳- نخستین بار قصیده سرایی در کدام دوره آغاز شد؟
- ۴- در دوره ادبی خراسانی، کدام نوع شعر سروده می‌شد؟
- ۵- حوادث سیاسی و اقتصادی چه تأثیری بر ادبیات دارد؟



### کارخانه گی

- ۱- متن درس (۱۴) را دقیق بخوانید تا به پرسش‌های مطرح در اولین ساعت دری هفته آینده پاسخ‌های مناسب ارائه دارید.
- ۲- درباره خصوصیات مکتب خراسانی چند سطر بنویسید.

به پرسش‌های آتی جواب بدهید:

۱- بیت سوم را کی قرائت کرده می‌تواند؟  
۲- بیت پنجم، چشمه و سنگ را کی توضیح کرده می‌تواند و پیام آن چیست؟  
۳- در بخش (چگونه بنویسیم)) این درس، بر کدام نکات روشنی انداخته شده است؟

## درس چهاردهم

### چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار  
بسه ره گشت ناگه به سنگی دچار  
به نرمی چنین گفت با سنگ سخت  
((کرم کرده، راهی ده ای نیک بخت))  
گران سنگ تیره دل سخت سر  
زدش سیلی و گفت ((دور ای پسر  
نجنبدم از سیل زور آزمای  
که ای تو که پیش تو جنیم زجای))  
نشند چشمه از پاسخ سنگ سرد  
به کندن در ایستاد و ابرام کرد  
بسی کند و کاوید و کوشش نمود  
کز آن سنگ خارا روی بر گشود  
ز کوشش به هر چیز خواهی رسید  
بسه هر چیز خواهی کمای رسید  
برو کارگر باش و امید وار  
که از یأس جز مرگ ناید به بار  
گرت پایه داری است در کارها  
شود سهل پیش تو دشوار ها  
از ملک الشعرا بهار

**توضیحات** • همان کلمه ((راه)) است که در شعر گاهی بخاطر حفظ توازن دو مصراع و در مجموع توازن یک بیت با سایر ابیات یک پارچه شعر دارای وزن عروضی، شاعران به کوتاه سازی کلمه‌ها دست می‌برند. • «کماهی» رسید مخفف که ((می خواهی)) رسید.

### چگونه بنویسیم



• هر گاه حرف پایانی واژه ها، غیر ملفوظ باشد، در پیوند با پسوند‌های پایین بازهم در میان واژه و پسوند یک {ی} آورده می‌شود، که همیشه با واژهٔ پسینش باید به صورت پیوست نوشته شود؛ مانند:

- پسوند تنکیر (-ی): فرزانه ی + ی = فرزانه بی، دیوانه بی، ستاره بی.
- پسوند صفت نسبتی (-ی): فرزه ی + ی = فرزه بی، قرغه بی، خانه بی، کوچه بی.
- هر گاه حرف پایانی واژه‌های غیر ملفوظ باشد، در پیوند با پسوند‌های زیرین، {ه} غیر ملفوظ به جای خود باقیمانده و پس از آن یک {گ} اضافه می‌گردد؛ مانند:
- پسوند جمع (-ان): همسایه + گ + ان = همسایه گان، ییگانه گان
- پسوند اسم معنی (-ی): افسرده + گ + ی = افسرده گی، تازه گی، دیوانه گی.
- هر گاه حرف پایانی واژه {های غیر ملفوظ} باشد، در پیوند با پسوند تصغیر {-ک} در میان واژه و پسوند، یک {گ} علاوه می‌شود، که همیشه با نشانهٔ تصغیر باید به صورت پیوست نوشته شود؛ مانند: خانه گک، افسانه گک، قصه گک.



### بیاموزیم

• هر پارچه شعر، هر اثر متنثر، هر بیان شفاهی، هر اثر معماری، پیکره سازی، موسیقی، نقاشی، و دیگر پدیده‌های ادبی و هنری، هر یک از آنها محصول زنده گی اجتماعیست و بدون شک پیامی را با خود حمل می‌کند. پارچه شعر چشمه و سنگ نیز حامل پیامی است و آن اینکه در برابر اراده، ابرام، پاشاری و تدبیر هر مشکلی راه حل می‌یابد و هر گره گشوده می‌شود.



### خود آزمایی

- ۱- پیام اصلی متن درس را بیان نمایید.
- ۲- آیا فقط امید وار بودن می‌تواند سبب کامیابی و ناامیدی سبب ناکامی شود؟
- ۳- تاکنون که نصف کتاب را به اتمام رسانیده اید، شمرده می‌توانید که در چگونه گی نوشتن املائی کلمه‌ها در خود چه تغییری می‌بینید؟
- ۴- دلایلی که برای صحیح ساختن املائی برخی از کلمه‌ها در درس گفته شده است، چگونه شما را قناعت داده است؟



### کارخانه گی

- ۱- در مورد ثابت قدمی و امیدواری در زنده گی، چند سطر بنویسید.
- ۲- درس شماره (۱۵) را تا پیش از ساعت بعدی بخوانید و به سؤال‌ها، پاسخ پیش بینی نمایید.

## درس پانزدهم

شاگردان پاسخ ارائه بدارند:

- ۱- در صدر اسلام ((زهر)) لقب کی بود؟
- ۲- حضرت علی (رض) پسر کاکای پیغمبر بزرگوار اسلام با کی ازدواج کرد؟
- ۳- وقتی اعرابی مردی نزد زوجه حضرت علی کرم الله وجهه رفت وی برایش چه بخشید؟
- ۴- فرق (ها) ملفوظ و (ها) غیر ملفوظ چیست؟



## حضرت فاطمة الزهرا

نام مبارک ایشان ((فاطمه)) (رضی الله تعالی عنها) است و برای این دخت بزرگوار پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) القاب و صفات متعددی، همچون زهراء، صدیقه، طاهره، مبارکه، بتول، راضیه، و مرضیه نیز ذکر شده است.

صدیقه به معنای کسی است که از او به جز راستی چیزی دیگری صادر نمی شود. طاهره یعنی پاکدل و پاکیزه، مبارکه مفهوم خیر و برکت را می رساند، بتول: به معنای کسی که از دنیا بریده و به خدا پیوسته، پارسا و پاکدامن؛ همچنان راضیه مفهوم راضی به قضا و قدر الهی را تبیین می کند.

کنیه های بی بی فاطمة الزهرا عبارت اند از: ام الحسین، ام الحسن، ام الائمه و ام ابیها که این واژه معنای مادر پدر را دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، دخترش را با این وصف می ستود؛ این امر حکایت از آن دارد که بی بی فاطمة الزهرا دختر رسول خدا که در خانه پدر خود بود و پس از وفات حضرت بی بی خدیجه (رض) غمخوار پدر و سبب آرامش پیغمبر بزرگوار ما بود و در این راه از هیچ اقدامی مضایقه نمی نمود، چه در غزوات، که وی بر جراحات پدر مرهم می گذاشت و چه در تمامی

مواقف دیگر حیات رسول خدا.

بی بی فاطمة الزهرا در سال پنجم پس از بعثت پیغمبر (ص) و در روز (۲۰) جمادی الثانی در مکه به دنیا آمد. سراسر زنده گانی آن حضرت مشحون از مکارم اخلاق و رفتارهای نمونه و انسانی بوده است.

حضرت بی بی فاطمة الزهرا با حضرت علی (رض) پسر کاکی پدر بزرگوارش ازدواج کرد و ثمره این ازدواج مبارک، پنج فرزند به نام‌های حسن، حسین، زینب، ام کلثوم و محسن بود که در دامن مادری که دختر رسول خدا بود پرورش یافتند.

**توضیحات:** بتول واژه عربی و برای صفت به کار می‌رود: به معنای کسی که از دنیا منقطع شده و به خدا پیوسته است. پارسا، پاکدامن یکی از القاب دختر رسول اکرم (ص) بوده است.

• بعثت به معنی‌های برانگیختن، زنده کردن مرده گان، فرستادن، انگیزش، برانگیختگی پیغمبر (ص)، مبعوث شدن پیغمبر (ص) فرستاده شدن پیغمبر (ص) از جانب خداوند برای رهنمایی خلق الله.

• کلثوم واژه عربی به معنای پر گوشت رخسار، بی ترش رویی و نامی است از نام‌های زنان و به شکل اسم کنیه یعنی ((ام کلثوم)) کنیه بی بی فاطمة الزهرا بود.

• کنیه (کنیه یا کنیت) نامی که در اول آن کلمه ابو، ابا، ابی (پدر)، ام (مادر) ابن (پسر) یا بنت (دختر) باشد؛ مانند: ابو الحسن (ابا القاسم، ابی بکر).

• لقب واژه عربی و نامی است که دلالت بر مدح یا ذم شخص کند. القاب، جمع این کلمه و لقب‌ها یا از طرف مقامات دولتی و یا اشخاص به بعضی از افراد داده می‌شود؛ مانند: شاه امان الله غازی واژه غازی لقب امان الله خان بود، و القابی هم برای بی بی فاطمة الزهرا دختر حضرت رسول اکرم (ص) داده شده بود، که اکثر آن از طرف پدر بزرگوارش تفویض گردیده بود.

• مکارم اخلاق به معنای نیکو، کرم‌ها، عادات یا خوی‌های نیک، چنانچه در این بیت: مکارم‌ها به حکم تو گرفتست استقامت‌ها که باشد استقامت‌های کشتی‌ها به لنگر‌ها (منوچهری)

### چگونه بنویسیم؟



((های ملفوظ)) حرف نمودار صامت (همصدا، کانسنت) است. بنابراین با واژه هایی که مختوم به این حرف باشند، در حالات موصوف، مضاف و منسوب، نیز در حالت پیوستن پسوند جمع یا پسوند ضمیری، نسبتی و تنکیر، چیزی در نوشته افزوده نمی شود؛ چنانکه:

کوه: کوه بلند، کوهی (نسبتی)، کوهها، کوهی (نکره).

کلاه: کلاه سیاه، کلاه احمد، کلاه من، کلاههم، کلاهش، کلاه عسکری، کلاهها، کلاهی (نکره)

نگاه: نگاه افسونگر، نگاه معنی دار، نگاه کودک، نگاههم، نگاهش، نگاه عاشقانه، نگاهها، نگاههای (نکره).

راه: راه دور، راه پیمان، راهم، راهها، راهش، راهی (نکره)  
ماه: ماه نو، ماه من، ماهم، ماهش، ماه عیسوی، ماهها، ماهی (نکره).



### بیاموزیم

هدف از تدریس زبان و به خصوص ادبیات (آثار منظوم و منثور، بیوگرافی ها یا شرح حال کسی را بیان کردن و اتوبیوگرافی ها یا زنده گینامه خود را به دست خود نوشتن و غیره) تنها این نیست که ما بدانیم که فلان شاعر و یا فلان نویسنده چنین و یا چنان اثری را ابداع کرده است؛ بلکه هدف این است که ما با قرائت و یا مطالعه زبان و ادبیات و سیر انکشاف آن در وطن خود با چهره واقعی گذشتگان، زنده گی نامه و کردارهای آنان آشنا شویم و از درس های تلخ و شیرین زیست آنان برای نایل آمدن به موفقیت ها و رهایی از ناکامی ها استفاده ببریم؛ چنانکه یکی از بزرگان گفته است که اگر تاریخ زنده گی مردم خود را ندانیم، اشتباهات گذشته گان را تکرار می کنیم.

یکی از اهداف تدریس ادبیات آشنایی با مشاهیر علمی، سیاسی، اخلاقی، هنری و از همه مهمتر با مشاهیر دینی و مذهبی می باشد.



- ۱- نام بی زهرا دخت رسول اکرم (ص) چیست؟
- ۲- آیا می‌توانید غیر از ((زهرا)) سه لقب دیگر دختر پیغمبر بزرگوار اسلام را بنویسید؟
- ۳- چه کسی می‌تواند در برابر همصنفان خود پیرامون زنده گینامه بی بی زهرا برای سه دقیقه منظم صحبت کند؟

- ۴- کی می‌تواند سه کنبه مادر سردار شهدا حضرت امام حسین را روی تخته صنف بنویسد؟
- ۵- کی می‌تواند در باره معنی های لغوی بعثت در برابر صنف چیزهایی را که آموخته بیان کند.
- ۶- بنسید اگر عبارت توصیفی ((اراده قوی)) را متوجه شده باشید بالای حرف آخر موصوف یعنی ((ها)) غیر ملفوظ، همزه نوشته شده که صحیح هم است؛ ولی اکنون بینم که شما اگر در اخیر اسم ((شکوه)) به حیث موصوف روی تخته صفتی اضافه کنید چگونه می‌نویسید؟ (یک نفر نزدیک تخته و دیگران در کتابچه‌های خود کار کنند).



- ۱- متن درس (۱۶) را بخوانید تا به پرسشها در هفته آینده پاسخ داده بتوانید.
- ۲- ده ده مثال از واژه‌هایی بحیث موصوف و صفت آنها بیارید که پنج آن با ((ه)) ملفوظ و پنج دیگر آن با ((ها)) غیر ملفوظ ختم شده باشد.

شاگردان با ارائه پاسخ‌های مناسب به پرسش‌ها اطمینان خواهند داد که متن درس امروز را خوانده‌اند:

- ۱- بیت نخست متن شعر نظامی را کی می‌خواند؟
- ۲- بیت چهارم چه مفهومی را بیان می‌دارد؟
- ۳- پیام متن شعری مثنوی مولانا را کدام شما با دوسطر روی تخته صنف می‌نویسد؟

## درس شانزدهم

### چوبد کردی مباحش ایمن ز آفات

|                                                                                                                                                                                                                            |                                                                                                                                                                                                                    |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| هم از ماری قفای آن سستم خورد<br>که زد بر جان موری مرغکی راه<br>که مرغی دیگر آمد کار او ساخت<br>که واجب شد طبیعت را مکافات<br>که هر آنچه از تو بیند و نماید<br>مگر نشیدی از فراش این راه<br>که هر کو چه کند، افتد در آن چاه | کسی کو بر سر موری ستم کرد<br>به چشم خویش دیدم در گذرگاه<br>هنوز از صید منقارش نبرداخت<br>چوبد کردی، مباحش ایمن ز آفات<br>سپهر آیینۀ عدل است و شاید<br>مگر نشیدی از فراش این راه<br>که هر کو چه کند، افتد در آن چاه |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

(نظامی گنجیه‌یی)

### سفیر روم و امیر المؤمنین عمر (رضی الله عنه)

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| در مسدندینه از بیابان نغول<br>تا من اسب و رخت را آنجا کشم<br>مر عمر را قصصر جان رو نیست<br>همچو درویشان مرا را کازه بی است<br>چونکه در چشم دلت رستست مو<br>وانگهان دیدار قصرش چشم دار<br>در سمع آورده شد مشتاق تر<br>رخت را و اسب را ضایع گذاشت<br>می شش‌دی پرسیان او دیوانه وار<br>گفت نک عمر به زیر آن نخیل<br>زیر سسایه خفته بین، سایه خدا | بر عمر آمد ز قیصر یک رسول<br>گفت کو قیصر خلیفه ای حشم؟<br>قوم گفتندش که او را قیصر نیست<br>گرچه از میری و را آوازه بی است<br>ای برادر چون بینی قصص او؟<br>چشم دل از مو و علت پاکدار<br>چون رسول روم این الفساذ تر<br>دیده رابر جستن عمر گماشت<br>هر طرف اندر پی آن مرد کار<br>دید اعرابی زنی او را دخیل<br>زیر خرما بن زخلقان، او جدا |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

آمد او آنجا و از دور ایستاد  
 هیبتی ز آن خفته آمد بر رسول  
 مهر و هیبت هست ضد همدگر  
 گفت با خود من شهازرا دیده ام  
 از شهبانم هیبت و ترسی نبود  
 رفقه ام در بیشه شیر و پلنگ  
 بس شد ستم در مصاف و کارزار  
 بس که خوردم بس زدم زخم گران  
 بی سلاح این مرد خفته بر زمین  
 اندرین فکرت به حرمت بست دست  
 کرد خدمت مر عمر را و سلام  
 پس علیکش گفت و او را پیش خواند  
 آن دل از جبار رفته را دلشاد کرد  
 بعد از آن گفتش سخن های رفیق  
 از منازل هسای جانش یاد داد  
 آن رسول از خود بشد زین یک دو جام  
 والله انقدر قدرت الله شد

آن رسول این جا رسیده و شاه شد

(مثنوی مولوی)

## توضیحات

- قیصر: لقب پادشاهان روم قدیم بوده، پادشاه روم.
- کازه: نشستگاه چوبین، صومعه یی که بر سر کوه باشد، کمین گاه مستوری که صیاد از شاخه ها بنا کند، در محاوره صیادان کشور ما «خزه» و در این شعر، جای اقامت حضرت عمر فاروق (رض).
- دخیل: کسی که در قومی در آید و خود را به ایشان منسوب کند و از آنها نباشد (بیگانه) هر کلمه عجمی که در زبان عربی داخل شده باشد. اسپیی که میان دو اسپ در میدان در آید.
- حشم: به فتح (ح و ش) به معنای چاکران، خدمتگاران و کسان مراد از اهل، دین مراد معنای اول (چاکران، خدمتگاران).

### چگونه بنویسیم؟



- هرگاه حرف پایانی واژه، های غیر ملفوظ باشد در همکناری با ضمائر مشترک (خود، خویش، خویشین) ضمائر اضافی (ت، ش، م) و (تان، شان، مان) مطابق قواعد زیر نوشته می‌شود:
- در همکناری با پسوندهای اضافی (ت، ش، م) میان واژه و پسوند یک {الف} علاوه می‌شود؛ مانند:

- ت: خانه ات.
- ش: نامه اش.
- م: گریه ام.

- در همکناری با ضمائر مشترک (خود، خویش، خویشین) و ضمائر اضافی (تان، شان، مان) میان واژه و یکی از ضمائر یاد شده، یک کسره اضافه به شکل {ر=همزه} نوشته می‌شود؛ مانند:

- خود: جامه خود، خانه خود، نوشته خود.
- خویش: گفته خویش، پرده خویش، خانه خویش.
- خویشین: خامه خویشین، سروده خویشین، کرده خویشین.
- تان: نامه تان، قصیده تان، کتابچه تان.
- شان: خنده شان، گریه شان، مویه شان.
- مان: رویه مان، نامه مان، دیده مان.

### به این جملها توجه کنید:

- ۱- نامه ات را به گرمی استقبال کردم؛
- ۲- او در خانه اش بود.
- ۳- بهار با آمدنش همه جا را خرم و شاداب ساخته است.
- ۴- احمد از کرده خویش پشیمان شد.
- ۵- محل زیست تان را پاکیزه نگهدارید.



### بیاموزیم

\*) (کسی کو بر سر موری سستم...) (

در این بیت کلمه (کو) مخفف ((که او)) است که بخاطر رعایت توازن در مصراع‌ها

به این سان آورده شده است. ((هم از ماری قفای آن ستم خورد)) در این مصراع منظور از قفا این است: کسی که بر دیگران ستم می کند در حقیقت بر خود ستم کرده است.

- ((سپهر آینه عدل است و...))

اینجا منظور از سپهر آسمان است، قدرت کل در بالاها یعنی خداوند عادل است که مطابق عمل تو ای بنده به تو نشان می دهد. مکافات ستم و ظلم، بدون شک شادباش گفتن نیست؛ زیرا در برابر بنده گان و مخلوقات خداوند نباید بی باکی نشان داد.

- ((مگر نشیندی از فراش این راه...))

فراش فرش کننده یا هموار کننده این راه یعنی در برابر نیکی ثواب و در برابر بدی عذاب را عدالت می داند؛ لذا کسی که ((چه)) ((چاه)) بکند سر انجام خودش در آن چاه خواهد افتید، در ضرب المثل ما نیز آمده است که ((چاه کن در چاه هست)) ظاهراً جای چاه کن حین کردن در چاه است؛ ولی اینجا ((چاه کنندن)) به معنای بدی رسانیدن است که کننده آن بدی خواهد دید.



- ۱- پیام های هر دو متن نظم به نظر شما چه بود؟
- ۲- در مورد حالتی که به سفیر روم رخ داد، صحبت کنید.
- ۳- مردم به سفیر روم چه گفتند؟
- ۴- معنای کلمه های نقول، و سماع را کی می دانند؟



- ۱- درباره پیام شعر مولوی (سفیر روم و ...) یک صفحه نوشته بیاورید.
- ۲- اگر به کسی بدی کرده باشید و وی به شما نیکی کند، شما چه فکر خواهید کرد؟
- ۳- درس هفد هم را طوری بخوانید که به پرسش های آن پاسخ صحیح داده بتوانید.

شاگردان با ارائه پاسخ‌های دقیق به پرسش‌های ذیل از قرائت قبلی

متن این درس اطمینان داده می‌توانند:

- ۱- اشعار اقبال از چگونه اندیشه‌هایی مشحون می‌باشد؟
- ۲- اقبال از وطن ما افغانستان چه تعبیر داشت و آنرا به نام چی در یکی از اشعارش یاد کرده است؟
- ۳- زبان مادری اقبال چه نام داشت؟



آسیا یک پیکر آب و گل است  
ملت افغان در آن پیکر دل است

## اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری سخنسرای بزرگ، شاعر توانا و سیاستمدار آزادی طلب بود، او درد اجتماع خود و سایر کشورهای استعمار زده را به خوبی درک می‌کرد و تازیناۀ استعمار را بردوش ملل شرق (۱) می‌دید. اقبال از نا به سامانی مسلمانان درد عطشی در دل داشت. اشعارش مملو از اندیشه‌های اسلامی و مبانی اخلاقی و فلسفی (۲) است. او مسلمانان را از قید غیر باز می‌دارد.

عشق اندیشه و قدرت بیان او به شعرش اوج خاصی بخشیده است. اقبال این سخنور بزرگ، وطن افغانها و مردم افغانستان را دوست داشت و به آنها عشق می‌ورزید. افغانستان را قلب آسیا می‌دانست، و او در سروده بی می گوید:

آسیا یک پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

از گشاد او گشاد آسیا

از فساد او فساد آسیا

زبان مادری اقبال هر چند اردو و يا به گفتهٔ خودش هندی بود؛ اما با علاقهٔ خاصی که به زبان دری داشت چند مجموعهٔ شعر خود را با اين زبان سروده و گفته است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است  
طرز گفتار دری شیرین تر است

اقبال لاهوری با مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری آشنا بود. وی به کابل آمد؛ سپس به کندهار رفت و در برابر خرقهٔ مبارک پیامبر اسلام ادای احترام کرد. اقبال همچنان با زادگاه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی (۳) (شهر بلخ) پیوند دل و جان داشته است.

علامه اقبال اگر چه زبان دری را در آن بخش هندوستان فرا گرفته بود که امروز پاکستان نام دارد؛ اما به دليل داشتن یک استعداد قوی و نبوغ سرشار توانست که به اين زبان تا حد سرودن اشعار ناب، مرتبهٔ مهمی را به دست آورد.

اقبال سالهای زیاد عمر خود را با افکار و اشعار یکی از بزرگترین اندیشمندان دنیای عرفان اسلامی؛ یعنی مولانا جلال‌الدین بلخی گذرانیده و در بیان آما، افکار و آرمانهای خود تحت تأثیر وی بوده است. اقبال لاهوری تنها مرد تحقیق و نوشته نبوده؛ او همچنین انسان مبارز بود که کوشش داشت هندوستان مستعمرهٔ آن زمان، استقلال خود را از برتانیا بگیرد و سایر ملل به ویژه ملل مسلمان به استقلال و آزادی دست یابند.

امروز ما اقبال لاهوری را نه تنها بعنوان شاعر، نویسنده و سیاستمدار؛ بلکه او را به عنوان مبارز انساندوست و عدالت‌پسند بزرگ نیز می‌شناسیم.

اقبال در سال ۱۸۸۷ میلادی در سیالکوت (پاکستان امروزی) متولد شد وی در سال ۱۹۳۸ م قبل از آنکه هند تجزیه شده و پاکستان بوجود آید وفات یافت.

### مهمترین وقایع زنده گی علامه اقبال لاهوری

در بیست ساله گی با درجهٔ ممتاز از پوهنهی زبانهای انگلیسی و عربی لیسانس گرفت و دو سال بعد در پوهنتون لاهور به تدریس پرداخت.

در سی ساله گی از پوهنتون موشن آلمان در رشتهٔ فلسفه دکتورا گرفت. یکسال بعد در پوهنتون لندن استاد شد.

در سال ۱۹۳۳ م. بنابر دعوت پادشاه وقت به وطن ما افغانستان سفر کرد.

### آثار مهم اقبال لاهوری به زبانهای مختلف

تاریخ هند، اسرار خودی، پیام شرق، بانگ درا، زبور عجم، جاوید نامه، مثنوی مسافره، ضرب کلیم، پس چه باید کرد؟ و غیره اینهم نمونهٔ کلام او:

## پیام اقبال

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما  
ای جوانان عجم جان من و جان شما  
غوطه‌ها زد در ضمیر زنده‌گی اندیشه‌ام  
تا به دست آورده‌ام افکار پنهان شما  
مهر و مه دیده نگاهم بر تر از پروین گذاشت  
ریختم طرح حرم در کافرستان شما  
تا سنانش تیز تر گردد فرو پیچیدمش  
شعله آشفته بود اندر بیابان شما  
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق  
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما  
می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند  
دیده‌ام از روزن دیوار زندان شما  
حلقه، گرد من زبند، ای پیکران آب و گل  
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

(اقبال)

توضیحات ۱- شرق دو مفهوم را بیان می‌دارد یکی توضیح جغرافیایی و آن این که از طول البلدی که از گرنویچ لندن می‌گذرد به طرف شرق الی

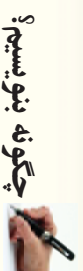
سواحل غربی دریای آرام به شمول جزایر غربی آن آبها را به نام

شرق و از آن خط به طرف غرب الی غرب امریکا را بنام غرب یاد می‌کنند؛ ولی کلمه (شرق) و (غرب) دو مفهوم سیاسی را نیز ارائه می‌کند: کشورهایی که قبلاً بنام جهان سوم یاد می‌شدند که از جمله، مهمترین آنها کشور های اسلامی بودند و نیز تمام کشورهای اروپای شرقی را به نام ملل شرق و کشورهای دارنده سیستم دموکراسی‌های اروپایی و امریکایی را ((غرب)) می‌نامیدند که تاکنون در مطبوعات و محافل سیاسی کاربرد دارد.

۲- فلسفی = فلسفه + ری {نسبتی، فلسفه را مادر علوم گفته اند؛ ولی با انکشاف رشته‌های

مختلف علمی اعم از طبیعی و اجتماعی، موضوع بحث فلسفه کلی ترین قوانین طبیعت، جامعه و تفکر پنداشته شده است؛ در حالیکه علوم از قوانین بخشی از جهان (موجودات زنده، غیر زنده، فعل و انفعالات کیمیاوی و یا فیزیکی، روح و روان اجتماعات) بحث می کند. در اینجا اندیشه های فلسفی به همین مفهوم کار برد داشته است.

۳- رومی معنای به روم نسبت داشته یا دارنده و پرسش این است که چرا به مولانا جلال الدین محمد بلخی لقب ((رومی)) را داده اند، دلیل آن اینست که مولوی پنج ساله بوده که از بلخ به ترکیه رفت و آنجا تا آخر عمر ماند و در شهر قونیه آن کشور مدفون گشت. امپراتوری روم، کشور ترکیه را که عمده ترین مکان آن قسطنطنیه (استانبول) امروزی بود بحیث یک بخش خود ساخته بود که بعدها این امپراتوری بزرگ (امپراتوری روم) به دو بخش روم شرقی و روم غربی انقسام یافت و ترکیه امروزی جزو امپراتوری روم شرقی گردید و مولانا را به همین خاطر لقب رومی داده اند.



چگونه بنویسیم؟

## الف مقصوره

در عربی ((الف مقصوره)) آن است که ظاهراً شکل {ی} را در اخیر واژه ها دارد؛ ولی ((الف)) خوانده می شود. چنین واژه ها در املائی دری مانند اصل عربی نوشته می شود؛ مثل: عیسی، موسی، مصطفی، معنی، مرتضی، یحیی، حتی، مجتبی، صغری، کبری، اعلی، ادنی، الی، اولی.

هرگاه چنین واژه ها مضاف، موصوف، منسوب، و در عبارات ها و ساختارهای دستوری دیگر واقع شوند، {الف} مقصوره، {ی} به صورت {الف} ممدوده {ا} نوشته می شود و قاعده واژه های مختوم به {ا} بر آنها تطبیق می گردد؛ مانند:

|      |                                     |
|------|-------------------------------------|
| عیسی | عیسای مریم                          |
| موسی | موسای کلیم الله                     |
| معنی | معنای واژه یا واژه های چندین معنایی |

شوری  
شورای ملی  
یجیای برمکی

هرگاه این گونه واژه‌ها منسوب قرار گیرند، در زبان عربی به صورت زیر نوشته می‌شوند:

موسوی  
موسوی  
عیسوی  
معنوی

و اما در املاي زبان دری اشکال زیرین را به خود می‌گیرند:

موسایی  
موسی  
عیسای  
معنی



### بیاموزیم

• اقبال به خاطری افغانستان را قلب (دل) آسیا نام نهاده است که نزد وی موقعیت تاریخی فرهنگی افغانستان بیشتر از هر چیز دیگر اهمیت داشت و علاوه بر آن موقعیت جیوپولوتیک یا جغرافیایی - سیاسی کشور ما، هم نزد وی مهم بود چنانکه اگر زور آور و لشکر کش و مهاجمی از غرب می‌آمد به شرق می‌رفت و یا برعکس و یا از شمال به جنوب و برعکس به راه می‌افتاد و یا قافله‌های تجارتي، در تردد می‌بود، افغانستان نقطه تلاقی شرق و غرب و شمال و جنوب در آسیا بوده است. به خاطری فساد در افغانستان را سبب فساد در آسیا و یا بهبود در افغانستان را بهبود در آسیا میدانست که افغانستان حیثیت تاریخی و فرهنگی خاص و موقعیت جیوپولوتیک چون قلب در بدن را داشت و دارد.



۱- چرا اقبال را به عنوان مبارز، انساندوست و عدالت پسند می‌شناسیم؟  
۲- اقبال لاهوری در مورد هندوستان چه فکر می‌کرد و در آن زمان برای هند چه آرزو داشت؟

۳- آیا اقبال صرف به زبان مادری خود می‌نوشت؟  
۴- در متن آمده است که اقبال از نا به سامانی مسلمانان درد عظیمی در دل داشت. شما بگوئید که اقبال چگونه تغییری را برای بهبود زنده گی همکیشان خود آرزو داشت؟  
۵- گفته می‌توانید که اقبال چرا سالهای زیاد عمر خود را با افکار و اشعار مولانا گذراند؟

۶- درباره این بیت اقبال چگونه می‌اندیشید؟  
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق  
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما



۱. پیرامون بیت: ((حلقه گرد من زیند ای پیکران آب و گل...)) چند سطر در کتابچه‌های تان نوشته با خود بیاورید.  
۲. متن درس هجدهم را مطالعه نموده در ساعت آینده به پرسش‌ها پاسخ دهید.

## درس هجدهم

پرسش‌هایی که شاگردان به آنها پاسخ ارائه دارند:

- ۱- زبان‌های فارسی، دری و تاجیکی بگوئیم صحیح است و یا چنین دیگری؟
- ۲- وجه تسمیهٔ زبان دری چگونه است؟
- ۳- سرزمین‌های اصلی گوینده گان فارسی دری در گذشته‌ها کدام جای‌ها بوده است؟

چو عندلیب، فصاحت فروشد ای حافظ تو قدر آن به سخن گفتن دری بشکن  
(حافظ)

بهانه‌هاست به ماندن مرا و یک آن است که هست مردن من مردن زبان دری  
(رشیدی سمرقندی)

که شعر دری گشت زمن نسامجوی از آن یافت شاعر و شعر آبروی  
(ملک الشعرای بهار)

## زبان دری و لهجه‌های آن

در مورد واژهٔ ((دری)) که امروز غالباً به دنبال زبان فارسی آورده می‌شود، باید گفت که در گذشته عده بی می‌گفتند این کلمه با {ر} مشدد باید نوشته شود. ((دری)) منسوب به دره، قرار قاعدهٔ زبان عربی چون نسبت داده شده، در آخر {ی} نسبتی گرفته است. عده بی هم دری را منسوب به دربار می‌دانستند و مدعی بودند، که این زبان، زبان رسمی دربارها بوده به این لحاظ دری نامیده شده است بعدها خاورشناسان از جمله ((کریستیسر)) دانمارکی و ((دینیگ)) انگلیسی نظریه دیگری را قایل کردند که در اصل کلمهٔ ((دری))، ((دهاری)) بوده و ((دهار)) نام اصلی سرزمینی است که امروز ((تخار)) می‌نامیم. ((تخار)) تعریب شدهٔ ((دهار)) ((دهری)) و سر انجام دری شده است.

افغانستان گهواره و پرورشگاه زبان فارسی دری بوده در همه اقالیم زبان فارسی از جمله در مجامع خاور شناسان، افغانستان به همین نام شناخته می شود.

با اشاره به سوء تفاهم رایج تذکر مختصری داده شود؛ در افغانستان در میان بعضی از محققان ما یک نظر وجود داشت که ((زبان دری، تاجیکی و فارسی سه زبان جداگانه است)). این یک نظر علمی نیست. اگر ما چنین تصنیفی را بپذیریم که زبان دری، زبان تاجیکی و زبان فارسی سه زبان جداگانه است، دچار اشکال بسیار جدی می شویم. یک عده از شاعران ما که در دوسه صد سال اخیر زنده گی کرده، زبان خود را زبان فارسی گفته اند و یک عده از شاعران که از لحاظ جغرافیایی به ایران کنونی ارتباط دارند؛ یا به قفقاز مربوط اند زبانی را که با آن شعر سروده یا نثر نوشته اند از آن به ((دری)) تعبیر کرده اند؛ مثلاً: نظامی گنجوی شاعر قرن ششم که از گنجه است و گنجه در قفقاز موقعیت دارد، گفته است:

نظامی که نظم دری کار اوست      دری نظم کردن سزاوار اوست  
(نظامی)

و نیز شاعری از قرن ششم در سمرقند (رشیدی سمرقندی) گفته است:

بهبانه هاست به ماندن مرا و یک آن است

که هست مردن من مردن زبان دری

همچنان از شاعرانی که در گذشته ها و در دوران معاصر شعرها سروده اند، چنین گفته اند:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگه      که لطف طبع سخن گفتن دری داند  
(حافظ شیرازی)

و یا:

چو عندلیب، فصاحت فروشد ای حافظ      تو قدر آن به سخن گفتن دری بشکن  
(حافظ شیرازی)

و یا:  
که شعر دری گشت زمن نامجوی      از آن یافت شاعر و شعر آبروی  
(ملک الشعر ا بهار)

و با قبول فرضیه فوق دچار یک اشکال دیگر هم می شویم: در مورد شاعرانیکه در شبه قاره هند تر نورشتند یا شعر گفته اند؛ مثلاً: ((بیدل)) به کدام زبان شعر گفته باشد؟ زبانی را که بیدل به آن شعر سروده، فارسی بدانیم؟ یا دری؟ پس بهتر است، تصنیف علمی را که به دور از هر تنگ نظری است، بپذیریم و بگوییم: زبانی که در افغانستان یا تاجکستان و ایران رایج است سه شاخه، یا سه لهجه از یک زبان واحد یعنی فارسی دری است.

همان گونه که زبان عربی در همه کشورها در عراق، سوریه، اردن، فلسطین، مصر، کشورهای دیگر شمال افریقا، عربستان سعودی، یمن و غیره، زبان عربی است؛ یا زبان انگلیسی در همه جهان زبان واحد انگلیسی است و نام بومی بخود نگرفته، زبان فارسی دری همان یک زبان است.

یک تصنیف دیگر هم هست و آن این که از نظر سابقه تاریخی، ((فرس باستان)) یعنی زبان اوستایی که زبان پهلوی با دو لهجه خود (زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی) گاهی یکی از این ها را زمانی هر دوی آنها را فارسی میانه و در برابر فرس باستان قرار می دهند و زبان فارسی است که در روزگار خلفای راشدین، در این دوره ها از بقایای زبان پهلوی ساسانی و اشکانی و بقایایی از فرس باستان یا زبان اوستایی در اثر امتزاج آنها به وجود آمده است و نخستین بار هم لهجه بی که در تخارستان بوده تعمیم یافته و در همه سر زمین هایی که امروز در شمال افغانستان موقعیت دارد و در آسیای میانه گسترش یافت. روزگاران این زبان در مقاطع گوناگون تاریخ، زبان رسمی سرزمین های بسیار وسیعی بود که شط العرب، تمام ایران و سراسر افغانستان کنونی، ماورای قفقاز و آسیای میانه و ترکستان چین را احاطه کرده بود گاهی زبان رسمی سراسر قاره هند و در دوره هایی زبان رسمی امپراتوری عثمانی بوده است؛ مثلاً: ملک الشعرا قانعی که دقیقاً معاصر مولانا جلال الدین محمد بلخی است و باهم معاشرت

و مصاحبت داشته اند و ملوک الشعراى دربار پادشاهان عثمانى هم بود که اساساً به زبان ترکی آشنایی نداشته است.

اگر چنان نمی بود مولا با به آن مرتبه در آنجا نمی رسید.

**توضیحات** به ارتباط روشن ساختن بهتر سوء تفاهم کنونی که زبان‌های رایج در افغانستان، ایران و تاجکستان را بعضی‌ها سه زبان جدا گانه می‌دانند

مثال‌های دیگری می‌آوریم که زبان مورد نظر را در جایی ((دری)) در جای دیگری ((پارسی)) و در مواقعی هم ((پارسی - دری)) یاد کرده اند:

دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند مدحت خواجه آزاده به الفاظ دری (فرخی سیستانی / قرن پنجم)

صفات روی وی آسان بود مرا گفتن گهی به لفظ دری و گهی به شعر دری (سوزنی سمرقندی / قرن پنجم)

((یا ارژنگ و یار تنگ، کتاب اشکال مانی بود و اندر لغت دری همین یک تا دیده ام، که آمده است.))

((دری [ به کسر دال ] به فتح دال هم می‌گویند): و معنای دقیق آن، زبان درباریان، «در» مخفف دربار یا درگاه است] و به زبان فارسی معاصر اطلاق می‌شود.))

(دایرة المعارف اسلامی)

بسی ریخ بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی (فردوسی / قرن چهارم)

((مردمان بخارا به اول اسلام در آغاز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن.)) (تاریخ بخارا / نوشته ابو بکر محمد النر شخی)

((پس رای مجلس سامی سید اجل بهاء الدین سیف الملوک شجاع الملک شمس الخواص تیمور گورگان چنین اتفاق افتاد که این کتاب (خوان الصفا) را این ضعیف به پارسی دری نقل کند و هر چه حشو است ازو دور کند...))

(ترجمه فارسی، کوتاهی از رسایل اخوان الصفا)

### چگونه بنویسیم



- هر گاه واژه‌های مختوم به {الف} مقصوره در جمله‌ها مضاف، موصوف، منسوب و یا در عبارت‌ها و ساختارهای دستوری دیگر واقع شوند، {ی} {الف مقصوره} به صورت {الف} نوشته می‌شود و قاعدهٔ واژه‌های مختوم به {ا} بر آنها تطبیق می‌گردد؛ مانند:

|      |                 |
|------|-----------------|
| عیسی | عیسای مریم      |
| موسی | موسای کلیم الله |
| معنی | معنای لغات      |
| لیلی | لیلای مجنون     |
| شوری | شورای ملی       |
| یحیی | یحیای برمکی     |

- هر گاه این گونه واژه‌ها منسوب قرار گیرند، در زبان عربی به صورت زیر نوشته می‌شوند:

|                                                       |         |
|-------------------------------------------------------|---------|
| موسی                                                  | موسوی   |
| عیسی                                                  | عیسوی   |
| معنی                                                  | معنوی   |
| مصطفی                                                 | مصطفوی  |
| واما در املاي زبان دری اشکال زیرین را به خود می‌گیرد: |         |
| موسی                                                  | موسایی  |
| عیسی                                                  | عیسائی  |
| معنی                                                  | معنائی  |
| مصطفی                                                 | مصطفائی |



### پیاموزیم

- بعضی را عقیده بر این است که زبان دری (زبان مروج فارسی دری در کشور ما) در داخل افغانستان لهجه‌های چند گانه دارد؛ مثلاً: لهجه یسا گویش هرات، گویش شمال شرق (بدخشان، تخار، کندز، بغلان)، گویش کابل و...

اگر به موضوع دقیقتر توجه کنیم، لهجه هرات ما شباهت‌هایی به گویش (لهجه) فارسی در ایران دارد، گویش بدخشان و تخار ما مشابهت به تاجکستان می‌رساند که این خود یاد آن روزگاری را تداعی می‌کند که از شط العرب الی هندوستان و از سمرقند الی بحر هند زبان واحد فارسی دری گوینده داشت.

آنچه مهم است این است که فراموش نکنیم، محاوره‌های گوناگون در زبان فارسی دری وجود دارد، گویش ایرانی، گویش تاجکی و گویش افغانی؛ ولی در نگارش هیچگونه تفاوتی دیده نمی‌شود.

چنانچه، کتابی اگر در افغانستان چاپ شود، نه تنها ایران و تاجکستان؛ بلکه تمام فارسی زبانان دنیا در خواندن آن مشکل ندارند؛ همچنان اگر همان نوع مواد در ایران چاپ شود در افغانستان و دیگر نقاط دری زبان در خواندن و فهم آن اشکالی وجود ندارد. البته با نظر داشت این نکته که در تاجکستان الفبای دیگری مروج شده است.



۱- افغانستان گهواره و پرورشگاه زبان ((فارسی)) است یا ((دری)) یا ((فارسی دری))؟ به چه دلیل؟

۲- خاورشناسانی چون ((کریستیسر)) دینارکی درباره‌ی وجه تسمیه یا اسم گذاری ((دری)) چه عقیده داشته است؟ پیش روی تخته صنف در مورد صحبت کنید.

۳- اگر کسی معتقد باشد که یکی از زبان‌های افغانستان زبان دری، از ایران فارسی و از تاجکستان زبان تاجیکی است، شما در مورد چه می‌گویید؟

۴- فرس باستان از جمله کدام زبانها به حساب می‌آید؟



۱- متن درس (۱۹) را مطالعه نموده به ساعت دیگر آمادۀ ارائه پاسخ‌های مناسب به پرسش‌ها در بارۀ آن درس باشید.

۲- پیرامون بیت زیر چند سطر بنویسید:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه      که لطف طبع سخن گفتن دری داند

(حافظ)

## درس نزد هم

- به پرسش‌های آتی شاگردان پاسخ دهند:
- ۱- از لقمان حکیم چگونه شناخت حاصل نموده اید؟
  - ۲- از نصیحت حکیم: (جوانی را غنیمت دان) چه انتباه گرفته اید؟
  - ۳- لعنًا مثال ارائه کنید که تنوین (دو زبر) در واژه‌های عربی مخفوم به همزه زبر سر {ء} نوشته می‌شود.
  - ۴- تنوین در زبان عرب به چه چیزهای گفته می‌شود؟

## نصایح لقمان حکیم

یکی از ارثیه‌های معنوی پر ارج لقمان حکیم رحمه الله علیه نصیحت‌های وی است که تا کنون و حتی تا قرن‌های آتی نه تنها برای مردمان ما؛ بلکه برای تمام بشریت دارای ارزش اخلاقی و رهنمود زنده گی اجتماعی می‌باشد. از اینرو در بین مردمی که او را می‌شناسند نصایح وی حیثیت ضرب المثل‌ها را بحیث یک ثروت ملی و فرهنگی احراز نموده و سینه به سینه و کتاب به کتاب نقل می‌شود. جایی که کسی کج راهی پیشه کند و به تاریکی، راهی شود یکی از نصایح مربوط وی بحیث چراغ راهنما در ذهن وی تداعی می‌شود؛ مثلاً: آن بزرگوار فرموده است: ((در خانه کسی که در آبی چشم و زبان را نگهدار.)) با چشم به ناموس کسی مین و با زبان فحش مگو. جای دیگر گفته است: ((با جماعت یار باش.)) یعنی در میان مردم و با آنان دوست باش.

می‌بینیم که با یک جمله کوتاه درس بزرگ جامعه شناسی برای انسانها می‌دهد، تاریخ به یاد دارد که شاهان و زورمندان اگر خلاف آن راه رفته اند به پرتگاه سقوط و اضمحلال افول نموده اند. آسانی نام جاودانه یافته اند که بین خود و مردم دیوار نکشیده اند.

ارثیه گرانهای دیگر حکیم خردمند اینچنین به ما رسیده است: ((فرزند را علم و ادب بیاموز.)) تأکید یک طرفدار علم و ادب که با جهل و بی ادبی دشمنی دارد، در مورد آموزش و پرورش فرزندان توسط مادران و پدران به ارزش‌های دیگر معنوی و پیشرفت و ترقی جامعه چون ستاره رخشنده یی نور افشانی دارد. ناگفته نگذاریم که

لقمان حکیم طبیب دانشمندی نیز بود در این بخش شاگردان زیادی نیز تربیه نموده بود.

((در همه کار میانه رو باش.)) تلاش حکیم در جهت تبعیت مردم از اعتدال است و باز داشتن آنان از افراط و تفریط در همه امور زنده گی چنانکه گفته شده که نه آنچنان شیرین باش که ترا بیامند و نه آنچنان تلخ باش که دورت اندازند. ((خیر امور اوسطها.))

((خرج به اندازه دخل کن.)) به بُعد اقتصادی زنده گی افراد، خانواده ها، اقوام و جوامع بشری توجه داشته است. واقعاً همین طور است و شما در درس (۲۱) این موضوع را گسترده تر خواهید خواند.

((جامه و تن را پاک نگهدار.)) کمال بذل توجه حکیم به ارتقای کلتور صحی اطفالیانش و کلیه انسانها می باشد. اینچنین جمله های کوتاه ولی با ارزش خیلی ها بزرگ، بهترین مواد درسی برای فرزندان وطن ما بوده می تواند.

((جوانی را غنیمت دان.)) درس دیگرست که لقمان حکیم انرژی سرشار جوانی را در نظر داشته و با استفاده از آن هدایت می نماید تا جوانان آنرا غنیمت شمرند و از آن برای آموزش و کار استفاده برند و در خدمت مردم و وطن خود باشند.

جای دیگر تأکید دارد که ((در کار خیر جد و جهد نمای.)) کار خیر آنست که برای بنده گان خداوند نفع رساننده و صلح آورنده و ازدیاد بخشنده نعمت ها و دانش ها و تجربه های کار آمد در حیات روزمره بوده باشد، و نیز کار خیر آنست که نزاع ها را محو و تفاهم ها را جانشین آن سازد. از اینرو بر اجرای این نوع کارها حکیم خردمند بر آن تأکید داشته است.

حکیم درک ضرورت احترام و خدمتگزاری به پدر و مادر را اینچنین تأکید کرده است: ((مادر و پدر را غنیمت شمر)) وی همچنان بر جوانمرد بودن بحیث یک پیشه و خدمت مهمان به جا آوردن را بحیث وظیفه در برابر ماقرار داده است که هر کدام این نصایح نه تنها محوه کننده اختلافات ماست؛ بلکه رموز زنده گی کردن بهتر را به ما می آموزاند. وی اینچنین هدایات و نکات با ارزش را به حد لازم به ما میراث گذاشته است.

• لقمان حکیم کی بود؟ مردی حکیم، دانشمند و طیب حاذق بود و در زمان داوود علیه السلام می زیست و در قرآن کریم ذکر وی آمده است:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

**ترجمه:** [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می داد، گفت: ای پسرک من به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است. (۱۳) يَا بُنَيَّ إِنِّي أَتُكُّ مُتَقَالِ جَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِي بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

ترجمه: ای پسرک من اگر [عمل تو] هموزن دانه خردلی (اوری) و در تخته سنگی یا در آسمان ها یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد که خدا بس دقیق و آگاه است. (۱۶) لقمان را گفتند:

((ادب از کی آموختی؟)) گفت: ((از بی ادبان هر آنچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم.)) (فرهنگ زبان فارسی، احمد علامه فلسفی.)

به روایت های اسلامی لقمان حکیم جشی بود؛ چنانچه سعدی در مورد چنین گفته است:

شنیدم که لقمان سیه فام بود

نه تن پرور و نازک اندام بود

### چگونه بنویسیم؟



تنوین (دو زبر، دوزبر، دو پیش) در حرف آخر واژه ها:

تنوین تنها بر واژه های عربی نوشته می شود و در زبان دری تنها تنوین (دو زبر) بر واژه های عربی رایج می باشد. فراموش نباید کرد که کاربرد تنوین با واژه های غیر عربی در زبان دری درست نیست؛ چون: تلگرافا، زیبا، ناچاراً، که این موارد کاملاً نادرست و دور از قواعد زبان دری به حساب می آید؛ زیرا کلمه های تیلفون و تلگراف واژه های اروپایی بوده و تحمیل قواعد عربی بر آنها کار نادرست است. همچنین بر واژه های ((زبان)) و ((ناچار)) که کلمه های سیچۀ دری می باشند، نباید قاعده زبان عربی را تحمیل کرد. قواعد نوشتن تنوین صرف دو زبر بر واژه های عربی دخیل در زبان دری چنین است:

الف) بنابر قاعده کلی و رایج در پایان واژه مورد نظر ((الفی)) میافزاییم و بالای آن

((دو زبر)) می نویسیم؛ مانند: اصلاً، اجمالاً احتمالاً، اساساً، حتماً، قسماً، عیناً، راساً، مثلاً، ابداً، فوراً، مختصراً، حقیقتاً، نسبتاً، موقتاً، ذاتاً، عجباً، لذتاً.

ب) تتوین ((دو زبر)) بر واژه‌های عربی مختوم به همزه {ه} بر سر همزه نوشته می شود؛  
مانند: استثناء  
استثناء

جزء جزء

### بیاموزیم



وقتی گفته شد که لقمان حکیم در روزگار داوود علیه السلام می زیست و معلوم است که داوود علیه السلام از (۱۰۱۰ الی ۹۷۰) قبل از میلاد پادشاه بنی اسرائیل بود بنابر آن لقمان در حدود (۳۰۰۰) سال قبل از ما زنده گی داشت؛ ولی می بینیم که این حکیم خردمند چه نصایح سودمندی در آن زمانه‌ها به جا مانده، ارزش این گفته‌ها همچنان تا روزگار ما باقی مانده است.



- ۱- آیا از لقمان حکیم صرف نصایح باقیمانده، یا چگونگی؟
- ۲- لقمان حکیم چند سال قبل از ما زنده گی داشته است؟
- ۳- استعمال تنوین بالای کدام نوع کلمه‌ها به کلی نادرست و غیر معمول است؟
- ۴- از واژه (ضمنیت) در این درس، مقصود چیست؟
- ۵- از نصیحت: ((در همه کارها میانه رو باش.)) چه نتیجه گرفته اید؟ برای سه دقیقه یک تبصره داشته باشید.



- متن درس آینده (درس بیستم) را آنچنان مطالعه نمایید که به پرسش‌های مطرح در قبل از عنوان آن درس پاسخ‌های مناسب ارائه کرده بتوانید.
- نصایح لقمان حکیم دارای چه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی است در چند سطر بنگارید.



## درس بیستم

شاگردان به پرسش‌های زیر پاسخ گویند:

- ۱- سعدی علاوه به فارسی دسی آیا آثاری به زبان عربی هم داشت و چرا؟
- ۲- پیام غزل سعدی به نظر شما چیست؟
- ۳- کدام واژه‌های عربی همزه دار گرچه دخیل هم باشد همزه خود را در املائی دسی حفظ می‌کند؟



غزلی از: سعدی



## ناممکن است عافیتی بی تزلزلی

هر روز باد می‌برد از بوستان گلی | مجروح می‌کند دل مسکین بلبلی  
 مألوف را صحبت ابنای روزگار | بر جور روزگار بیاید تحملی  
 کاین باز مرگ هر که سر از بیضه بر کند | همچون کبوترش بدراند به چنگلی  
 ای دوست دل منه که در این تنگنای خاک | ناممکن است عافیتی بی تزلزلی  
 رویی است ماه پیکر و مویی است مشکبوی | هر لاله‌یی که می‌دمد از خاک و سنبلی  
 بالای خاک هیچ عمارت نکرده اند | کز روی به دیر و زود نباشد تحولی  
 مکروه طلعتی است جهان فریناک | هر بامداد کرده به شوخی تجملی  
 دی بوستان خرم و صحرای لاله زار | وز بانگ مرغ در چمن افتاده غلغلی  
 و امروز خسارهای مگیلان کشیده تیغ | گویی که خود نبود درین بوستان گلی  
 سعدی گر آسمان به شکر پرورد ترا  
 چون می‌کشد به زهر ندارد تفضلی

سعدی کلمه یی است منسوب به سعد بن ابوبکر بن سعد؛ ولی نام سعدی مشرف الدین مصلح بن عبد الله شیرازیست. سعدی نویسنده و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری است؛ در شیراز به کسب علم پرداخت و سپس به بغداد شتافت و در مدرسه نظامیه به تحصیل پرداخت، بخاطر طبع نا آرامی که نصیب وی بود، تا شمال افریقا به سفر طولانی پرداخت و با جهانی تجربه و دانش برگشت و فراغتی یافت و به تألیف و تصنیف شاهکارهای خود دست یازید. سعدی در سال ۶۵۵ هـ ق. سعدی نامه یا ((بوستان)) را به نظم در آورد و در سال بعد ((گلستان)) را تألیف کرد. برخی از آثار منظوم و منثور عربی نیز دارد. مهارت عمده او در غزل عاشقانه است و در این باب بی نظیر یا کم نظیر است. شعر و نثر سعدی تا عهد ما مورد تتبع و اقتضای بزرگان فارسی دری قرار گرفته است. سعدی در شیراز در گذشت و آرامگاه او بدانجاست.

## چگونه بنویسیم ؟



همزه ویره واژه‌های عربیست.

همزه (ء) در واژه‌های عربی در آغاز، میانه و هم در انجام می آید و شیوه نوشتن آن دستورهایی ویژه یی دارد؛ اما بحث ما درباره طرز نوشتن ((همزه)) در واژه‌های دخیل عربی در زبان دریست که به گونه زیر مشخص می شود:

(۱) در آغاز واژه‌های عربی به شکل {ا} نوشته می شود؛ مانند: اتفاق، امت، اصحاب، ایجاد.

(۲) هرگاه همزه در پایان واژه‌ها بر کرسی {ا} یا {و} نشسته باشد، همزه حذف نمی شود؛ مانند:

مبدأ زبان دری      مبدأ ناب و نایاب  
لؤلؤ      لؤلؤ ناب و نایاب

(۳) در آن دسته از واژه‌های عربی که بیرون ((فاعل)) و ((فاعل)) باشند، در زبان دری به جای همزه {ی} نوشته می شود؛ مانند:

| اصل عربی (بروزن فاعل)  | املائی دری |
|------------------------|------------|
| قاتل                   | قایل       |
| سائل                   | سایل       |
| ماثل                   | مایل       |
| جائر                   | جایز       |
| ناقل                   | نایل       |
| اصل عربی (بروزن فاعل)  | املائی دری |
| فرائد                  | فراید      |
| نوائب                  | نوایب      |
| جوائز                  | جوایز      |
| اصل عربی (بروزن فاعیل) | املائی دری |
| شماثل                  | شمایل      |
| جمائل                  | جمایل      |
| فضائل                  | فضایل      |



### بیاموزیم

۱- قالب شعر ((ناممکن است عافیتی بی تزلزلی)) غزل است. قالب غزل برای بیان عواطف و احساسات انسانی به کار گرفته می‌شود؛ اما محتوای این غزل را مسایل اجتماعی چون شکایت از مرگ، استبداد وقت و تحمل آن، نبود امنیت و تضمین زنده گی مردم و تشویق آنها به صبر و شکیبایی، تاکید بر وارد آمدن تغییر و دگرگونی در هر پدیده یی، شکوه از کاینات و نیز ابراز یأس از جهان تشکیل داده است.

۲- ادبیات غنایی گونه یی از ادبیات است که با زبان نرم و لطیف، با استفاده از معنای عمیق و باریک، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد و بیانگر عواطف و آرزوهای انسان و غم‌ها و شادی‌های اوست.

غزل یکی از انواع ادبیات غنایی شمرده می‌شود. واژه ((غنا)) در این اصطلاح به

معنای ترنم اشعار است و شعر غنایی در اصل همراه با موسیقی خوانده می شده است.



۱- از کدام واژه‌های عربی دخیل در زبان دری همزه حذف نمی‌شود؟

۲- چند مثال از آن کلمه‌های عربی را روی تخته بنویسید که بروزن فاعل بوده و جین نوشتن آنها به دری، همزه آنها به {ری} تبدیل می‌شود.

۳- از این بیت چه مفهوم گرفته اید:

ای دوست دل منه که درین تنگنای خاک

ناممکن است عافیتی بی ترلزلی

۴- مفهوم این بیت را به همصنفان خود بیان کنید:

سعدی گر آسمان به شکر پرورد تسرا چون می‌گشند به زهر ندارد تفضلی

۵- کدام کتاب سعدی (بوستان و یا گلستان) صرف به نظم سروده شده است؟

۶- سعدی را در چند جمله معرفی کنید.



۱- متن درس (۲۱) را آنچنان دقیق بخوانید که به پرسش‌های صفحه نخست آن دقیق‌ترین پاسخ‌ها را ارائه نمایید.

۲- این وظیفه دو بخش دارد:

الف- پاسخ دهید که چرا از بعضی واژه‌های دخیل عربی در املاي دری، همزه‌ها

حذف می‌شود؟

ب- از اعضای خانواده پیرسید که چرا بوستان و گلستان سعدی تا هنوز در مدارس تدریس می‌شوند و نظریات شان را در چند سطر بنویسید.

شاگردانی که متن درس را قبلاً خوانده اند، درباره آن به نحوی صحبت کنند که پرسش‌های آتی را جواب دهند.

۱. معنای لغوی توسعه چیست؟ ۲. تغییر را چگونه معنایی است؟

۳. برنامه ریزی اقتصاد خانواده چیست؟

۴. این بیت را چگونه تعبیر می‌کنید:

چو برگیری از کوه و نهلی به جای  
سر انجام کوه اندر آید ز پای



دست می‌یابد؛ بلکه در تداوم توسعه و انکشاف جامعه، موثر واقع می‌شود. پیروی از اخلاق معین و داشتن دین و معتقدات، فرهنگ، ادبیات، مناسبات و اقتصاد ویژه و نظایر اینها لازمه هر خانواده به حساب می‌آید. به دیگر بیان خانواده حلقه

زنجیری است که اجتماع یک دهکده، شهرک، شهر و یا ولایت و کشوری را به هم پیوند می دهد و هر عضو آن به نام شهروند یاد می شود. هر شهروند یا خانواده بر چگونگی حیات شهروندان یا خانواده های دیگر تأثیر می گذارد؛ اما بُعد اقتصادی این تأثیر گذاری مشهود تر از سایر ابعاد می باشد.

برای اینکه هر خانواده هم در دخل (عوااید) و هم در پیوند با دیگر خانواده ها اثر گذاری خوب داشته باشد، ناگزیر خواهد بود به امور دخل و خرج و یا تناسب در آمد و مصارف روزانه، ماهانه و سالانه خویش تدابیری داشته باشد و برای یک لحظه اجازه ندهد که بی موازنه گی بر اقتصادش سایه افکند.

از درون جوامع انسانی تجاربی به ما رسیده است که هوشمدار می دهد و آگاهی می رساند که بی توجهی به این امور جز پریشانی، فقر و در بدری برای خانواده هایی که در آمد متوسط و مصرف زیاد دارند؛ حاصل دیگری نخواهد داشت و وضع شان به مراتب بدتر از خانواده هایی خواهد بود که عاید متوسط و مصرف حساب شده ندارند.

ما از متون قدیم ادبیات ملی از جمله ادبیات دری نیز همچو مفادی را نصیب می شویم: در کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی چنین آمده است:

((بازرگانی بود بسیار مال، و او را فرزندان در رسیدند و از کسب و حرفت اعراض نمودند و دست اسراف به مال پدر دراز کردند. پدر موعظت و ملامت ایشان واجب دید و در اثنای آن گفت: ای فرزندان، اهل دنیا، جویان سه رتبه اند و بدان نرسند؛ مگر به چهار خصلت؛ اما آن سه که طالبند فراخی معیشت و رفع منزلت و رسیدن به ثواب آخرت است و نه دیگران را در تعهد تواند داشت و اگر مال به دست آرد و در تئیمیر آن غفلت ورزد، زود درویش شود.

مسال را هر کسی به دست آرد      رنجش اندر نگاه داشتن است  
چنانکه خرج سر مه اگر چه اندک اندک اتفاق افتد؛ آخر فنا پذیرد.

چو برگیری از کوه و ننهی به جای      سر انجام کوه اندر آید زیبای  
و اگر در حفظ و تئیمیر ننماید و خرج آن بی وجه کند؛ پشیمانی آرد و زبان طعن در وی گشاده شود و اگر مواضع حقوق به امساک نامرعی دارد به منزلت درویشی باشد، از لذات دنیا محروم و باین همه، مقادیر آسمانی و حوادث روزگار آن را

در معرض تفرقه آرد چون حوضی که پیوسته آب در وی می آید و آن را بر اندازه مدخل، مخرجی نباشد، لاجرم از جوانب راه جوید و بترابد تا رخنه بزرگ افتد و تمامی آن ناچیز گردد؛ پس آن فرزندان پند پدر و موعظت او هرچه نیکوتر بشنوند و منافع آن به غایت بشناختند و برادر مهتر ایشان روی به تجارت آورده سفری دور دست اختیار کرد).

مفهوم می که از متن بالا گرفته می شود، این است که در کنار عرضه کار و انجام و اخذ حقوق و معاش، داشتن برنامه و تنظیم و اختصاص عاید به مجاری مصرف، از مهم ترین راهکارهایی است که یک خانواده دارای در آمد پابین را از تهی دستی و فقر نجات می دهد.

دنیای امروز پیش از هر چیز دیگر دنیای برنامه و یا پلانگذاری است. فقدان برنامه و عدم رعایت تناسب، موجب سقوط بزرگترین و کوچکترین ساختارهای انسانی می گردد؛ ولی صرفه جویی یکی از وسایل است که با رعایت آن ممکن است خانواده ها خود را از احتیاج نجات دهند، به دست خود اعضای خویش را به گرداب فقر فرو نبرند.

فقر در فرهنگ معاصر جهانی، صرف به معنای نداشتن پول و ثروت مادی نیست؛ بلکه فقر را نداشتن قابلیت تعریف می کنند؛ لذا اگر می خواهیم که در پریشان حالی مادی و معنوی زنده گی، به خجالت مواجه نگردیم باید در پی برنامه ریزی و کسب قابلیت بر آیسیم و دخل و خرج را هیچگاهی به بی موازنه گی اندر نسازیم.

### ۱- توسعه و انکشاف:

توسعه

توسعه و انکشاف هر دو پیشرفت است؛ ولی انکشاف سیر صعودی و توسعه مسیر افقی پیشرفت را تبیین می نماید.

۲- کلیله و دمنه مجموعه داستانهایی است از زبان حیوانات که نخست از سانسکریت به پهلوی نقل شده و سپس توسط عبدالله بن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه گردیده است. کلیله و دمنه ابن مقفع را در عهد نصر بن احمد سامانی و به فرمان او، ابو الفاضل محمد بلعمی به نثر دری ترجمه کرد. کلیله و دمنه دیگری که منظوم است، اثر طبع رودکی می باشد، که ابیاتی از آن به دست است، امیر نصربن احمد، رودکی را فرمود

تا کلیله و دمنه مترجم، بلعیمی را به نظم در آورد؛ اما کلیله و دمنه منشور فارسی دری از ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید است که از کلیله و دمنه ابن مقفع در نیمه قرن ششم هجری، در دوره سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲-۵۴۷) ترجمه کرده است. در این کلیله و دمنه، گذشته از نقل اصل هندی دو سه حکایت ملی و اسلامی بر آن افزوده شده. ابوالمعالی نصرالله این کتاب را به نام بهرامشاه (نواده محمود غزنوی) اتحاف کرد و امثال و اشعاری به فارسی دری و عربی بر آن افزود و در آن نثر متین و شیوایی به کار برد؛ چنانکه می‌توان آنرا از امهات کتاب‌های ادبی فارسی دری به شمار آورد.

### چگونه بنویسیم



- ترکیبات عربی مستعمل در دری جدا نوشته می‌شوند؛ مانند: ان شاء الله، عن قریب، مع هذا، مع ذالک، من جمله، علی هذا، من بعد. {اما اگر (الف و لام عربی)} در میان آنها قرار گرفته باشد، در آن صورت به همان شکل عربی نوشته می‌شوند؛ مثل: عند المطالبه، عندالطلب، مع الخیر و علی الدوام.
- هر گاه واژه (ابن) در آغاز و پیش از اسم خاص آید، چنین نوشته می‌شود: ابن سینه، ابن بطوطه، ابن رشد، ابن زید، ابن خلدون.
- و اما اگر ((ابن)) در بین دو اسم خاص بیاید، { } آن در نوشته حذف می‌شود؛ و لی با الف تلفظ می‌گردد؛ مانند: محمد بن احمد دقیقی بلخی، عیسی بن مریم، یحیی بن خالد برمکی، حمزه بن حسن اصفهانی.
- نوشتن واژه‌های عربی، بلوی، تقوی، مبتلی، مصطفی، و مستنی در زبان دری با (الف) مرجح دانسته می‌شود: بلواء، تقواء، مبتلواء، مصطفاء، و مستنئا.
- ناگفته نباید بگذاریم که هر گاه کلمه‌های غیر عربی اگر وارد زبان دری شده باشد، نسبت مشکلاتی که در شکل نوشتاری صداها (حروف) داریم؛ مثلاً: {ط} و {ت} عین آواز را در زبان دری دارد یعنی دری زبانان هر دو حرف را {ت} تلفظ می‌کنند؛

باید متوجه باشیم که همصدا یا صامت {t} اگر در کلمه‌های خارجی غیر عربی آمده باشد باید به {ت} نوشته شود نه با {ط}؛ مثلاً: پترول، ایتالیا، اتریش، تهران، و غیره؛ ولی اگر کلمه عربی باشد و به حرف {ط} نوشته شده باشد؛ مثلاً: نطق و طرف، نباید آنها را به {ت} بنویسیم.



### بیاموزیم

• (از کسب و حرفت اعراض نمودند) به معنای آن که از پیشه و حرفه آموختن رخ نافتند یا روی گردانیدند و نفرت و کراهت نشان دادند.

• (اگر مال به دست آرد و در تشبیر آن غفلت ورزد، زود درویش شود.) تشبیر به معنای بسیار کردن و به بار آوردن و بهره گرفتن کسی که پول به دست آورد و آنرا به عوض در جایی پت و پنهان کردن باید به تجارت اندازد و یا به تأسیس یک فابریکه و منبع تولیدی بپردازد تا صرف از آن پول همه روزه خرج نکند و به فکر تشبیر یا زیاد شدن پول به وسیله پول خود کاری انجام دهد این عمل انسان را به فقر مواجه نمی سازد.

• ((و اگر مواضع حقوق بر امساک نامرعی دارد به منزلت درویشی باشد از لذات دنیا محروم...)) و این به آن معنی که اگر حق مصرف کردن به جای برابر امساک بی مورد مرعی ندارد، آن پول دار و ثروتمند شبیه به درویشی خواهد بود که از لذات دنیا خود را محروم کرده باشد و صرف به گرد کردن پول مصروف شود.

• ((فقر، نداشتن قابلیت است)) مادر کشور خود هم اکنون نمونه‌هایی از این امر را به چشم می‌بینیم: مردم ما به سبب تداوم نا آرامی ها از دسترسی به قابلیت‌های نوین کاری در شرایط فعلی محروم شده اند.

اگر هر قدر پول داشته باشیم، یعنی غنی باشیم؛ ولی اگر قابلیت تربید در آن را نداشته باشیم به زودی فقیر خواهیم شد.



- ۱- به نظر شما برنامه ریزی اقتصاد خانواده چیست؟
- ۲- مفهوم بیت زیر را چگونه فهمیده اید؟  
(مال را هر کسی به دست آرد رنجش اندر نگاه داشتن است))
- ۳- کلیله و دمنه بهرامشاهی را چرا به این نام یاد می کنند؟
- ۴- عمده ترین عامل فقر در جامعه چیست؟
- ۵- آیا تداوم ناامنی ها یکی از عوامل برهم زدن تناسب دخل و خرج خانواده ها و اجتماعات است یا خیر؟ اگر بلی به چه دلیل؟
- ۶- آیا داشتن و نداشتن قابلیت و مهارت های کاری در بین اعضای خانواده و جامعه هم می تواند در بی موازنه گی دخل و خرج نقش بازی کند؟ چگونه؟
- ۷- دو شاگرد به انتخاب معلم صاحب یک پاراگراف متن درس را قرائت می کنند.

### کارخانه گی



- ۱- در رابطه به فایده تناسب دخل و خرج چند سطر بنویسید.
- ۲- درس (۲۲) را که روز آینده آغاز می کنیم دقیق خوانده و آماده ارائه پاسخ به پرسش ها در مورد آن باشید.

## درس

## بیست

## و دوم

درس اطمینان دهند:

- شاگردان با ارائه پاسخ‌های مناسب از مطالعه دقیق قبلی متن این درس اطمینان دهند:
- ۱- چرا داوی گفت: ((ای قلم آخر زبانت می‌برند؟))
  - ۲- داوی تعلیمات را در کدام مکتب به پایان رسانیده بود؟
  - ۳- داوی به محرری کدام نشریه کشور برگزیده شده بود؟
  - ۴- اساسات آموزش سیاسی را عبدالهادی از کجا آموخت؟

## عبدالهادی داوی

### مرد قلم و سیاست



عبدالهادی داوی شاعر و نویسنده توانا، تحقیق کننده در علوم، خطیب فصیح البیان، مرد حقگو، حقجو و شخصیت سیاسی ضد استبداد و یک آزادیخواه وطن دوست بود. وی در سال ۱۲۷۴ ه. ش. در باغ علیمردان کابل زاده شد. تحصیلات خود را در مکتب حبیبیه به پایان رساند. اساسات آموزش‌های

سیاسی را در همین مکتب از دو مشروطه خواه مولوی عبدالرب و مولوی محمد سرور و آصف فرا گرفت؛ سپس به گروه مشروطه خواهان پیوست.

داوی که نخست ((پرشان)) تخلص می کرد؛ آموزش‌های ادبی و شعری را از استادان خود، ملک الشعرای قاری عبدالله و عبدالغفور ندیم فرا گرفته بود. وی به محرری سراج الاخبار و بعداً به گرداننده گی جریده امان افغان موظف شد.

فعالیت ادبی و کار ترجمه مطالب سیاسی و اجتماعی از زبان ترکی و تهیه دیگر مواد نشراتی سراج الاخبار را در واقع با آغاز کار در این نشریه شروع کرده بود. داوی از طرفداران هدفمند بودن شعر بود و با اتکا به ارزش‌های دوره تجدید ادبی در کشوره واقعیت‌های اجتماعی را در قالب‌های شعری بیان می کرد.

داوی در زمان شاه امان الله به سیاست و کار در اداره دولتی نیز کشانیده شد. در این وقت بود که سراج الاخبار به نام «امان افغان» یاد شد و عبدالهادی داوی در سال

۱۲۹۹ هـ. ش. مسؤولیت گرداننده گی این جریده را عهده دار شش. در همین وقت بود که به حیث عضو هیأت افغانی جهت مذاکرات سیاسی با انگلیس ها رهسپار شهر میسوری هندوستان گردید. او مشاغل سیاسی دولتی نیز داشت که عبارت بود از عهده سفارت در بخارا، وزیر مختار در لندن، وزیر تجارت و سفیر در برلین که بعد از به سر رسیدن این ماموریت ها، دوران شکنجه و زندان برای وی فرا رسید. پس از رهایی از زندان در پست های سر منشی دربار سلطنت، رئیس شورای ملی، سفیر کشورش در مصر، وزیر مختار در اندونیزیا و ریاست مجلس اعیان (سنا) خدمت کرده است. داوی در شعر و ادب دسترسی زیاد داشت و یکی از پیشگامان ادبیات معاصر دری به شمار می رود که نمونه یی از اشعار وی را در اینجا می آوریم:

### تابه کی

|                                      |                              |
|--------------------------------------|------------------------------|
| تابه کی؟ هان تا به کی؟ هان تا به کی؟ | تابه کی اولاد افغان تا به کی |
| خواب غفلت ای حریفان تا به کی؟        | نور بیداری جهانی را گرفت     |
| بر نمی داری تو مرگان تا به کی؟       | سبزه خرابیده هم برداشت سر    |
| شوق گل گشت پیان تا به کی؟            | می وزد باد خزانست در چمن     |
| خاکبازی همچو طفلان تا به کی؟         | شوق تعمیر و سرای و خانه چند  |
| خواب راحت در شبستان تا به کی؟        | روز کار و روزگار عبرت است    |
| تا به کی باشیم بی جان تا به کی؟      | هست مکتب جان ملت جان من      |
| خاکبازی در پیان تا به کی؟            | کودکان را مکتب است و مدرسه   |
| فکر کارای جوانان تا به کی؟           | یک نفس سر در گریان در کنید   |
| خرد سالی خرد سالان تا به کی؟         | رفت وقت خنده و هزل و مزاح    |
| این قدر حرف پریشان تا به کی؟         | ای قلم آخر زیانت می برزند    |

۱- مشروطه خواهان: به آن عده از جوانان و استادانی گفته می شود که گردهم آمده و به خاطر استقرار نظام شاهی مشروطه به عوض سیستم

توضیحات

شاهی مطلقه مبارزه می کردند. در نظام شاهی مشروطه شاه همزمان با

عهده داری ریاست دولت، ریاست حکومت (قوة اجرائیه) را عهده دار نمی بود.

برعکس در شاهی مطلقه شاه کلیه صلاحیت ها را به خود اختصاص داده و پایه عبارت دیگر هم رئیس دولت و درعین حال رئیس حکومت می بود.

۲- سراج الاخبار: نشریه یی بود که در زمان حبيب الله پدر شاه امان الله به نشرات آغاز کرد.

۳- هدفمند بودن شعر چیست؟ ظاهراً چنین می نماید که هر شعری هدفمند است؛

ولی نباید فراموش کرد که در بحث‌های جامعه‌شناسی ادبیات، هدفمند بودن ادبیات از جمله شعر به معنای قرار گرفتن ادبیات یا شعر در خدمت جامعه می‌باشد نه چیزی دیگری غیر از آن. اگر کسی شعر می‌سروده یا می‌سراید که به هدف شخصی خود به وسیله آن نایل آید، صریحتر که مثلاً: پول به دست آورد و از بیت المال چیزی را نصیب خود سازد، شعر چنین شاعری هدفمند نیست و داوی یکی از فرهنگیان جامعه ما بوده که شعر را در خدمت اجتماع متعهد دانسته است.

### چگونه بنویسیم



واژه عربی جرأت، تأدیه، مأخذ، تأثیر، تأذیب، تأخیر، تأیید، تأکید، مأمور، تأسیس و امثال اینها، در زبان دری به همین شکل نوشته می‌شوند.

با در نظر داشت عدم دسته‌بندی مذکر و مؤنث (مرد و زن) در قواعد زبان فارسی بنویسیم؛ زیرا در زبان دری برای زن و مرد، هر دو صرف معلم، رئیس، شاعر، مدبر، وزیر، معین و... گفته و نوشته می‌شود. ناگفته نگذاریم که ما کلمه‌های زبان دیگر در زبان دری را پذیرفته ایم مشروط بر اینکه قواعد زبان خود را بر آنها به کار ببریم، نه اینکه قواعد زبان دیگر را بر زبان خود تحمیل نماییم. کلمه‌های عربی را با در نظر داشت املاي آنها در زبان خود پذیرفته ایم؛ زیرا اگر کلمه ((نطق)) عربی را ما به شکل ((ننق)) بنویسیم، قطعاً جواز ندارد؛ بخاطریکه معنای آن دگرگون می‌شود؛ ولی قواعد دستوری غیر زبان فارسی دری یعنی انگلیسی، عربی، فرانسوی و غیره را حق نداریم بر زبان دری تحمیل کنیم؛ مثلاً: بین عدد و معدود در زبان‌های پشتو و انگلیسی مطابقت وجود دارد؛ چنانکه: ((خلور کتابونه)) (Four Books) ولی در زبان دری ((چهار کتاب)) گفته و نوشته می‌شود. در هر سه زبان عدد و معدود ذکر می‌شود؛ ولی معدود که کلمه ((کتاب)) است در زبان دری بعد از عدد چهار، مفرد می‌آید؛ ولی در پشتو و انگلیسی با وجود عدد، معدود نیز جمع بسته می‌شود. به همین شکل در دیگر زبان‌ها از جمله در عربی.

بنابر آن به قاعده مؤنث سازی کلمه‌های عربی در زبان دری نیازی نداریم و ما مدبر، وزیر، رئیس و نظایر این‌ها را هم برای مرد و هم برای زن گفته و نوشته می‌توانیم. به همین خاطر علامت جمع در زبان دری نیز تذکیر و تأنیث ندارد.

((-آن)) و ((-ها)) برای جمع مذکر و مؤنث این دو پسونند به کار برده می‌شود؛ برعکس در عربی ((-ین)) برای جمع مذکر و ((-ات)) برای جمع مؤنث استعمال می‌شود: معلمین و معلمات، محصلین و محصلات و متعلمین و متعلمات. در زبانان به هر دو جنس، معلمان، محصلان، و متعلمان می‌گویند و می‌نویسند. در نگارش واژه‌های مختوم به «الف مقصوره»  
(الف) مرجح دانسته می‌شود: بلوا، تقوا، مبتلا، مصفا، و مستننا.



### بیاموزیم

• مولوی عبدالرب مشروطه‌خواه: در زمان امیر حبیب‌الله فرزند امیر عبد الرحمن خان در سال (۱۹۳۰) م. مکتب رسمی یا اولین لیسه رسمی را به نام ((مکتب حبیبیه)) در شهر کابل تأسیس کرد که پسان‌ها شش شاخه ابتدایی این لیسه در نقاط مختلف شهر کابل، چورن، باغ‌نواب، تنور سازی، خافی‌ها، پرآنچه بی‌ها، مکتب ((خداام حضور عالی)) و مکتب هند موجود بود.

• مولوی محمد سرور خان کندهاری: یکی از استادان مشهور و فعال افغانی در لیسه حبیبیه بود که وی و مولوی عبد الرب خان از جمله مبارزان مشروطه‌خواه بودند.



### خود آزمایی

- ۱- چرا داوی گفت: ((ای قلم آخر زیانت می‌برند))؟
- ۲- داوی به رهنمایی کی به سیاست روی آورد؟
- ۳- چرا داوی یکی از طرفداران هدفمند بودن شعر بود؟
- ۴- داوی علاوه بر شعر در کدام بخش‌های دیگر توانمندی داشت؟



### کارخانه‌گی

- ۱- مفهوم کلی شعر ((تا به کی)) را در چند سطر بنویسید.
- ۲- متن درس (۲۳) را آنچنان بخوانید که به پرسش‌ها پاسخ دهید.

## درس بیست و سوم

- شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ مناسب ارائه کنند:
- ۱- رسانه و رادیو تلویزیون از هم چه فرق دارد؟
  - ۲- رسانه چیست و نقش آن بر فرهنگ جامعه چگونه است؟
  - ۳- چرا مطبوعات و رسانه‌ها را قوه چهارم می‌گویند؟
  - ۴- از رسانه، شاگردان چگونه استفاده کنند؟ دیدن متواتر سریال‌ها چه اثر منفی به آموزش دارد؟



### رسانه‌های تصویری

رسانه وسیله انتقال پیام، معلومات و اطلاعات به مردم است. رسانه‌های جمعی چه چاپی، چه تصویری و چه آوازی (صوتی) در جهت ارتقای آگاهی عامه نقش بس مهمی را ایفا می‌نماید؛ حتی رسانه را قوه چهارم دولت‌ها نیز می‌خوانند؛ زیرا یکی از عوامل تسریع‌کننده پیشرفت و تکامل جامعه بوده و گاهی بر عکس بوده می‌تواند. مورد یادآوری شده اخیر وقتی به وقوع می‌پیوندد که یک نهاد دولتی و یا غیردولتی هدف نهاد دولتی و یا غیردولتی دیگر واقع گردد؛ در غیر آن رسانه‌ها رسالت انتقال پیام دقیق و مثبت، معلومات مؤثق و اطلاعات واقع‌بینانه را می‌داشته باشند. و جاییه انساندوستانه رسانه‌ها با امکانات، تجهیزات، پرسونل، حجم و روشی که دارند، در انکشاف و انتقال پدیده‌های فرهنگی، باورها و اندیشه‌های مورد استفاده برای بهبود زنده‌گی جوامع نقش مؤثر دارد؛ همچنان رسانه‌ها در حدود توان خود مرزی را نمی‌شناسند، در همه نقاط جغرافیایی حضوری داشته باشند.

برمی گردیم به این که رسانه را به سه گروه دسته بندی کردیم (رسانه چاپی، رسانه تصویری و رسانه آوازی) اولی در برگیرنده روزنامه، جریده، ماهنامه، سالنامه، مجله و گاهنامه می باشد. دومی تلویزیون، اینترنت و سومی رادیو و وسایل مشابه آن را در بر می گیرد.

مؤثرترین رسانه تصویری، تلویزیون است؛ زیرا از یکطرف کتله های وسیعی از مردم را در درون مرزها و بیرون از آن در آن واحد تحت پوشش قرار می دهد که شاید گفته شود که رادیو عین کار را می تواند انجام دهد. دقیق است که رادیو از این نگاه می تواند مردم را تحت پوشش قرار دهد؛ ولی نباید فراموش کرد که تلویزیون مؤثرترین است؛ زیرا علاوه بر آواز تصویر نیز پخش می کند. مردم را از طریق گوش و چشم به خود مصروف می سازد.

به همین خاطر است که نقش رسانه تصویری به مراتب برجسته تر از سایر رسانه هاست این نوع رسانه به عنوان یک رسانه مهم و بر فرهنگ تأثیر گذار می تواند باشد؛ زیرا در دنیای معاصر که مردم به طرف جهانی شدن روان استند و همه کشورها یکجا باهم در حال عبور به مرحله دهکده جهانی شدن با شتاب پیش می روند، عمده ترین وسیله، بازهم رسانه های تصویری می تواند باشد.

اینترنت یکی از مهم ترین رسانه های تصویری است که در آن واحد به وصل کننده هر فرد، نهاد و تشکیلات، اعم از دولتی و غیر دولتی در شبکه جهانی می باشد که حضور آن در صورت داشتن کمیوتر یا وسیله جذب خانه به خانه و دفتر به دفتر جهان ممکن است. ناگفته نگذاریم که در شرایط فعلی و با انکاب به فرهنگ ملی هر کشور، جهانی شدن و رسانه های تصویری ابعاد مثبت و گاهی منفی از خود متباز می سازد. شاگردان به حیث نسل جوان امروز و بزرگسالان آینده کشور باید متوجه باشند که رسانه های تصویری برنامه های گوناگون و دارای اهداف متباین را به دست نشر می سپارند. هر بیننده طبق اهداف معینی یک یا چند برنامه محدود را انتخاب و آنرا تماشا می کند. باید آنها پیش از هر هدف دیگر به هدف آموزشی یا تعلیمی بیندیشند؛ زیرا اعضای خانواده، مردم و دولت از شاگردان، همین انتظار را دارند؛ بخاطر اینکه پیغمبر بزرگوار اسلام طلب علم یا آموزش را بر هر مسلمان فرض دانسته اند که بدون شک منظور از مرد و زن مسلمان است. بدون علم هم نمی توان فرد مفیدی برای خیر و فلاح مردم و کشور خود بود. این امر تأکید می کند که شاگردان نیز طبق هدف و

یا به تأسی از هدف آموزشی، برنامه‌های آموزشی رسانه‌های تصویری را انتخاب و تماشا کنند.

داشتن قابلیت و مهارت کاری نیاز دیگری است که جوانان می‌توانند آنها را از طریق رسانه بخصوص رسانه‌های تصویری به دست آورند.

خلاصه اینکه حین استفاده از رسانه‌ها به ویژه رسانه‌های تصویری باید اهداف عالی انسانی داشته باشیم نه اهداف التنازی زود گذر و ضایع کننده وقت.

**توضیحات** • **قوة چهارم چیست؟** معمولاً دولت‌ها دارای سه رکن یا قوه می‌باشند که عبارت است از: قوه اجرائیه (حکومت)، قوه قضائیه (دادگاه عالی) یا

سترة محکمه) و قوه مقننه (پارلمان)؛ ولی اینکه مطبوعات را قوه چهارم

می‌دانند به معنای آن است که مطبوعات یا انواع رسانه‌ها به حیث «یک قوه بازدارنده هر سه قوه دولت و مردم» از اعمال غیر قانونی می‌باشد و نیز قوه بی است که دقیق ترین اطلاعات یا آگاهی‌ها را به مردم می‌رساند و نیز شعور سیاسی و حق خواهی مردم را با نشرات خود ارتقا می‌دهد. تخطی‌ها را افشا می‌کند، مظالم را بر ملا می‌سازد به فساد اداری انگشت می‌گذارد، از حقوق بشری در دفاع می‌ایستد و رمزهای افشا نشده را فاش می‌کند. به این خاطر آنرا قوه چهارم نام داده اند.

### چگونه بنویسیم



طرز نگارش اعداد ترکیبی: اعداد ترکیبی تاحدی که ممکن است، پیوست نوشته می‌شود؛ مانند: هفتصد، ششصد، پنجاه؛ اما در جایی که امکان پیوست نباشد، در آن صورت جدا نوشته می‌شوند؛ مثلاً: بیست و چهار، هشتصد و یک، دوهزار و یازده؛ همچنان اگر پیش از عدد دومی {غیرملفوظ قرار داشت در آن صورت نیز جدا نوشته می‌شود؛ مثلاً: سه صد، ده هزار و....



### بیاموزیم

- روزنامه چیست؟ روزنامه یکی از رسانه‌های چاپی است که همه روزه از طرف صبح و یا عصر به چاپ می‌رسد و پخش می‌شود.
- جریده: یکی از رسانه‌های چاپی و نشریه است که در هر هفته یکبار نشر می‌شود

که آنرا هفته نامه نیز می گویند.

- ماهنامه: نشریه‌یی که در هر ماه یک بار نشر می‌شود.
- سالنامه: نشریه‌یی است که در هر (۳۶۵) روز (یکسال) نشر می‌شود و چندین نوع است.

- گاهنامه: تمام نشریه‌های بالا موقت است یعنی در یک محدوده زمانی به چاپ رسانیده می‌شوند؛ ولی گاهنامه آن نشریه را گویند که گاه گاهی چاپ می‌شود و به زمان معین مقید نیست.

### خود آزمایی



- ۱- رسانه چیست و در جهت ارتقای آگاهی عامه چه نقشی دارد؟
- ۲- رسانه‌ها چند گونه اند؟ آنها را نام ببرید و برای هر یک دو دو مثال روی تخته صنف بنویسید.

- ۳- تلویزیون چرا مؤثرترین نقش را در حیات اجتماعات بشری دارد؟
- ۴- چرا مطبوعات را قوه چهارم می‌گویند؟
- ۵- شاگردان حین استفاده از رسانه تصویری تلویزیون چگونه برنامه‌ها را انتخاب کنند؟

- ۶- اعداد ترکیبی چگونه باید نوشته شوند؟
- ۷- گاهنامه چگونه رسانه است؟

### کارخانه‌گی



- ۱- متن درس و تمام بخش‌های این درس را به دقت بخوانید و آماده ارائه پاسخ به پرسش‌ها باشید.

- ۲- رسانه‌ها چه نقشی در ارتقای آگاهی عامه دارند؟ چهره منفی آنها چه وقت متباز می‌شود؟

در این باره مقاله‌یی بنویسید و با خود به صنف بیاورید.

شاگردان پاسخ‌های مناسبی ارائه دارند:

- ۱- از چند چهره مشهور ادبیات دری در قرون ۱۳ و ۱۴ نام ببرید.
- ۲- طنز چگونه تعریف می‌شود؟
- ۳- آیا طنز صرف منظوم بوده می‌تواند یا منثور نیز؟
- ۴- درباره کلمه‌های معلمه، رئیس، و مدیره چگونه نظری در زبان دری دارید؟



## تاریخ ادبیات دری

در صنف‌های قبلی از تاریخ ادبیات فارسی دری الی قرن (۱۲) هجری قمری آگاهی حاصل نمودیم. در این درس از سیر و خصوصیات ادبیات دری در سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری قمری وقوف حاصل می‌کنیم؛

در قرن (۱۳) ه. ق. کشمکش‌های قدرت طلبی داخلی بر ادبیات دری اثر گذار است. بدون شک چنین حالتی بر چنین آثار منثور و منظوم آن عصر و تذهیب و نقاشی روبه ضعف و سقوط می‌رفت، سایر پدیده‌های ادبی نیز وضعیتی بهتر از آن‌ها نداشت.

نثرها اغلب تقلیدی و یکنواخت و فاقد منانت و ساده گی قدیم و عاری از صنایع بدیعی و تکلفات دوره‌های وسطی بوده است و نیز ساده نویسی در این دوره فصاحت متاخران و دوره معاصر را نیافته بود. با این همه قابل یاد آور است که اگر ادبیات سده سیزدهم بطور دقیق به پژوهش گرفته شود، بیگمان به آثار ادبی در آن زمان‌ها بر می‌خوریم که غیر مطبوع؛ ولی قابل اعتنا بوده اند.

با وجود آشفته حالی اجتماعی و سیاسی کشور در این قرن، هموطنان فرهنگی بودند که به این امر سترگ می‌انداشیدند و از هر امکان و معالی برای آفرینش آثار ادبی استفاده می‌کردند و نگهداری میراث گرانبهای گذشته گان را وجیه خود می‌دانستند.

از این سخنسرایان که تعدادشان را در حدود سه صدتن گفته اند، آثار زیادی بر جای نمانده و مقداری از آنها که مورد اعتنا می‌توانست باشد بر اثر بروز رخدادهای متوالی و دردناک سده سیزدهم از میان رفته و بخشی دیگر از آن شاید بصورت شخصی در تصرف کسانی باشد.

آنانی که تمامی یا بیشتر آثارشان از گزند حوادث در امان مانده است، چهره‌های درخشان و نامهای ماندگاری هم دیده می‌شوند که نام و کارشان ادب زمان را رنگینی می‌دهد و آبرو می‌بخشد.

برخی از آن چهره‌ها عبارت بودند از: میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل، میر مجتبی‌الفت، محمد حسن دبیر، ادیب پشاور، لعل محمد عاجز، حبیب‌الله آخندزاده یا محقق قندهاری، مهر دل مشرقی، ولی طواف کابل، میر هوتک افغان، حمید کشمیری، شرر جغتویی، غلام محمد طرزی و دیگران.

و اما ادبیات سده چهاردهم در مقایسه با ادبیات سده سیزدهم شگوفاتر و پر بارتر بوده است. در دهه‌های میانی این سده تکلفات منشیانه و مصنوع سده گذشته در شعر و نثر کنار گذاشته شد و ساده نویسی آغاز یافت، انواع دیگر ادبی؛ چون: داستان کوتاه، طنز، شعر نو، و اندکی، بعد تر رمان نویسی در ادبیات دری راه یافت، معانی و مفاهیم نو در شعر گنجایده شد که تاکنون ادامه دارد؛ ولی در این زمان نیز برخی از شعرا باز هم به تقلید از گذشته گان، شعرهایی با همان ساخت و ریخت قدیم می‌سرودند.

در این دوره شاعران دیگری داریم که تمام توجه شان به غزل سرایی و سرایش قصاید معطوف نگردیده؛ اما بخش قابل توجه آثارشان در همان قالب‌ها سروده شده است؛ با این وجود در این نوع آثار، زبان و تغییرهای زبانی نو به ملاحظه می‌رسد و نیز اقایلیم فکری و تصویرهای نو مشاهده می‌شود.

در کشور ما افغانستان سه شاعر (استاد خلیل الله خلیلی، محمد یوسف آینه و فتح محمد منتظر) نخستین کسانی بودند که در سرایش شعر نو طبع آزمایی کرده اند؛ چنانچه خلیلی گفته است:

شب اندر دامن کوه  
در خنان سبز و انبوه  
ستاره روشن و مهتاب  
در پرتو فشانی  
شب عشق و جوانی

تا وقتی که در کشور ما ماشین چاپ وجود نداشت و خواندن روزنامه و حصول تعلیم و تربیه در مکاتب عام نشده بود؛ از نوع دیگر ادبی یعنی طنز نویسی به گونه پذیرفته شده امروزین خبری نبود. در شهرها و روستاهای افغانستان، هزاران کتاب خطی، چاشنی زنده گی فرهنگی مردم را تشکیل می داد.

در مدارس و مساجد در کنار علوم دینی، بوستان و گلستان سعدی، دیوان حافظ و بهارستان جامی نیز تدریس می شد. همین سان شاهنامه فردوسی، در شاهنامه خوانی های شب های طولانی زمستان و مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی در مثنوی خوانی های اهل طریقت و صوفیان پاک نهاد که روزها را به دریافت نفقه حلال مصروف می بودند با اعزاز و اکرام و التناذ ادبی و محتوایی از آنها فیض برده می شد.

بعدها بود که حاجی اسمعیل سیاه هراتی و شایق جمال، با وصف اعمال سانسور شدید مطبوعاتی توانستند طنز منظوم را رواج دهند. سپس ضیا قاریزاده، عبد الصبور غفوری، غلام علی امید، شیر علی قانون، طالب قندهاری و ده ها شاعر دیگر تلاش کردند، تا برای انعکاس مشکل های زنده گی و ناهنجاری های اجتماعی، طنز منظوم بیافرینند. لازم به یاد آورiest که اینگونه تلاش ها، به اثر سانسور و نبود آزادی بیان انتقادات آنان از سطح کوبیدن گرافروشی، بیسوادی مردم، خرافات، تن پروری و رشوت خواری ماموران حکومت و بیرو کراسی اداری بالاتر نرفته بود.

در این دوره داستان نویسی رخ نمایان کرد و نثر ساده و فصیح در ادبیات داستانی رواج یافت. در این ایام، زبان داستانی از پیشرفت لازم بشارت داد و روانشناسی و آمال گروه های مختلف اجتماعی صریحتر و هنری تر ترسیم می شد. چنانچه نوشته های نجیب الله تور وایانا، سلماغلی جافوری، عزیز الرحمن فتحي، محمد شفیع رهگذر، محمد عثمان صدقی، محمد حیدر ژوبل، محمد حسین غمین، عبد الغفور برشنا، علی احمد نعیمی و دیگر نویسنده گان این دوره را می توان نام برد.

• طنز چیست؟ آثار ادبی که در آنها عیب‌های فردی و اجتماعی در پوشش ظرافت و خنده هنرمندانه به تصویر کشیده شود و نویسندگان یا گویندگان این نوع آثار اصلاح این نوع عیوب و دیگرگون سازی اعمال و افکار انسان‌ها را هدف قرار داده باشد این نوع ادبی را به نام «طنز» یاد می‌کنند.

• تکلفات منشیانه: در قدیم در دربار پادشاهان و سلاطین، شخصی بنام «منشی» و یا «منشی حضور» عزت‌قر می‌یافت و وظیفه داشت با سبک مخصوص به نگارش فرامین، احکام، هدایات و یا رهنمودهای پادشاه یا سلطان و یا مکاتیب خاص شاید گاهی سری می‌پرداختند که در آن‌ها تکلفات ویژه بی رعایت می‌شد؛ چنانچه در این نامه نورالدین عبدالرحمن جامی به یکی از وزیرها: ((بعد از عرض اخلاص به لسان محبت و اختصاص معروض آنکه: قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آن حضرت نعمت بزرگ است و شکر آن نعمت، صرف اوقات و انفس است به مصالح مسلمانان و رفع مفاسد ظالمان و عوانان. اگر ناگاه عیاذاً بالله طبع لطیف را از مهر آن شغل گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید، تحمل آن گرانی....))

رعایت اینچنین سبک در نگارش را تکلفات منشیانه گفته‌اند.

(از مکتوبات جامی)



### چگونه بنویسیم؟

املائی واژه‌های عربی در نگارش زبان دری بدین گونه است:

۱- واژه‌های اسمعیل، اسحق، ابراهیم، رحمن و امثال آن را باید با {ا} یعنی اسماعیل، اسحاق، ابراهیم، رحمان بنویسیم.

۲- کلمه‌های مثل، زکوة، صلوة (صلاة)، مشکوة، توریة و حیوة باید همان گونه که تلفظ می‌شوند نوشته شوند: زکات، صلات، مشکات، تورات، و حیات.

۳- واژه‌هایی که در عربی به صورت: قراءة، دناءة، براءة، و... نوشته می‌شوند، در زبان فارسی دری باید به صورت قرائت، دنائت، برائت و... نوشته شوند.

۴- واژه‌های عربی هموزن (تفعیل) باید با دو {ی} نوشته شوند؛ مانند: تعیین، تغییر، و تمیز.

۵- واژه‌های مرکب یا ترکیبات عربی مستعمل در دری جدا نوشته می‌شوند؛ مانند: ان

شاء الله، عتقريب، مع هذا، مع ذالك، مع جمله، علی هذا، من بعد، اما اگر  
 « ال » (الف و لام معرفه و يا تعريف عربی) در میان آنها قرار گرفته باشد، در آن  
 صورت به همان شکل عربی نوشته می شوند؛ مانند: عند المطالبه، عند الطلب، مع الخیر،  
 علی الدوام وغيره.

۶- هر گاه واژه « ابن » در آغاز و پیش از اسم خاص بیاید چنین نوشته می شود این سینه،  
 ابن رشد، ابن خلدون، ابن زید و ابن احمد و اما اگر « ابن » در بین دو اسم خاص بیاید  
 {الف} آن از نوشته حذف می شود؛ و لی در نبود « الف » هم « الف » تلفظ می شود؛  
 مانند: محمد بن احمد دقیقی بلخی، عیسی بن مریم، یحیی بن خالد برمکی، حمزه بن  
 حسن اصفهانی.

۷- نوشتن واژه های عربی بلوی، تقوی، مبتلی، مصطفی، و مستتی در زبان دری به  
 عوض « الف » مقصوره { ی - با } { الف - الف } مرجح دانسته می شود؛ مثلاً: بلوا، تقوا،  
 قوا، مبتلا، مصفا، مستثنا.

۸- واژه های عربی جرأت، ملجأ، تأدیه، مأخذ، تأذیب، تأخیر، تأیید، تأکید،  
 مأمور و امثال این ها در زبان دری به همین شکل ها نوشته می شوند.

۹- واژه های محترمه، معلمه، رئیس، وزیر، مدیر و مانند این ها در زبان دری برای مرد  
 وزن بدون علامت تأیث به شکل محترم، معلم، رئیس، وزیر، مدیر و یا مانند این ها  
 درست است؛ زیرا در قواعد دستوری زبان دری علامت تأیث وجود ندارد؛ اسم های  
 تأیث عربی چون صدیقه، راضیه، سیده، وغیره از امر مستتی می باشد؛ زیرا این گونه  
 اسم ها با همین گونه املا وارد زبان دری شده اند.



### بیاموزیم

چند اختلاف شعر نو و شعر کهن

۱- کوتاه و دراز بودن مصراع ها: هر دو نوع شعر مصراع های هم سان می توانند داشته  
 باشند؛ ولی دراز و کوتاه بودن مصراع ها یکی از خصیصه های شعر نو است. درازی و  
 کوتاهی مصراع ها در شعر به معنای آن نیست که این نوع شعر اوزان عروضی را همیشه  
 در هم می کوید؛ مثلاً:

دو تا گفت.

نشسته اند روی شاخه سدر کهنسالی.

مصراع نخست این شعر و مصراع دوم آن هر دو (مفاعلن) بحر هزج معروف عروضی

را دارد و منتها مصراع اول یک بار ((مفاعیل)) دارد و مصراع دوم چهار بار مفاعیل را جایز است.

۲- شعر کهن تابع ((قرار داد)) است و شعر نو خود را تابع قرار داده‌های کهن نمی‌داند. ۳- عدم سخنوری در شعر نو، چون طرفداران شعر کهن مهمترین نشانه قدرت شاعر را تسلط بر کلمه و کلام می‌دانسته‌اند؛ ولی شاعر نو پرداز با ارائه شعر خود تعریف دیگری از شعر به دست داده است، تعریفی که دیگر مطلقاً به اعتبار اقتدار در سخنوری نیست. از اینرو در شعر تأکید بر چیز دیگری است نه به سخنوری. یعنی شاعر شعر نو یا شعر امروز به نیروی ذهنی و قدرت تخیل ((فضاسازی)) خود متکی است.

### خود آزمایی

۱- ادبیات دری در قرن (۱۳) چه چیزی را به پیکر خود اثر گذار می‌شمرد؟ ۲- نام‌های سه تن از چهره‌های درخشان و ماندگار ادبیات قرن سیزده را روی تخته چه کسی می‌تواند بنویسد؟

۳- ادبیات سده چهاردهم در مقایسه به ادبیات سده سیزدهم عقب مانده تر بوده و یا چگونگی؟

۴- کدام سه شاعر قرن چهاردهم هجری در کشور ما بودند که نخستین بار در سرایش شعر نو طبع آزمایی کرده‌اند؟

۵- آیا می‌توانید سه یا چهار مصراع یک شعر نو را که مصراع‌های کوتاه و دراز داشته باشند از یاد بگویید؟

۶- کدام شخصیت‌های ادبی کشور ما برای نخستین بار طنز منظوم را رواج دادند؟ روی تخته بنویسید.

۷- در قرن چهارده هجری به اثر سانسور و نبود آزادی بیان انتقادات شاعران از کدام سطح بالا نرفت؟

۸- کی می‌تواند از «طنز» تعریفی ارائه کند؟



### کارخانه گی

- ۱- درس روز آینده را با دقت مطالعه کنید.
- ۲- هر کدام تان یک پارچه طنز را با خود بیاورید تا در برابر صنف قرائت کنید.

درس

بیست

و پنجم

شاگردان به پرسش‌های آتی پاسخ می‌دهند:

- ۱- در مورد شخصیت فرهنگی کاتب چه می‌دانید؟
- ۲- از دو اثر معروف کاتب نام ببرید؟
- ۳- از نحوه نگارش پسوندهای اسم معنی و نکره یک یک مثال روی تخته نوشته می‌توانید؟



## فیض محمد کاتب کی بود؟

فیض محمد کاتب یکی از چهره‌های فرهنگی و کارشناس دولتی کشور ما و نویسندهٔ چیره دست و شخصیت دانشمند بود. وی پسر سعید محمد از سال ۱۲۷۹ الی ۱۳۴۹ ق. زنده گی کرده است. در ابتدا فیض محمد کاتب در روستای زردسنگ ولایت غزنی به سر می‌برد. موصوف تحصیلات مقدماتی خود را در زادگاهش (روستای زردسنگ) به انجام رسانید و برای ادامهٔ تحصیل به قندهار رفت (۱۲۹۷ - ۱۳۰۳ ق. سپس به لاهور، کابل و حتی به روایتی به نجف رفت و دانش‌های گوناگون متداول روزگار؛ مانند: حکمت، کلام، تاریخ، فقه، اصول، ادبیات عرب، منطق، لغت، هیئت، نجوم، حساب و الجبر را آموخت و گذشته از زبانهای فارسی دری و پشتو، عربی، اردو و انگلیسی را هم به اندازهٔ نیاز آموخت. فیض محمد در خوش نویسی استاد بود؛ نسخه‌هایی از قرآن کریم و کتاب‌های دیگر را به خط زیبای خویش نوشت. استادش در نویسنده گی و خوش نویسی موجب شد تا در دورهٔ امیر عبد الرحمن خان و پسر وی امیر حبیب الله خان به سمت منشی حضور گماشته شود؛ کار نوشتن نامه‌ها و فرمان‌های دولتی را به او سپردند و از همین روی بود که به «کاتب» آوازه یافت.

امیر حبیب الله خان با آگاهی از مراتب علم و دانش کاتب، به ویژه در زمینه تاریخ نگاری، بدو فرمود تا کتابی در تاریخ افغانستان از روزگار به قدرت رسیدن احمد شاه درانی (۱۱۶۰ ق. تا زمان خود امیر حبیب الله، با نظارت و ممیزی شخص امیر، بنگارد و برای این کار همه اسناد آرشیف دولتی، اسناد و مدارک دست اول، نامه‌ها و فرمان‌ها، گزارش‌های روزانه از جبهه‌های جنگ و سایر گزارش‌های موجود در ارگ دولتی را در اختیار فیض محمد کاتب گذارند که حاصل کارش کتاب‌های بسیار ارزشمندی همچون سراج التواریخ است.

کاتب به رغم پیوندش با دربار شاهی، اندیشه‌های آزادی خواهانه داشت و از جنبش‌های پیشرو افغانستان؛ مانند: جنبش مشروطیت پشتیبانی می‌کرد و از این روی نیز در سرکوب جنبش مشروطیت اول به دست امیر حبیب الله خان در سال (۱۳۲۷ ق. به زندان افتاد که بنابر شناخت امیر از وی بعد از مدت کمی رها شد و بعدها از دار الانشا به دارالتألیف معارف خدمات شایانی نموده و بالاخره به مدرسه حبیبه جهت تعلیم و تربیه اولاد وطن موظف گردید.

کاتب از پرکارترین نویسندگان کشور ما در دوره اخیر به شمار می‌آید. دو اثر سترگ او ((تحفة الحبيب)) و ((سراج التواریخ)) به رغم اینکه کاتب، این دو اثر را تحت نظر و ممیزی امیر حبیب الله خان نوشته است، مهم‌ترین و مفصل‌ترین منابع تاریخ افغانستان از دوره احمد شاه درانی تا روزگار مؤلف به ویژه دوره امیر عبدالرحمن خان است و بسیاری از رویدادها و حقایق ناگفته را در بر دارد و از همین رو است که کاتب را ((بیعتی)) روزگارش گفته‌اند.

در (۱۳۵۸ ش. مجموعه بی از آثار و یادداشت‌های کاتب را حکومت وقت کشور از ورثه او خریداری کرد و به آرشیف ملی انتقال داد که شامل چهار اثر در (۳۲۶۷) صفحه و (۷۶) قلم نقل فرمان‌های دولتی و اسناد و مکاتیب و یادداشت‌های دیگر در (۶۴۷) صفحه بود. سایر نوشته‌های فیض محمد کاتب (۱۷) جلد را تشکیل می‌داد که در سال (۱۳۶۷ ه. ش. در کابل به چاپ رسید؛ برخی از آنها عبارت‌اند از: تاریخ

امانیه، تاریخ عمومی افغانستان، استقلال افغانستان، رساله و جه تسمیه افغانستان و غیره.

ت. اینکه چرا فیض محمد کاتب به ((بیهقی)) تشبیه شده است؟ دلیل آن این است که ابرالفضل بیهقی که نخست معاونیت و بعدها سمت منشی دارالانشای سلطنت خانوادۀ محمود غزنوی و خود وی را داشت با قلم

توانا، اندیشهٔ بارور و باریک بینی روشنگرانه و خردمندانه، چهرهٔ وقایع زمان مسعود غزنوی را در تاریخش (تاریخ بیهقی) ترسیم نموده است و ملافیض محمد کاتب نیز با نوشتن کتاب سراج التواریخ، چهرهٔ واقعی وقایع وقت برخی از امرای زمان خود را ترسیم نموده است؛ از اینرو برخی از فرهنگی‌های کنونی وی را (کاتب را) به بیهقی زمانش تشبیه کرده اند.

• تحفه الحیب کتابی بوده که توسط فیض محمد کاتب در سه جلد بحیث نخستین اثرش تألیف شده است: جلد اول آن در (۷۶۷) صفحه شامل وقایع و حوادث دوران سدوزایی می‌باشد. جلد دوم آن در (۸۸۵) صفحه شامل حوادث تاریخی افغانستان در زمان محمد زایی‌ها و دومین هجوم نظامی انگلیس‌ها را در بر می‌گیرد که تألیف آن در ماه شوال ۱۳۲۲ هـ. ق. به پایان رسیده است.

گفته شده که یک نسخهٔ قلمی ((تحفه الحیب)) به خط زیبای خود کاتب نزد مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است و حبیبی پیرامون این کتاب چنین گفته است: ((این کتاب نکات خوب تاریخی را حاوی است، برای مدققین تاریخ نهایت ضمیمت و سخت پسندیده است...))

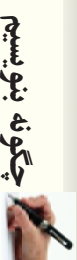
؛ این کتاب ممنوع الانشار شده بود.

• سراج التواریخ یکی دیگر از آثار کاتب است مبنی بر وقایع تاریخ افغانستان که در پنج جلد تألیف شده بود که از آن جمله سه جلد آن در دسترس است: جلد اول آن شامل وقایع دوران پادشاهان سدوزایی است که نود و هشت سال را در بر می‌گیرد. اتمام تألیف این جلد توسط کاتب در سال (۱۳۲۵) هـ. ق. صورت پذیرفته است.

جلد دوم این کتاب از آغاز به قدرت رسیدن محمد زایی‌ها شروع شده و تا حوادث (۱۲۹۷) را در بر می‌گیرد و به سال (۱۳۳۱) تألیف آن به پایان می‌رسد. هر دو جلد با هم در همین سال در کابل به چاپ رسیده است.

جلد سوم که بزرگترین و مهم‌ترین جلد این کتاب است، وقایع و حوادث افغانستان را از سال (۱۲۹۷) هـ. ق. که آغاز به قدرت رسیدن عبدالرحمن خان است تا سال (۱۳۱۴) یعنی شانزده سال دوره عبدالرحمن خان را تبیین می‌کند.

چاپ جلد سوم این کتاب در سال ۱۳۱۳ آغاز و به سال ۱۳۱۶ هـ. ق. پایان یافت.



### چگونه بنویسیم

#### • املا می‌پسوند تنکیر یا نکره (وحدت):

املا می‌پسوند تنکیر، پسوند اسم معنی و پسوند صفت نسبتی با واژه‌های مختوم به { }  
ممدوده، واو معروف و مجهول و‌های غیر ملفوظ {ره} به شکل ((بی)) نوشته می‌شود:

الف - واژه‌های مختوم به الف {ممدود}:

دنیا: دنیایی می‌خواهم پر از صلح و صفا (پسوند نکره)

دانا: دانایی، تواناییست (پسوند اسم معنی)

اعتنا: به من اعتنائی نمود (پسوند تنکیر)

آسیا: مسابقات فتنال آسیایی بزودی آغاز می‌شود (پسوند صفت نسبتی)

ب - واژه‌های مختوم به واو معروف و واو مجهول:

لیمو: پروین پیراهن لیمویی پوشیده بود. (پسوند صفت نسبتی)

دو: دویی در بین دوستان ناپسندیده است. (پسوند اسم معنی)

مو: او سرمویی هم به برادرش علاقه نداشت. (پسوند نکره یا وحدت)

ج - واژه‌های مختوم به‌های غیر ملفوظ {ره}:

نامه: نامه‌یی به برادرم فرستادم. (پسوند نکره)

سرمه: او پیراهن سرمه‌یی پوشیده بود. (پسوند صفت نسبتی)

برده: مبارزان قرون وسطی زنجیرهای برده گی را گسستند. (پسوند اسم معنی)  
 د- پسوند‌های اسم معنی، تکبیر و ضمیری در واژه‌های محترّم به {ری}:  
 صوفی: صوفی آن است که هر چه در کف داری بدهی... (پسوند اسم معنی)  
 یا: صوفی میگشت در دور افق.... (پسوند نکره)  
 کشتی: کشتی از دریا می گذشت. (پسوند نکره)  
 یا: کشتیم، کشتیت، کشتیش، کشتی مان (یم، یت... نشانه‌های ضمیری)  
 زنده گی: زنده گیم، زنده گیت، زنده گیش، زنده گی تان.



### پیاموزیم

منشی حضور: منشی به معنای انشا کننده، نویسنده، یا کاتب و ((منشی حضور)) یعنی منشی حضور امیر، پادشاه یا سلطان و این مقامی بود که امروز در ریاست جمهوری اسلامی ما به نام ((ریاست اداره امور)) یاد می شود. وظیفه آن در نزد شاهان نگارش فرامین، احکام، نامه هایی که به امضای شاه می رسید، پیام‌ها به داخل، خارج و غیره اسنادی که امضا یا مهر سلطنت در پای آن ضرورت بود.



### خود آزمایی

- ۱- فیض محمد کاتب چگونه چهره بی در کشور ما بود؟
- ۲- چرا کاتب برای تحصیلات بیشتر به خارج کشور رفت؟
- ۳- گفته می شود که کاتب علاوه به اینکه صاحب اندیشه و اثره سیاسی بود؛ ولی به نظر شما به چه دلیل در دستگاه دولت وقت نیز کار می کرد. این عمل وی ما را به کدام وظیفه ملی متوجه می سازد؟
- ۴- گفته شده است که فیض محمد کاتب از پر کارترین نویسندگان دوران اخیر کشور ما بوده است. شما دلیل آنرا گفته می توانید؟

۵- به دسترس قرار دادن تمام آرشیف و اسناد مهم دولتی به فیض محمد کاتب در نوشتن تاریخ یک بخش حیات جامعه ما بر آثار تاریخی که نوشت چگونه تأثیر به جا گذاشت؟

۶- کدام مهارت کاتب سبب شد که به دربار شاه وظیفه بیابد؟  
۷- قدرت نویسنده گی به فیض محمد کاتب کدام امکان در نوشتن تاریخ وقایع را میسر می ساخت؟



۱- شاگردان عزیز، متن درس (۲۶) را آنچنان مطالعه کنید تا با ارائه پاسخ های مناسب به معلم صاحب از اجرای این وظیفه خانه گی اطمینان داده باشید.

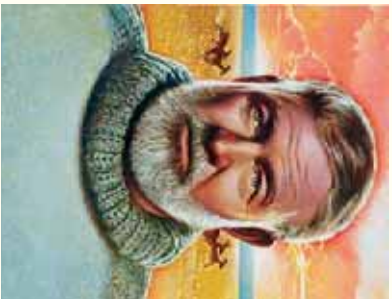
۲- از متن خوانده شده کارکردهای مهم فیض محمد کاتب را بیرون نویس کنید.



## درس بیست و نهم

شاگردان پاسخ ارائه دارند:

- ۱- ارنست همینگوی کی بود و در کدام کشور به دنیا آمده است؟
- ۲- بیشترین فعالیت‌های خود را در عرصه ادبیات چه وقت و در کجا انجام داد؟
- ۳- چند نمونه از واژه‌هایی بنویسید که با کانسونت ختم شده و پسوند اسم معنی داشته باشد.



### ارنست همینگوی

همینگوی نویسنده ریالیست و بزرگترین رمان نویس امریکایی بود که در (۲۱) جولای (۱۸۹۹) م. در حومه شیکاگوی آن کشور به دنیا آمد. پدرش دکتور کلارنس همینگوی پیشه طبابت داشت. ارنست همینگوی بخاطر اشکال موجود در خانواده خود دچار معضله و زحمت بود. مادر به فرزندش توصیه می کرد که سرود مذهبی کلیسا یاد بگیرد؛ اما پدرش تور ماهیگیری به او می داد که ماهیگیری را تمرین کند؛ زیرا وی خود به این شغل نیز مصروف بود. در ده سالگی پدرش او را با تفنگ و شکار آشنا ساخت. ارنست همینگوی در دوره مکتب ابتدایی احساس کرد که ذهنش مستعد ادبیات است و به نوشتن مقاله‌های ادبی و داستان به روزنامه یی که خود شاگردان آنرا اداره می کردند، شروع کرد. در مکتب سبک روان نگارش وی را می ستودند؛ ولی با وجود آن در عمل علاقه و محبتی به او نشان نمی دادند؛ زیرا در نظر آنها برتری و

امتیاز گناه نابخشودنی بود.

ارنست به ورزش خیلی علاقه نشان می داد و به قدری در این کار بی باک بود که یک بار بینی وی شکست، بار دیگر بدنش آسیب دید. تنفر از خانواده و مکتب موجب شد که هر دو را ترک گوید. همیگویی گاهی در مزرعه کار می کرد؛ زمانی به ظرف شویی در رستوران‌ها می پرداخت و مدتی هم به وسیله قطارهای آهن حامل کالاهای تجارتي از نقطه یی به نقطه دیگر به طور پنهانی سفر می کرد. سر انجام تحصیلات متوسطه خود را در یکی از مکاتب عالی محل زادگاهش به اتمام رسانید و مانند بسیاری از معاصرانش تحصیلات عالی نداشت.

تعطیلات تابستانی را بعدها با خانواده اش در میان جنگلی نزدیک مشیگن که به پاکی و سرسبزی معروف است می گذرانید. در آنجا ارنست کوچک لذت شکار و ماهیگیری را دریافت. او از میان خاطره‌های این روزها، محل‌ها، شخصیت‌های بعضی از بهترین داستان‌هایش را بیرون می کشید. وی مناظر آن جنگل را در داستان‌های اولیه خود منعکس می ساخت.

در سال (۱۹۱۷) م. امریکا نیز درگیر جنگ جهانی بزرگ شد. همیگویی باسری پرشور خود را سرباز داوطلب معرفی کرد؛ ولی بخاطر معيوب بودن چشم، سند معافیت از خدمت عسکری برایش دادند. در همان وقت پس از آشنایی با مدیر یکی از روزنامه‌های آن روزگار دوماه برای آن روزنامه راپورتاژ تهیه می کرد. بعدها راننده گی امبولانس صلیب سرخ را به عهده گرفت و به جبهه جنگ ایتالیا رهسپار گردید؛ در این وقت زخمی شد. پس از اشتراک در آن جنگ، در جنگ ترکیه و یونان بحیث خبر نگار شتافت، از آنجا به پاریس رفت و به پرورش استعداد نویسنده گی خود پرداخت. به نوشتن سرگذشت‌های کوچک و ساده یی متوسل شد. نخستین آثار و داستان‌های وی سر و صدای زیادی ایجاد کرد، وی سلیس و روشن و بی ابهام و در عین حال عامیانه می نوشت که مانند آب پاکیزه و زلال از طرف دوستان و خواننده گان نوشته هایش مورد استفاده قرار می گرفت.

یکی از ناول‌ها و داستان‌های وی ((پنجاه هزار دالر)) و دیگری ((هفته نامه آتلانتیک)) نام گرفته بود. همین ناول اخیر وی که بیست صفحه یی بود نام وی را سر زبان‌ها رسانید. قطعات گوناگون شعری نیز در سال (۱۹۲۳) م. در مجله یی بنام ((شاعری))

چاپ شد. بعدها کتاب دیگری را زیر نام ((در زمان ما)) در پاریس به دست نشر سپرد.

در سال (۱۹۲۷) م. کتابی را به نام ((مردان بدون زنان)) منتشر کرد. فرمایشات روزنامه را برای نوشتن مقاله‌ها نمی‌پذیرفت و با قناعت زنده گی می‌کرد و خوش داشت هر چه دل خودش می‌خواهد آنرا بنویسد.

ارنست همینگوی وقتی به اوج شهرت صعود کرد و در آمدی زیاد به دست آورد که کتاب ((نیوگرافی نویسنده گان امریکایی مقیم پاریس)) را منتشر ساخت و در سال (۱۹۲۸) م. به وطنش بازگشت و فلوریدا مقدمش را گرامی شمرد.

همینگوی چهار بار ازدواج کرد و از خانم نخستین خود پسری داشت و از دومی دو پسر دیگر صاحب شد. در سال (۱۹۲۹) م. وی کتاب مشهور ((وداع با اسلحه)) را نوشت که در آن به جنگ‌های ایتالیا اشاره دارد. او همچنان کتابهای دیگری نیز نوشت که هر کدام خواننده زیاد داشت. ((زنگ‌ها برای کی به صدا در می‌آیند)) اثر دیگر همینگوی است. آخرین کتاب را که وی نوشت ((پیر مرد دریا)) نام داشت. ارنست همینگوی در سال (۱۹۶۱) م. در گذشت و با مرگ خود افول یکی از نابناکترین ستاره‌های آسمان ادبیات امریکا را سبب شد.

همینگوی هر صبح شروع به نویسنده گی می‌کرد؛ به همین خاطری ده‌ها اثر را ابلاغ نمود.

**توضیحات** • ریالیست: به کسی که از مکتب ریالیسم پیروی داشته باشد اطلاق می‌شود. ریالیسم به معنای حقیقت جوایی یا واقع بینی است و یک مکتب ادبی و هنری می‌باشد؛ ولی به یاد داشته باشیم که واقعیت جوایی

با واقع بینی که معنای ریالیسم است، هیچگاه این مفهوم را تبیین نمی‌کند که گویا ریالیست مانند کمره عکاسی عمل می‌کند، هر آنچه بیرون از ذهن خود می‌بیند آنرا در اثری منعکس سازد و آن گونه اثر را ما هم اثر ریالیستیک قبول کنیم؛ بلکه انعکاس واقعیت با صیقل لازم به آن را می‌توان اثر ریالیستیک نامید، و ایجاد گر چنین

اثر را می‌توان ریالیست خواند. صیقل کردن به معنای برجسته‌سازی روابط هر پدیده و رخداد های اجتماعی؛ مثلاً: هر کسی از بدن و دست و پای سیاه و چرک نفرت دارد. آیا دست و پای و لباس آلوده به سیاهی‌های یک مؤلد پشت ماشین و یا زارع روی زمین‌های زراعتی را نیز می‌توان مورد نفرت قرار داد که بدون شک پاسخ همه ما منفی است زیرا آنها کاسبان اند؛ اگر چرک بودن دست‌ها با کار با ارزش صاحب دست، در ارتباط مطالعه نشود و یا به عبارت دیگر با صیقل دادن، روابط را به خواننده اثر خود نشان ندهیم و آنرا کنمان کنیم اثر ماریالیستیک نخواهد بود.

• رمان: رمان واژه‌ای است فرانسوی و به اثری اطلاق می‌شود که متثور و متأثر از تخیل باشد و به بیان واقعات اجتماعی پرداخته باشد.

در بارهٔ رمان گفته شده که انواع و اقسامی دارد: آموزشی (تعلیمی) و آن داستانی است شامل مطالب علمی، طبیعی و فلسفی، پولیسی: حاکی از حوادث مربوط به دزدی، جنایت و کشف آنها توسط کار آگاهان زیر دست پولیس؛ تاریخی: داستانی که اساس آن را وقایع تاریخی تشکیل داده باشد و عشقی: داستان یا رمانی که شالودهٔ آن بر عشق نهاده شده باشد.

اشکال خانواده گوی ار نست همیگویی چه بوده است که در متن درس از آن تذکر بعمل آمده است؟ اشکال خانوادهٔ موصوف از جایی ناشی شده بود که پدر و مادرش باهم توافق و تجانس اخلاقی نداشتند و این رخداد برای کسی که هر چند طفل بود و در آینده نویسنده‌ای بزرگ شد، واقعأ مشکلی بود که ذهن همیگویی را به پریشانی کشانده بود.



### چگونه بنویسیم

املائی پسوند اسم معنای { - ی } چگونه رعایت شود؟

• پسوند اسم معنی در پیوستن با واژه‌های مختوم با مصوت هلا(اول) و یا صدا دارها و { - ه } غیر ملفوظ سه شکل زیرین را به خود می‌گیرد:

۱- در پیوستن با واژه‌های پایان یافته با الف ممدوده، الف مقصوره و واو، با دو { ی } و به شکل { یی } نوشته می‌شود، مانند:

O با الف ممدوده: / یینا + ی (میانوند واسطه) / + ی (پسوند اسم معنی) = یینایی؛

مانند: او بینایی خویش را از دست داد.

- با الف مقصوره: در این گونه واژه ها، پای پانی واژه به الف ممدوده مبدل گردیده و قاعده الف ممدوده بر آن تطبیق می شود؛ مانند: لیلی = لیلای + ی
- میانوند واسطه) + ی (پسوند اسم معنی) = لیلایی؛ مانند: لیلایی از هر خو برویی بر نمی آید.

• با واو: اگر پیش از {و} حرفی مضموم قرار گرفته بود در آن صورت پسوند اسم معنی را باید به شکل ((یی)) نوشت؛ مانند: خوشبوی (میانوند واسطه)  
+ ی (پسوند اسم معنی) = خوشبویی؛ مانند: خوشبویی گلاب مرا به یاد سرزمین کودکی هایم می اندازد.

اما اگر پیش از واو (و) حرفی مفتوح قرار گرفته باشد، در آن صورت تنها پسوند اسم معنی به پایان واژه علاوه می شود و برای نوشتن {ی} (میانوند واسطه)، ضروری نمی افتد؛ مانند: خسرو + ی (پسوند نسبتی) = خسروی از هر شهنشاهی بر نمی آید.

۲- هنگام پیوستن اسم معنی (-ی) با واژه های مختوم باهای غیر ملفوظ، ((های)) پایانی واژه به حالت خود باقی می ماند و قبل از پسوند اسم معنی {گ} ظاهر می شود؛ مانند: زنده + گ + ی (پسوند اسم معنی) = زنده گی؛ مانند: زنده گی هیچگاه بدون هدف نمی باشد.

۳- هنگام پیوستن پسوند اسم معنی (-ی) با واژه های مختوم به {ی}، میان واژه و پسوند حرف دیگری علاوه نگردیده، به صورت پیوسته با واژه نوشته می شود؛ اما هنگام خواندن، با فشار بیشتری تلفظ می شود؛ مانند: حاجی + ی (پسوند اسم معنی) = حاجیی؛ مانند: حاجیی - مردم به جای آن حاجی گری می گویند - تنها با طواف کعبه حاصل شود.



### پیاموزیم

- سیر انکشاف ادبیات در کشور ما و در اروپا یا امریکا باهم یکسان نبوده است؛ زیرا حوادث بین کشور ما و کشورهای اروپایی و ایالت متحده امریکا - حوادث اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی - از هم متفاوت و متباین بوده است. زمانیکه

تمدن آریایی در اوج ترقی خود بوده؛ مثلاً: تنها کتاب اوستای دین زردشت در کشور ما که مبین عظمت تمدن آریایی می‌باشد به سه و نیم میلیون کلمه نوشته شده بود؛ دین مقدس اسلام و تمدن اسلامی ارزش‌های ماندگاری را به سرزمین ما آورد که در آن موقع غرب، درگیر قرون وسطی و ابتدال آن بوده است؛ زیرا با گسترش تمدن اسلامی در کشور ما علاوه بر دیگر فعالیت‌های فرهنگی صد ها جلد کتب دینی، علمی، طبی و غیره نوشته شده بود که برخی از آنها تا قرن (۱۵ و ۱۶) مسیحی به حیث مآخذ مورد استفاده اروپایی‌ها قرار داشت. در حالیکه در چنین مواقع اروپا عقب مانده گی را تجربه می‌کرد و یا بعدها پیشرفت‌های ساینس و تکنولوژی در دنیای غرب - بعد از رنسانس - به پیمانه‌یی سریع صورت پذیرفت که ما سالهای طولانی از آنان عقب ماندیم. این خود اثرات لازمی را بر سیر تکاملی ادبیات‌های مان داشته است و از اینروست که در غرب، مکتب‌های ادبی چون کلاسیسم، رومانتیسم، ریالیسم و غیره تبارز کرد؛ ولی دوره‌های ادبی ما خصوصیت‌هایی دیگر داشته است. نباید فراموش کرد که بعد از تسهیلات در رفت و آمد و سفرها و تجارت بدون شک ما از انواع ادبی آنها اثر پذیر بوده ایم و آنها با شاهکارهای ادبی ما آشنایی حاصل نمودند.



- ۱- همنگوی پدر ارنست همنگوی چه نام داشت و پیشه‌های وی کدام‌ها بود؟
- ۲- چرا ارنست همنگوی از خانواده خود فرار کرد؟
- ۳- ارنست همنگوی چه وقت احساس کرد که ذهنش مستعد ادبیات است؟
- ۴- ارنست همنگوی از میان کدام خاطره‌ها، محل‌ها و شخصیت‌ها بعضی از بهترین داستان‌هایش را بیرون می‌کشید؟



- ۱- متن درس (۲۷) را چنان مطالعه کنید که به پرسش‌های ساعت اول هفته آینده پاسخ‌های مناسب گفته بتوانید.
- ۲- با استفاده از اینترنت، کتابخانه و تلفون به دوستان و یا هر وسیله ممکن، غیر از نام‌های کتاب‌های ارنست همنگوی در این درس، نام‌های یاد آوری ناشده آثار وی را با مرجع اخذ آن دو هفته بعد به صنف بیاورند.

شاگردان با ارائه پاسخ‌های مناسب به پرسش‌های ذیل از اجرای وظیفه اطمینان خواهند داد:

- ۱- نثر مرسل به چگونه نثری گفته می‌شود؟
- ۲- نثر وسطی با نثر مصنوع چگونه تفاوت و یا ارتباط دارد؟
- ۳- نثر جدید و نثر شکسته چگونه تفاوت‌هایی دارند؟
- ۴- درباره نثر شکسته چه ذهنیتی به فکر تان بروز کرده است؟



## انواع نثر دری

کلام نوشتاری که عاری از وزن و قافیه بوده و در ادبیات بحیث نوع ادبی یاد شود و نویسنده پیاپی راه و سیله آن به خواننده‌ها انتقال دهد بنام متن ((نثر)) یاد می‌شود. نثر به معنای پراگندن است.

استفاده از آن برای بیان افکار، سہلتر از بیان افکار در یک شعر و حتی در یک نظم است؛ زیرا قید و بندهای فلسفی، دینی، سیاسی، اجتماعی و تربیتی در قالب نثر بیان می‌شود.

با توجه به طرز کاربرد کلمات و شیوه‌های بیانی، که نویسنده گان در نوشتن مطالب خود دارند، دانشمندان نثر فارسی دری را به انواع آتی تقسیم کرده اند:

## ۱- نثر مرسل

نثر مرسل یا ساده نثری است دارای سلاست و روانی با جملات کوتاه و خالی از واژه‌های دشوار عربی، که در آن صنایع لفظی و معنوی و سجع به کار برده نمی‌شود. در این نوع نثر نویسنده مقاصد خود را خیلی ساده و بی‌پیرایه می‌نویسد و از استعمال کلمات و عبارات هماهنگ و واژه‌ها و اصطلاحات پیچیده، دوری می‌گزیند. نمونه‌های فراوانی از نثر مرسل یا ساده را در کتاب‌هایی چون: سفرنامه ناصر خسرو، کیمیای سعادت، اسرار التوحید، تذکره الاولیا و همچنان در اغلب نوشته‌های نویسنده گان معاصر می‌توان یافت.

## ۲- نثر مصنوع

در این نثر همان گونه که از نام آن پیدا است، نویسنده علاوه بر استفاده از سجع و به کار بردن اشعار و شواهد عربی و فارسی دری، آیات قرآنی، احادیث، اصطلاحات علمی، واژه‌های غیر مستعمل، استعارات و تشبیهات مختلف، کلام خود را، به شیوه مصنوعی با پیرایه و ظرافت‌های ادبی و صنایع لفظی می‌آراید. این نوع نثر به دو دسته تقسیم می‌شود:

**الف: نثر سجع یا موزون:** نثر مسجع نثری را گویند که جمله‌ها و عبارات‌ها در آن دارای سجع باشد. سجع در نثر، مانند قافیه در شعر است. در این نوع نثر، نویسنده کلمه‌های هموزنی را به نام سجع به کار می‌برد و جمله‌های نوشته‌شده خود را با قرینه سازی، آهنگین می‌سازد.

نمونه‌های زیبای نثر مسجع را در آثار خواجه عبد الله انصاری و برخی از بزرگان دیگر، کشف الاسرار، اسرار التوحید، کلیله و دمنه بهرامشاهی، تذکره الاولیای شیخ فرید الدین عطار، گلستان سعدی و غیره می‌توان یافت.

## ب - نثر و سطر

نثر نویسنده گان و دبیران دوره غزنوی را به نام نثر و سطر یاد می کنند؛ زیرا این نوع نثر در پایان دوره نثر مرسل و آغاز نثر فنی، به فاصله نیم قرن به کار گرفته شده است. نثر و سطر، هم ساده گی و استواری نثر مرسل را دارد و هم نشانه هایی از آمیخته گی نظم و نثر و ورود لغات عربی و آیات و احادیث نثر فنی را به همراه دارد. تاریخ بیهقی، سیاستنامه و قابو سنامه از نمونه های برجسته این نوع اند.

## ۳ - نثر فنی

نثر فنی نثری است که می خواهد، به شعر نزدیک شود و به این جهت، هم از نظر زبان و فکر و هم از نظر ویژه گی های ادبی نمی توان آن را نثر دانست؛ بلکه نثری است شعر گونه که دارای زبان تصویری و سرشار از آرایه های ادبی می باشد. در این نوع نثر از آیات و احادیث و ضرب المثل های عربی زیاد استفاده می شود. و شعر و نثر با هم می آمیزد. کتابهایی نظیر: کلیله و دمنه، مقامات حمیدی، مرزبان نامه، التوسل الترسل، تاریخ و صاف و دره نادره، نمونه های عالی از نثر متکلف یافعی اند.

## ۴ - نثر جدید

این نوع نثر کم و بیش دنباله همان نثر مرسل یا ساده است که با روش های نو و اصول و مبانی جدید در عصر ما به کار گرفته شده است. این نثر که در کشور ما افغانستان با نمونه های نثر روزنامه نگاری محمود طرزی در جریده سراج الاخبار آغاز شده است؛ با تغییرات و تحولات چندی تا امروز ادامه دارد.

در این نوع نثر صنایع ادبی، کلمات دشوار عربی، احادیث، روایات و امثال و حکم به کار گرفته نمی شود و نویسنده آنچه را که می خواهد بگوید، با زبان و بیان ساده به رشته تحریر می آورد؛ اما تعدادی از واژه ها، اصطلاحات و تغییرات اروپایی در آن راه می یابد. همچنان رعایت نشانه های نگارش در این نوع به وفرت دیده می شود.

## ۵ - نثر شکسته یا نثر گفتاری

نثر شکسته نثریست که به زبان محاوره و گفتگوی معمولی مردم کوچه و بازار نگاشته می‌شود و آن گونه که کلمات در زبان محاوره عامه مردم مخفف می‌شود و برخی از واژه‌ها در قیاس با صورت مکتوب یا نگاشته شده آنها می‌شکند؛ در نگارش این نوع نثر نیز واژه‌ها می‌شکند. نویسنده برای نشان دادن چهره طبیعی و واقعی قهرمانان داستانهای خود، که غالباً از میان مردم اجتماع انتخاب می‌شوند، عین الفاظ، تعبیرات و تکیه کلام‌های شان را به لهجه عامیانه در آثار خود می‌آورد؛ طور مثال: «مه که رفتیم، اونجه نبود» در این جمله کلمه «مه» شکسته «من» و «اونجه» شکسته «آن جا می‌باشد.

توضیحات

اگر سیر دوره‌های ادبی دری را به مطالعه بگیریم در آنجا نیز همچو ساده گی در نظم و نثر دوره خراسانی و آهسته آهسته راه یافتن تکلف و صنعتی شدن به مشاهده می‌رسد تا دوره هندی اینگونه پیچیده گی‌ها به اوج خود می‌رسد که بالاخره بار دیگر ساده نویسی بنام دوره جدید و معاصر آغاز می‌شود. انواع نثر دری به گونه‌هایی که در متن این درس خواندید بیرون از دوره‌های ادبی دری ایجاد نشده؛ بلکه بر عکس دوشا دوش شعر، نثر هم یا به ساده گی تظاهر داشته و یا یکجا با تکلف و پیچیده گی‌ها.

### چگونه بنویسیم و تلفظ کنیم



- واژه (مساوی) (مَ سَ) به معنای بدی وزشتی و (مساوات) (مَ سَ) به مفهوم بدی‌ها.
- واژه (مساوی) (مَ سَ) به معنای برابر و (مساوات) (مَ سَ) به معنای برابری است.
- (اسرار) (ا) جمع سر (س).
- (اصرار) (ا) به معنای پافشاری است.
- (شفا) (شَ) به معنای مرگ.
- (شفا) (ش) به معنای صحت یابی می‌باشد.

- (فرست) (ف) به معنای وقت است.

- ((سفید)) و ((سفید)) هر دو به عین معنی یعنی مخالف سیاه که در اصل دری بوده و با/پ / نوشته می شده است. چون در الفبای زبان عربی حرف (پ) وجود ندارد، / پ / سفید و گو سفید را به / ف / تبدیل نمودند که در نتیجه کلمه (سفید) را به عوض / پ / به / ف / نوشتند که در بین دری زبانان هم مروج شد به این شکل: ((گوسفند)) ((سفید)) و ((سفند))

- همچنان است کلمه ((پارسی)) که آنرا ((فارسی)) نوشتند.

- واژه ((دهقان)) معرب یا عربی شده واژه ((دهگان)) دری به معنای رئیس و بزرگ ده، مؤرخ (تاریخ نویس) و زراعت پیشه. در زبان پهلوی این واژه ((دهیگان)) بوده است.

- واژه ((ذغال)) اصلاً ((زغال)) است در زبان دری و این کلمه در پهلوی ((زیگال)) بوده که در زبان دری ((زگال)) شده که عرب‌ها از بکطرف آنرا به / ذ / نوشتند و همچنان چون / گ / نداشته اند، / گ / آنرا به غین تبدیل کرده اند.

- یکی دیگر از غلطی‌های مشهور نوشتن ((ثصت)) است. این کلمه سیئه دری است و به معنای عدد (۶۰)، انگشت کلان دست و یا پای، چنگک ماهی گیری و شتاب. چنانچه آهو را به شست گرفت؛ و به تمام معنی‌هایی که در بالا گفتیم واژه (شست) به / س / صحیح است.

- همچنان است سر نوشت کلمه ((صد)) که در اصل ((سد)) است؛ چنانچه: یک سده (صد سال) از عمر وی سپری شده است.



### پیاموزیم

اگر علل و عوامل تطور و تغییر در شیوه‌های نثر نویسی در زبان دری را جستجو کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که این گونه گونی آثار متثور و همچنان شعر یا نظم دری معمول عوامل سیاسی، دینی و دنباله روی‌های برخی از نویسنده گان و شاعران ما در طی زمانه‌ها می‌باشد.

عامل دینی، آمدن دین مقدس اسلام به کشوری که پیش از آن از دین زردشت در شمال تا به برهمنی در جنوب و عیسوی در غرب و بودایی در شرق کابل، کاپیسا و ساجات مرکزی پیروی می کردند، مردم ما به ویژه شاعران و نویسندگان با اعتقاد کاملی که به دین مقدس اسلام و قرآن عظیم ایشان دارند، ترجیح می دادند که با افتخار با کلمه های عربی بنویسند و بگویند.

همچنان جنبش ها و مقاومت هایی که علیه دولت ها در ادوار مختلف سر بلند می کرده، شاعران و نویسندگان با اثر پذیری از آن جنبش ها و لو با مغلق نویسی شعر می گفتند و نثر می نوشتند.

### خود آزمایی

- ۱- نثر به چیست یک واژه عربی چه معنی ها دارد؟
- ۲- چگونه کلام نوشتاری را بنام (نثر) یاد می کنند؟
- ۳- عمده ترین خصوصیات نثر مرسل کدام ها بوده می تواند؟
- ۴- در آثار به ویژه نیايش های خواجه عبد الله انصاری چه نوع نثر به کار رفته است؟
- ۵- نثر نویسنده گان و دبیران غزنوی را به نام کدام نثر یاد می کنند و عمده ترین خصوصیات آن را چگونه می شمارید؟



- ۱- نام های انواع نثر ادبیات دری را حفظ نمایید.
- ۲- متن درس (۲۸) را تا آن حد بخوانید که به سوالات معلم در روز آینده پاسخ های دقیق داده بتوانید.

شاگردان پاسخ دهند:

- ۱- گوهر شاد بیگم چرا در بین مردم آن وقت و امروز ار جگه‌اری می‌شود؟
- ۲- آیا گوهر شاد بیگم صرف شخصیت فرهنگی داشت یا سیاسی نیز؟
- ۳- سلسله تیموریان را چرا تیموری می‌گفته‌اند و می‌گویند؟
- ۴- آن ابنیه مهم هرات را نام ببرید که با ابتکار گوهر شاد بیگم ایجاد شده است.

## گوهر شاد بیگم



گوهر شاد بیگم این چهره فرهنگی دختر امیر غیاث الدین ترخان، بود که حدود (۷۸۰ - ۸۶۱) ق. می‌زیست. وی شهبانوی تیموری از سلسله تیموریان هرات بود. بنا بر نوشته مؤرخان و نیز کتیبه مسجد گوهر شاد بیگم در هرات آرامگاه موصوف و شوهرش شاهرخ میرزا و پسرشان در شهر هرات موقعیت دارد.

وی از زنان نیکوکار و نامدار افغانستان بود و از آثار و ابنیه خیره‌وی مدرسه، مسجد جامع و خانقاه در هرات و مسجد جامع مشهد و رواق‌های تزئین شده زیارت امام رضا رحمت الله علیه در مشهد است که مستغلات و موقوفات از جانب بنیان گذار آنها است.

گفته شده است که میان قبیله ترخانان و تیموریان یک سلسله بدبینی‌های خانواده‌گی موجود بود. پس‌انتر آنها در بین خود خویشی نمودند که بدبینی و دشمنی گذشته به دوستی مستحکم و اطمینان بخشی بدل شد، روی همین اصل بود که غیاث الدین، دختر خود گوهر شاد را به میرزا شاهرخ فرزند علم دوست امیر تیمور گورگانی داد. گوهر شاد بیگم زن هوشیار، با تدبیر و علم دوست بود، همین که در سلسله حاکمیت تیموری‌ها، به ویژه حاکمیت قلمرو میرزا شاهرخ از نظر علم و هنر ترقی روز افزون

نمود، بیشترین تاریخ نگاران آنرا، از برکت وجود گوهر شاد بیگم بحیث بانوی شاهرخ می دانند.

این بانوی با فرهنگ و علم دوست، علما، دانشمندان و هنرمندان را با نگاه قدر مینگریست، به منظور ترقی و تعالی آموزش و پرورش، مدرسه بزرگی درهرات بنیان گذاشت و اعمار کرد؛ استادان چیره دست و دانشمندان مطرح را جهت تدریس در آن مدرسه برگزید و برای شاگردان و آموزگاران تسهیلات زیادی را فراهم ساخت. این زن دانشمند شاهرخ میرزا را در امور دولتی مشوره های سازنده تقدیم می کرد و در امور اجرایی نیز سهم فعالانه ای داشت. در بسیاری سفرها شوهرش را همراهی می کرد و بعد از درگذشت شاهرخ میرزا نیز گوهر شاد بیگم در میان مردم از قدر و عزت برخوردار بود.

کارمندان عالیه دولتی عصر تیموری هرات پیوسته مشوره های سازنده گوهر شاد بیگم را جامه عمل می پوشانیدند. گاهی که میان شهزاده گان و حکام دولتی مشاجره بی به وقوع می پیوست، میانجیگری می کرد و مصالحه و تفاهم در بین آنها تأمین می نمود.

به اثر نفوذ و قدرتی که گوهر شاد بیگم در دستگاه دولتی داشت، هیچ کس نمی توانست بالای مردم دست ظلم و ستم بالا کند. در این شکی نیست که اشخاص خیرخواه و مردم دوست پیوسته دشمنانی را نیز در برابر خود دارند؛ زیرا اشخاص خیرخواه و صادق به مردم، در دستگاه های دولتی مانع سودجویی فاسدان دولت ها و آزار مردم می گردند. بانو گوهر شاد بیگم نیز چنین موقعیتی داشت.

بر بنیاد ابتکار این بانوی بزرگ دربار تیموریان که خود از ایجاد گران رنسانس شرق به شمار می روند، کارهای عمرانی باارزشی انجام شده چنانکه برای اعمار مدرسه بزرگی شهر هرات که کار آنرا در (۸۲۰) هـ ق. آغاز کرد، معماران، نقاشان، و رسامان زبیر دستی را فراخواند و به کار گماشت. این مدرسه در آن عصر در تمام آسیایک مرکز فراگیر علوم و فنون بود که از گوشه، گوشه به آنجا مراجعه می کردند. این همان مدرسه بزرگی است که در پهلوی آن مقبره بی برای خود و شوهر خود (شاهرخ میرزا) و حضیره بی برای فرزندان خویش اعمار نمود که جسد شوهرش را در آنجا مدفون ساخته بود.

یکی از یادگارهای عمرانی دیگر وی مسجدیست که در شهر مشهد بنا نهاده بود و اعمار کرد که تا امروز به نام مسجد گوهر شاد بیگم یاد می شود. این زن فرهیخته، بسا خدمات عرفانی، فرهنگی، عام المنفعه، هنری و علمی را در دست انجام سپرده بود که

به تعریف زیاد می‌ارزد. سرانجام این زن نام‌دار در (۸۰) سالگی به قتل رسانده شد.

**تو فیما ت** • واژه ((آغا)) که بعد از نام گوهر شاد بدون آوردن ((بیگم)) آورده شده باشد، واژه ترکی بوده و به معنای خاتون، بی بی، سیده، بیگم، خانم، زن، زوجه و حرم است.

این واژه عنوانی بوده که به دنبال یا ابتدای نام‌های ((خواجه سریان)) افزوده می‌شد؛ مثل: مبارک آغا و یا آغا الماس.

• ((خواجه سر)) به نوکر محرم حرم سرای پادشاهان که مصروف کار می‌بود، گفته می‌شد.

• ((ترخان)) واژه ترکی است و مرادف ((آغا جی)) یا ((آغجی)) است که منصبی بوده و ویژه در دستگاه شاهان و امیران خراسان و ماوراءالنهر در روزگار سامانیان و به سبب حشمت و نفوذی که داشته، بدون میانجی و الترام بدون رعایت نوبت و رخصت نزد شاه بار می‌یافته و در برخی موارد، چنانکه از فحواي تاریخ بیهقی بر می‌آید، عنوان حاجب و پرده دار داشته است. در روزگار فرمانروای مغلان، به جای عنوان آغاجی، بیشتر ترخان (Tarkhan) به کار می‌رفته است. ترخان در دوره مغول، این امتیاز را نیز داشته که از پرداخت برخی یا تمام عوارض دیوانی (اداری و دولتی) معاف بوده است. این عنوان لقب خاندان گوهر شاد گردید.



### چگونه بنویسیم

پسوند‌های فاعلی را چگونه بنویسیم:

- ۱- پسوند‌های فاعلی با ریشه شماره (۱) فعل: / - ام، - یم، - ید، - اند. اینچنین نوشته می‌شوند: / نویس: نویسم، نویسی، نویسل، نویسند. /
- ۲- پسوند‌های فاعلی با ریشه شماره (۲) یا (ریشه ماضی مطلق): / - ام، - یم، - ی، - اند. اینچنین نوشته می‌شوند: / نوشت: نوشتم، نوشتی، نوشتید، نوشتند. /
- ۳- پسوند‌های فاعلی با صفت: / - ام، - یم، - ی، - ید، - است، - اند. این چنین نوشته می‌شوند: / آگاه: آگاهم، آگاهی، آگاهید، آگاه است، آگاهند. /



## بیاموزیم

۱- مستغلات: جمع واژه مستغله (مستغل) و به معنای زمینی که از آن غله بردارند، زمین غله خیز چنانچه در این بیت:

جهان جای الفیج غله تو است      چه بیکار باشی چه در مستغل  
(ناصر خسرو)

۲- موقوفات: جمع واژه (موقوفه) (موقوف) چیزهایی که در راه خدا وقف شده باشد و این نیز جانب بنیان گذار یا گوهر شاد بیگم و از دارایی شخصی وی بوده است نه بیت المال که جاهای ساخته شده و مستغلات و موقوفات آنها را نیز از دارایی شخصی خود تأمین کرده است.

## خود آزمایی

۱- گوهر شاد بیگم را چرا گوهر شاد آغا نیز گفته و نوشته اند؟  
۲- واژه‌های ((ترخان)) و ((آغجی)) آیا شباهت معنایی دارند یا مابینت معنایی؟  
۳- بزرگترین ابنیه یی را که گوهر شاد بیگم در کشور ما ویران بنیان گذاری و اعمار کرده بود کدام هاست؟

۴- پیرامون واژه‌های ((مستغلات)) و ((موقوفات)) چه آموخته اید؟  
۵- فرق بین ریشه شماره (۱) و شماره (۲) فعل را چگونه توضیح می‌دارید؟  
۶- آیا می‌توانید سه نمونه از طرز املائی کاربرد پسوند فاعلی در اخیر افعال شماره (۱) و شماره (۲) روی تخته صنف بنویسید؟  
۷- گفته می‌توانید که مشکلات سیاسی گوهر شاد بیگم در دوران کارش چه بود؟  
۸- چرا دوره تیموریان هرات را ((رنسانس شرق)) گفته اند؟

## کارخانه گی

بیت زیر را حفظ کنید:

آبروی اهل دل از خاک پای مادر است  
این جماعت هر چه دارند از دعای مادر است  
آن بهشتی را که قرآن می‌کند توصیف آن  
صاحب قرآن بگفتا زیر پای مادر است

## واژه نامه

### درس (۱)

- ۱- مختموم: ختم کرده شده، پایان داده شده.
- ۲- واو مجهول: آواز /O/ در انگلیسی است؛ مثلاً: اوبه (نام جای در هرات است)، اوستاد (استاد) و کوه، سبزو دانشجو.
- ۳- واو معروف: آواز /U/ را دارد؛ مثلاً: در محاوره اونها (آنها) و یا اونجه (آنجا).
- ۴- واول: آوازی که به هنگام ادای آن در مجرای تنفس سایش و بندش به وجود نیاید؛ مثلاً: آ، و، ی.

۵- موصوف: صف شده، توصیف شده.

۶- منسوب: نسبت داده شده.

۷- اضافه شده: چون: کتاب محمود، کتاب = مضاف و محمود مضاف الیه.

۸- شبو(شبوئی): نوع گل.

۹- سبو: کوزه، خم.

۱۰- خو(خوی): عادت.

۱۱- ختی: منسوب به ختن، جایی در چین (سنگیانگ چین).

۱۲- کانسوونت: آواز یا صوتی که هنگام ادای آن در مجرای تنفس سایش و بندش به وجود نیاید؛ مثلاً: ب، م، گ...

۱۳- سد: بنده، مانع و نیز به معنای صد.

۱۴- مکتوم: پوشیده یا پوشیده گی ها.

۱۵- مکنونات: پنهان و پوشیده ها، مفرد آن مکنون؛ مثلاً: مکنونات ضمیر انسان.

۱۶- محضر: حضور گاه، جای حضور داشتن.

۱۷- التيجا: پناه بردن، پناه جستن، پناهندن.

### درس (۲)

- ۱۸- کریم: بخشنده، باکرم، سخی، درگذرنده از گناه و یکی از صفات خداوند تعالی.
- ۱۹- سحایا: جمع سحیه و به معنای خلق ها و خوی ها، عادات و طبیعت ها.
- ۲۰- جمیل: نیکو روی، خوب صورت، زیبا.
- ۲۱- شیم: shaim به معنای خلق و عادت.

- ۲۲- برایا: خلق و مخلوق، آفریده شده گان.
- ۲۳- رسل: رسول ها، پیامبران.
- ۲۴- سبیل: طریق، راه راست، و نیز به معنای طریقه و روش.
- ۲۵- مهبط: فرود آمدن.
- ۲۶- آهخت: بالا کشید،
- ۲۷- صبت: شهرت و آوازه.
- ۲۸- تمکین: دست دادن، به فرمان بودن، فرمان بردن، پذیرفتن، نیرو و قدرت دادن و احترام.
- ۲۹- تبجیل: بزرگ داشتن و بزرگ شمردن و احترام کردن.
- ۳۰- ایوان: قصر، عمارت بزرگ.
- ۳۱- صامت: بی صدا و به حروف کانسوننت گفته میشود؛ مثلاً: گ، پ، خ و... کانسوننت، هم صدامهم نامگذاری شده است.

## درس (۳)

- ۳۲- مبانیت: فرق و تفاوت داشتن.
- ۳۳- مؤلفه: عناصر، آنچه از یک جاشدن آنها شی یا چیزی به وجود آید.
- ۳۴- شهروند: تبعهٔ یک سرزمین بودن، اقامت داشتن در شهری از یک سرزمین.

## درس (۴)

- ۳۵- می انگارد: می‌پندارد، فکر می‌کند.
- ۳۶- صعب: سخت و دشوار.
- ۳۷- مخوف: «مخوف» به معنای خوف دیده و ترسیده و مخوف «مخوف» ترساننده.
- ۳۸- داد: عدالت.
- ۳۹- خرد: عقل.
- ۴۰- لختی: لحظه‌یی، قسمتی.
- ۴۱- دلاویز: دلکش.
- ۴۲- ممدوده: مد دار.
- ۴۳- کلاسیک: اینجا قدیمی معنی دارد؛ ولی کلمه از واژهٔ کلاسیسم مکتب ادبی در اروپا می‌باشد.
- ۴۴- رویا: خواب دیدن، آنچه در خواب دیده شود.

## درس (۵)

- ۴۵- عَلم: بیرق.
- ۴۶- خصم: دشمن.
- ۴۷- مطامع: طامع‌ها، خوراکی‌ها.
- ۴۸- مشارب: مشروب‌ها، آب و غیره نوشیدنی‌ها.
- ۴۹- ملابس: لباس‌ها، پوشیدنی‌ها.
- ۵۰- بستانم: بگیرم.
- ۵۱- ادبار: پشت کردن، پشت دادن، سپس رفتن، منهزم شدن و گریختن در جنگ، نگون پختی و سیاه‌روزی.
- ۵۲- زینهار: از این بپرهیز، امان، مهلت، پشتیبانی، امانت، دورباش، بر خذرباش.
- ۵۳- دیوار: واحد پول طلائی.
- ۵۴- اساتید: استادان.
- ۵۵- وارسته: رهایی یافته و خلاص شده از بند.
- ۵۶- تبحر: چون بحر بودن یا توان بالا داشتن.
- ۵۷- گستره: پهنا و وسعت.
- ۵۸- فلسفه: علم توضیح کلی‌ترین قوانین جهان، جامعه و تفکر را گویند.
- ۵۹- مبرهن: برهنه شده یا آشکار.
- ۶۰- قوافی: قافیه‌ها.
- ۶۱- صلابت: سخت شدن، استوار گشتن، سختی و استواری.
- ۶۲- فراز: این جا به معنای بلندی است ولی فراز به معنی‌های باز کردن و بسته کردن نیز آمده است.
- ۶۳- کدورت: تاریکی، دشمنی، خفه‌گی.
- ۶۴- محقق: تحقیق کننده، پژوهشگر.
- ۶۵- تحشیه: حاشیه نگاری، توضیحاتی که در حاشیه کتاب‌ها به منظور وضاحت دادن صورت می‌گیرد.
- ۶۶- مجلد: جلد به معنای پوست و مجلد به معنای یک جلد کتاب یا یک جلد رساله.
- ۶۷- شامخ: بلند، بلندترین قلعه کوه‌ها را به ترکیب قلل شامخ هم می‌گویند.
- ۶۸- مستولی: استیلا دارنده، غالب.

## درس (۷)

- ۶۹- توالی: بی در پی، متواتر و مستدام.
- ۷۰- تخلیق: خلق کردن، به وجود آوردن.
- ۷۱- منوال: قسم، شیوه، روش و اسلوب و چوبی استوانه بی که در بافنده گی، برای بیچاندن تکه استفاده می شود.
- ۷۲- شگرف: تحیر آور، مجیر العقول.
- ۷۳- افهام: فهمیدن، دانستن.
- ۷۴- تفهیم: فهماندن، یاد دادن.
- ۷۵- ماحول: اطراف، گرداگرد.

## درس (۸)

- ۷۶- افعی: مار کفشه، مار گزنده و زهر دار.
- ۷۷- پویه: رفتن به شتاب.
- ۷۸- زی: طرف، سمت.
- ۷۹- مشحون: مملو، آکنده، پر.
- ۸۰- همکنار: پهلوئی هم.
- ۸۱- رفیع: بلند با رفعت.

## درس (۹)

- ۸۲- مَجْمَع: کسی که بر شتر تند رو سوار، وظیفه اجرا کند.
- ۸۳- قولج: انسداد روده، بند شدن یا گره خوردن روده.
- ۸۴- زعیم: رئیس و رهبر و بزرگ.
- ۸۵- اثر: در بی.
- ۸۶- جزع: بی صبری و ناشکیبایی، زاری کردن، بی ثابی.
- ۸۷- خورش: آنچه از سبزی و گوشت تهیه کنند و بانان یا برنج بخورند.
- ۸۸- وضیع: پست، فرومایه، کوچک، مقابل شریف.
- ۸۹- مطرب: به طرب در آورنده، کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد.
- ۹۰- مثال داد: فرمان داد، حکم کرد.
- ۹۱- حاجب: حجاب دار یا پرده دار، منصبی بوده در دربار شاهان.
- ۹۲- بار دادن: اجازه ورود دادن.
- ۹۳- سوگ داشتن: ماتم داری.

## درس (۱۰)

- ۹۴- رضوان: بهشت، جنت، در بان و نگهبان بهشت، خوشنود شدن، رضا مندی، قبول.
- ۹۵- بادیه: دشت و صحرا.
- ۹۶- بادشطرله: باد موافق.
- ۹۷- سنگ خارا: سنگ سخت و محکم.

## درس (۱۱)

- ۹۸- غزرات: افزایش، زیادی، بسیاری، فراوانی، وفور و اینجا به معنای بُر، متبحر، بسیار دان.
- ۹۹- اذکار: یاد آوری، ذکر کردن، بیان داشتن.
- ۱۰۰- احماد: حمد ها، ستایش و تحسین و تمجید ها.
- ۱۰۱- اشباح: پر، مملو و اگنده.
- ۱۰۲- جُمْل: جمله ها.
- ۱۰۳- وضوح: وضاحت، آشکار بودن، روشن بودن موضوع.
- ۱۰۴- دبه: ظرفی که از چرم خام سازند و در آن روغن اندازند.
- ۱۰۵- دهقان: زمین دار، رئیس دبه یا رئیس ده.
- ۱۰۶- توقیع: امضا کردن و امر و هدایت دادن.
- ۱۰۷- صادرو وارد رفته گی و آمده گی، در متن به معنای تشخیص که رفت و آمد داشتند.
- ۱۰۸- کیل: پیمانه، چون جام و دیگر ظروف برای پیمایش.
- ۱۰۹- اصابت: به هدف رسیدن.
- ۱۱۰- داغگاه: جای داغ کردن اسپ ها.
- ۱۱۱- زهی: حیوان آماده بارگیری و آبدستی، اینجا به معنای مادیان آماده به جفت گیری و آبستن شدن.
- ۱۱۲- نزل: رزق، روزی، آنچه پیش مهمان نهند از طعام و جز آن.
- ۱۱۳- سکرّی: سیستانی.
- ۱۱۴- سبیل: راه، طریق و اینجا به معنای روش و طریقه و نیز به معنای نذر شده و اگر واژه سبیل به کسر «س» باشد به معنای موی پشت لب، پروت و پهلوی به پهلوی.
- ۱۱۵- رود: زه و کمان حلاجی، تازی که به روی سازها کشند و اینجا به معنای سبزه زار.
- ۱۱۶- پرنیان: حریر چینی منقش، حریر نقش دار.
- ۱۱۷- مهذب: پاک و پاکیزه، تربیت یافته، دارای اخلاق نیک، پارچه یی از حریر.
- ۱۱۸- معرب: عربی، کرده شده.

## درس (۱۲)

۱۱- گل سوری: گلاب، گل سرخ.

۱۲- هیولا: هیولی، مادهٔ اولیه عالم که، متصور به صور و متقلب، به احوال و اشکال هیأت مختلف است.

۱۲۱- ارغنون: یک نوع ساز، سازهایی که از تعداد زیاد لوله تشکیل شده و هوا را با واسطه داخل آن لوله‌ها دمند.

۱۲۲- پاییز: خزان، فصل سوم سال شمسی.

## درس (۱۳)

۱۲۳- تطور: طورطور و گوناگون شدن، تغییر یافتن.

۱۲۴- تباین: بین داشتن، فرق داشتن و اختلاف.

۱۲۵- جین: هنگام، وقت و مدت.

۱۲۶- هجو: شمردن معایب کسی را، نکوهیدن، دشنام دادن کسی از به شعر، مذمت توسط شعر.

۱۲۷- هزل: مزاح کردن، بیهوده گفتن، مزاح آمیز و غیر جدی.

۱۲۸- تصنع: خود آرائی کردن، به تکلف حالتی به خود دادن، ظاهر سازی.

۱۲۹- مباهات: افتخار کردن، بخود بالیدن.

۱۳۰- تفاخر: بر هم نازیدن، به هم فخر کردن.

۱۳۱- مهجور: دورشده، هجرت یافته.

۱۳۲- لغز: اوصاف چیزی را گویند که به شکل یاد نکردن نام آن، چیستان.

۱۳۳- مشحون: مملو، پر و آکنده.

## درس (۱۴)

۱۳۴- کماهی رسید: همچنان خواهی رسید.

۱۳۵- ابرام: پافشاری و ثبات داشتن.

۱۳۶- که ای: که استی یا کی استی؟

۱۳۷- خارا: سخت، سنگ سخت.

۱۳۸- گرت: اگر ترا.

## درس (۱۵)

- ۱۳۸- تبیین: بیان کردن، شرح دادن.  
۱۳۹- مضایقه: دریغ، از کلمه «ضیق» ساخته شده است.  
۱۴۰- مواقف: موقف‌ها. مرتبه و منزلت‌ها.  
۱۴۱- ثمره: حاصل و نتیجه  
۱۴۲- محسن: صاحب حسن، زیبا شده.  
۱۴۳- مشاهیر: مشهور، نامدار‌ها.

## درس (۱۶)

- ۱۴۴- قفا: پس گردنی و سلی، پشت گردن، پشت، پی، دنبال، در محاوره در بعضی نقاط کشور «قفاق» می‌گویند.  
۱۴۵- حاذق: ماهر، استاد، زیرک، چابک، و جمع آن حذاق.  
۱۴۶- نعل: دور و دراز.  
۴۷- مه: مهتر، بزرگتر.

## درس (۱۷)

- ۱۴۸- ناب: پی آب، بدون آب، خالص، بی غش.  
۱۴۹- عذوبت: گوارا بودن هر چیز نوشیدنی، مطبوع بودن و اصل کلمه عذوبه است.  
۱۵۰- مقصوره: کوتاه شده. الفی که به شکل «ی» مثل مصطفی نوشته میشود الف مقصوره و الف «ا» را الف مدوده می‌گویند.

## درس (۱۸)

- ۱۵۱- قفقاز: ناحیتی است بین بحیره کسین (خرز) و بحیره سیاه.  
۱۵۲- اشکال: (اشکال)، پابستن، دشوار شدن، پوشیده شدن؛ پوشیده شدن کار، دشواری، سختی پیچیده گی کار.  
۱۵۳- گویش: لهجه.  
۱۵۴- بومی: منسوب به بوم و بوم به معنای سر زمین، ناحیه، مقام، ماوا و بومی به معنای اهل محل، اهل ناحیه.  
۱۵۵- شط العرب: جزایری بین ایران و عراق.

- درس (۱۹)**
- ۱۵۶- آتی: آینده، آنچه بعداً می‌آید.
- ۱۵۷- ارج: ارزش، ارز، قیمت.
- ۱۵۸- اضمحلال: مضمحل شدن، نابود شدن.
- ۱۵۹- افول: غروب، فوت.
- ۱۶۰- وفور: زیادی، بسیاری.

### درس (۲۰)

- ۱۶۱- تمیز: بهره به دست آوردن، فایده به دست آوردن.
- ۱۶۲- مصلوم: صدمه زده شده، آسیب دیده.
- ۱۶۳- امهات: مادر، مادرها و چهار عنصر: باد، خاک، آب و آتش.
- ۱۶۴- شبستان به اتاقی گفته می‌شد که عروس و داماد نخستین شب زنده‌گی مشترک را در آن می‌گذرانند.

### درس (۲۲)

- ۱۶۴- گل گشت: گشت گذار در بین گل‌ها و سیر و گردش.
- ۱۶۵- مزاج: شوخی کردن.

### درس (۲۳)

- ۱۶۶- تسریع: سرعت دهنده.
- ۱۶۷- متباین: مختلف، فرق داشته.
- ۱۶۸- مأمن: سرزمین، وطن، جای بود و باش.
- ۱۶۹- ویژه: خاص و خصوص.
- ۱۷۰- التناذ: تفنن و لذت بردن.

### درس (۲۴)

- ۱۷۱- وقوف: آگاهی، اطلاع.
- ۱۷۲- فترت: سستی، ضعف.
- ۱۷۳- تذهیب: زر اندود کردن، آراستن به زر یا طلا کاری.
- ۱۷۴- چاشنی: چیزی که به اندازه چشیدن و مزه کردن باشد، مزه، مقدار اندک ترشی چون سرکه و غیره که به خوراک بزنند.
- ۱۷۵- عون: آنکه نه پیر و نه جوان باشد، میانه سال و نیز به معنای مامور اجرای دیوان و پاسبان.

## درس (۲۵)

۱۷۶- سترگ: بزرگ، برجسته، کلان.

۱۷۷- فقه: دانستن، عالم بودن به چیزی، فقیه بودن، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می کند.

۱۷۸- هیأت: هیئت یا هیئت به معنای شکل، پیکر، وضع، طرز، صورت، ظاهر و نیز علمی است که بحث از احوال ستاره گان نماید.

۱۷۹- نجوم: جمع نجم به معنای ستاره ها.

## درس (۲۶)

۱۸۰- متوسل: متوسل به «س» به معنای وسیله جستن، چنگ انداختن و متوصل با «ص» به معنای وصل شدن یا پیوند یافتن است.

۱۸۱- سلیس: روان.

۱۸۲- زلال: پاک، ستره، آبی که گل آلود نباشد.

۱۸۳- صعود: بالا رفتن.

۱۸۴- شالوده: بنیاد، طرح و اساس.

۱۸۵- کتمان: پُت کردن، مکتوم گذاشتن، آشکار نساختن.

## درس (۲۷)

۱۸۶- ارجزاری: قیمت دادن و اهمیت دادن.

۱۸۷- شهبانو: (شاه+بانو) به معنای سر شاه یا ملکه.

۱۸۸- اینیه: بناها یا عمارات.

۱۸۹- ماورالنهر: آنطرف نهر یا آن طرف دریا که مراد از دریای آمو است. منطقه‌های سواحل راست دریای آمو چون: کولاب، تاجکستان، بخارا، سمرقند، ترمز و...

۱۹۰- موقوفات: وقف شده ها، یعنی جایاد خود را بدون پول به نام خدا وقف مسجد، قبرستان و غیره نمودن.

## فهرست منابع

- ۱- دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، به سرپرستی دوکتور حسن انوشه، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، تهران، ایران، سال (۱۳۸۷).
- ۲- روش املائی زبان دری، پذیرفته شده اتحادیه نویسندگان کشور (پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید، پوهاند محمد رحیم الهام، پوهنوال محمد عمر زاهدی، واصف باختری، اعظم رهنورد زریاب، پوهنمل لطیف ناظمی و پوهیالی پویا فاریابی) نشر کرده اتحادیه نویسندگان افغانستان، به اهتمام پویا فاریابی، دهه (۱۳۶۰).
- ۳- دستور زبان معاصر دری، تألیف محمد نسیم نگهت سعیدی، انتشارات پوهنځی ادبیات و علوم بشری، چاپ مرکز مواد درسی نشرات پوهنتون کابل، میزان (۱۳۴۷).
- ۴- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرابهار، چاپ مطبعه دولتی، کابل افغانستان سال (۱۳۶۶).
- ۵- دستور زبان دری، تألیف عبدالجیب حمیدی، چاپ دوم، پشاور، انتشارات الازهر، سال (۱۳۸۶).
- ۶- جغرافیای تاریخی افغانستان، تألیف میر غلام محمد غبار، بنگاه انتشارات و مطبعه میند، سال (۱۳۸۹). کابل - افغانستان.
- ۷- مروری بر تاریخ ادبیات معاصر دری، پوهاند عبدالقیوم قویم، چاپ کابل - افغانستان.
- ۸- مسایلی از فرهنگ، هنر و زبان، تألیف احسان طبری، انتشارات مروارید، چاپ اول (۱۳۸۹) خ. تهران - ایران.
- ۹- وظیفه ادبیات، مجموعه‌یی از مقالات، ترجمه و تدوین از ابرالحسن نجفی، چاپ مروی، چاپ دوم، سال (۱۳۶۶). تهران - ایران.
- ۱۰- کلیات اقبال لاهوری، به کوشش اکبری بهداروند، چاپ انتشارات زوار، چاپ سوم، سال (۱۳۸۶). تهران - ایران.
- ۱۱- افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، تألیف میر غلام محمد غبار، سال انتشار (۱۳۸۶). انتشارات خاور، کابل - افغانستان.
- ۱۲- گنج و گنجینه، داکتر ذبیح الله صفا، انتخاب از داکتر محمد تراپی چاپ دوم (۱۳۶۳). چاپ چاپخانه کیهانک - تهران - ایران.
- ۱۳- فرهنگ ادبیات فارسی، داکتر زهرا ی خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال (۱۳۴۸) خ. تهران - ایران.
- ۱۴- بهارستان جامی، به تصحیح داکتر اسمعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، سال (۱۳۸۴). تهران - ایران.
- ۱۵- فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید، مؤسسه انتشارات امیر کبیر وابسته به سازمان تبلیغاتی

- اسلامی، تهران - ایران سال (۱۳۶۳) خورشیدی.
- ۱۶- لغت نامه دهخدا، تألیف علی اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر معین، چاپ سیروس، شماره مسلسل: ۴۰، تهران - ایران، سال (۱۳۳۸).
- ۱۷- فرهنگ فارسی، تألیف دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران - ایران، سال (۱۳۳۸) خ.
- ۱۸- توسعه و تجدید، مقالاتی از محمد وحید پیش، منتشره فصلنامه گفتمان، سال پنجم، شماره هجدهم و نوزدهم، سال (۱۳۸۷) صفحه (۹۰)، کابل - افغانستان.
- ۱۹- غزل فارسی علامه اقبال، تألیف پرفیسور محمد منور، اقبال اکادمی، پاکستان.
- ۲۰- دیوان حافظ شیرازی، چاپ مطبعه دولتی، سال (۱۳۶۵). کابل - افغانستان.
- ۲۱- عرفان و زندگی در شعر حافظ، داریوش آشوری، نشر مرکز، تهران - ایران، سال (۱۳۶۸).
- ۲۲- معاصرین سخنور، خال محمد خسته، چاپ دوم، پشاور، انجمن نشراتی دانش، سال (۱۳۸۶).
- ۲۳- واصف باختری، سخنرانی درباره پرسش‌ها پیرامون زبان دری.
- ۲۴- برگزیده نظم و نثر فارسی، به کوشش مهدی ماحوزی، چاپ دوم، سال (۱۳۶۹). انتشارات اساطیر، میدان فردوسی، تهران - ایران.
- ۲۵- سراج التواریخ، جلد اول و دوم، تألیف ملافیض محمد کاتب هزاره، مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، سال (۱۳۷۲).
- ۲۶- چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ هشتم، سال (۱۳۶۴). چاپ خانه سپهر، تهران - ایران.
- ۲۷- تاریخ ادبیات افغانستان از پنج استاد (محمد علی کهزاد، علی محمد زهما، علی محمد نعیمی، محمد ابراهیم خان صفا و میر غلام محمد غبار، مرکز نشراتی اقراء، سال (۱۳۸۶). کابل - افغانستان.
- ۲۸- فرهنگ ادبیات جهان، نوشته زهرا ی خانلری، چاپ شرکت سهامی، انتشارات خوارزمی، سال (۱۳۷۵). تهران - ایران.
- ۲۹- گزیده معرزن الاسرار از پنج گنج نظامی گنجوی، تلخیص، مقدمه و توضیحات از عبدالمحمد آیتی، سال (۱۳۶۷). تهران - ایران.
- ۳۰- بوستان سعدی، با استفاده از نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی (ذکاءالملک)، توسعه چاپ و انتشارات اقبال، سال (۱۳۸۷). تهران - ایران.
- ۳۱- کلیات خمسة حکیم نظامی گنجوی ظهوریان، سال (۱۳۸۵). تهران - ایران.
- ۳۲- دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در جهان عرب جلد هفتم، به سرپرستی حسن انوشه، سال (۱۳۸۶). تهران - ایران.

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**